

الشمس بابی

بسم ربنا العلی الاعلی

الباب المذكور فی بیان ان العباد لن یصلوا الی شاطئ
بحر العرفان الا بالانقطاع القرف. عن کل من فی السموات
والارض قدسوا انفسکم یا اهل الارض لعل تصلن الی المقام الی
قدرا الله لکم و ته خلن فی سرادق جللة الله فی سما الی
مرفوعا جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و طاعت
کاموس ایتقان باید نفوس خود را از جمیع شوائب خضیه
پاک و تقدس نمایند یعنی کوشش را از استماع اقوال قلبی

از مکنونات متعلقه بسجرات جلال و روح را از تعلق اینها
 ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فائیه و متوکلین علی الله و
 توستین الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلیات اشراق
 شمس علم و عرفان الهی و محل ظهورات فیوضات غیب
 نامتنبهی گردند زیرا اگر عیب بخواد احوال و اعمال و
 فحسالات عباد را از عالم و جاہل مسدود معرفت حق
 و اولیای او قرار دهد هرگز برضوان معرفت رب الهی
 داخل نشود و بصیون علم و حکمت سلطان احدیت فائز نگردد
 و هرگز بهر منزل بقا نرسد و از جام قرب و رضامزد
 نگردد ناظر بایام قبل شوی که چه قدر مردم از احوالی و احوال
 همیشه فقط ظهورات احدیه در هیاکل قدسیه بوده اند
 بستی که در جمیع اوقات و اوان ترصد و منتظر و دعا و تضرع
 مینمودند که شاید نسیم رحمت الهیه بوزیدن آید و جمال خود
 از سدوق غیب بعرصه ظهور قدم گذارد و چون
 ابواب غایت مفتوح میگردد و غلام کرمیت متفتح

و شمس غیب از افق قدرت ظاهر شد جمیع تکذیب منمونه
 و از لقا، او که عین لقا را الله است احقر از محبتند خواجه
 تفصیل آن در جمیع کتب سماویه مذکور و مطبوعات عالم
 قدری تأمل نمایند که سبب اعتراض ناس بعد از طلب
 و آمال ایشان چه بود و قسمی هم اعتراض منمودند که زبان
 و بیان و تقریر و تحریر همه از ذکر آن عاجز و قاصر است
 و احدی از مظاهر قدسیه و مطالع احده ظاهر نشد مگر آنکه
 با اعتراض و انکار و احتجاج ناس مبتلا گشت چنانچه
 میفرماید یا حسرة علی اعباد ما یا تیمم من رسول الاکانوا
 به يستخرون و در مقام دیگر میفرماید و هیئت کل ائمة برهم
 یأخضرون و جاد لواء الباطل لیسد حضوا به الحق و همچنین
 کلمات منزله که از غمام قدرت صدائیه و سارخوت رجائی
 نازل شده زیاده از حد احصا و احاطه بجاد است و لواء
 الاقنعه و صاحبان بصیرت را سوره بود و کفایت میکند قدری
 در آن سوره مبارکه که تأمل فرمائید و بفطرت اصلیه تدبر

نماید تا قدری بر بدائع امور انبیا و رده و تکریم بگماشت
 نفی اطلاع یابد شاید نامس را از موطن غفلت نصایب نماید
 وحدت و معرفت الهیه بر او از و هید و از زلال حکمت لایزال
 و اثمار تجسده علم ذی الجلال بیا شامید و مرزوقی کردید
 نیست نصیب نفس مجروده و از مایده منزله قدسیه باقیه
 بر اهلای انبیا و علت سبب اعتراضات جهاد بر
 آن شمس مویه آگاه شوید بر کثرتی از امور اطلاع
 یابید و دیگر هر چه اعتراضات مردم را بر مشارق شمس
 صفات احدیه بیشتر ملاحظه کنید در دین خود و امر الله
 و راسخ تر شوید بعضی از حکایات انبیا جلال درین
 الواح ذکر شود تا معلوم و مبرهن آید که در جمیع احصا
 و اقران بر مظاهر قدرت و مطلق عزت وارد میاوند
 آنچه را که قلم از ذکرش نجل و منفعلست شاید این اذکار
 سبب شود که بعضی از نامس از اعتراض و اعتراض علی
 و جمال عصر مضطرب نشوند و بلکه بر ایقان و اطمینان نشان بخیزند

و از جمله آن بسیار فوج بود که قصد پنجباه سال نوحه نمود
 و جماد را بودی امین روح دعوت فرمود و احدی او را
 اجابت ننمود و در هر یوم قدری ایذا و اذیت بران چو
 مبارک وار و میاور و ند که نصین بر ملاکت او می نمودند چو
 مراتب خیریه و استخرا و کنایه که بر آنحضرت وارد شد
 چنانچه میفرماید و کلام علیه السلام من قوم سخر و امنه قال ان سخر
 منافات سحر منکم کما تسخرون فوف تقلمون و بعد از مدت
 چند مرتبه و عده آنرا زال نصیر باصحاب خود فرمودند و عده
 معین و در هر مرتبه بداشت و بعضی از ان اصحاب معذور
 بعلت ظهور بداعراض می نمودند چنانچه تفصیل ان در اکثر
 کتب مشهوره ثبت شده و البته بنظر عالی رسیده باید
 تا آنکه باقی نماند از برای آنحضرت مگر چهل نفس و یا هفتاد و دو
 نفس چنانچه در کتب و اخبار مذکور است تا آنکه بالاخره
 نذر رب لا تذ علی الارض من الکافرین و یا را از جان
 برکشید حال قدری تا قتل باید که سبب چه بود در اینست

ان عباد باين قسم عسراض نمودند و اسرا برخشدند و
 قبض نفی نخلج اثبات مفتخر و فائز نشدند و دیگر چرا در حد
 الهی بداند که سبب او با بعضی مقبلین شود بسیار تأمل با
 تا بر اسرار امور غیبی واقف شوید و از طیب معنوی کشتن
 حقیقی بونی برید و تصدیق نمایند که امتحانات الهیه همیشه در نما
 عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب
 و حق از باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت
 و خار از کل ممتاز و معلوم شود چنانچه فرموده الله عز
 الناس ان تیر کو ان یقولوا اما و هم لا یفتنون بعد
 از نوح جمال بود از مشرق ابداع مشرق شد و قریب بقصد
 نه او ازید با خلاف احوال مردم را برضوان قرب ذی
 بحکال دعوت نمود و چه مقدار بطایا که مثل غیث باطل بر
 حضرت بارید تا آنکه کثرت دعوت سبب کثرت اعراض
 شد و شدت استقامت علت شدت اغماض گردید و لایزال
 الکافین کفر هم الا خسار و بعد میکل صاحبی از رضوان

غیبی معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را بشریع قرب
باقیه دعوت نمود و صد سینه او ازید امر با و امر الهی و نبی
از مناسبت میفرمود ثمری بخشید و اثری ظاهر نیامد و چند مرتبه
غیبت اختیار فرمود تا آنکه آن حال ازلی ناسر را جز
بمدینه احدیه دعوت نمینمود چنانچه میفرماید و الی شود
اِذَا هُمْ صَاكِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ آلِهَ غَيْرِهِ اِلَى
اَضْرَ الْقَوْلِ قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَٰذَا اَتَمْنَعُكَ
اَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَاَتَنَا لَنَنْشُكَّ فَمَا تَدْعُوَنَا اِلَيْهِ رَبِّ
وَمِنْ فَادَاهُ نَجَّشِدُ مَا لَمْ يَصِحَّ بِمَجْمَعٍ بِنَارٍ رَاجِعٌ شَدِيدٌ وَاَعْدَا
خَلْقٍ كُفَّ نَقَابَ نَمُوذ و عِلْمِ بَدِي مَرْتَفَعٌ شَدِيدٌ اَبْلَ اَرْضِ
نُورِ قَلْبِي دَعْوَتِ مَسْرُودِهِ هَرِجَ مَبَالِغُهُ دَرِصِيحَتِ فَرَمُو
جَزْءِ ثَمَرِي نِيَاوَرْدِ وَغَيْرِ غَفْلَتِ حَاصِلِي نَجَّشِدِ اِلَّا الَّذِي هُمْ
اِنْقَطَعُوا بِكَلِمَتِهِ اِلَى اللَّهِ وَاَعْرَجُوا بِحَبْسِ حَاجِي الْاِيْقَانِ اِلَى مَقَامِ حَلَبِ
اِنَّهُ عَنِ الْاَوْرَاكِ مَرْغُوعًا وَتَفْخِيسِ الْخَضِرَتِ مَشْهُورًا سَتَ كَمْ
چِه مَقْدَارِ اَعْدَا حَاطَةِ نَمُوذِ نَدَا تا آنکه بار حَسَدِ و عِرَاضِ اَفْرَدِ

شد و بعد از حکایت نار ان سراج الهی را از بلد آسمان
 نمودند چنانچه در همه رسائل و کتب مذکور است و بعد از آن
 او منقضی شد تا نوبت بموسی رسید و آنحضرت بعضای او
 و بعضای معرفت از فاران محبت الهیه با ثبانی قدرت
 و شوکت صدهائیه از سینای نور بصره ظهور ظاهر شد
 و جمیع من فی الملک را بملکوت بقا و اثمار شجره و فاد عت
 نمود و شنیده شد که فرعون و ملا او چه عت از خدا که نمود
 و چه مقدار احمقانهات از انفس مشرکه بران شجره طوبه
 وارد آمد تا بحدی که فرعون و ملا او بخت کاشتند که ان
 نار سدره ربانیه را از ماتکذیب و اعراض افسرد و محمود
 نمایند و غافل از اینکه نار حکمت الهیه از آب عنصری است
 نشود و سراج قدرت ربانیه از باد مای مخالف خاموش
 نپذیرد بلکه در این مقام ما سبب اشتغال شود و ما و علت
 حفظ لوانتم بالبر احمدید مظهر و فی رضی الله تسکون
 و چه بیانی خوش فرمود مؤمنان فرعون چنانچه حکایت

اور رب العزة برای حبیب خود میفرماید و قال رجل
 مؤمن من آل فسد عن کیم ایمانه اقلقون رجلا ان يقول
 ربی الله وقد جاءکم بالنبیات من ربکم وان یکم کاذبا
 فخلیه کذبہ وان یک صا و قایصیکم بعض الذی یبیدکم ان
 الله لایهدی من هو مسرف کذاب و بالآخره امر بجائی کشید
 که همین مؤمن را بنهایت عذاب شهید نمودند الا لعنة الله علی
 القوم الظالمین حال قدری در این امورات مائل فرماید
 که چه سبب اینگونه اختلافات بوده که هر ظهور حقیکه در امکان
 از انقی لامکان ظاهر میشد اینگونه فساد و اغتشاش و ظلم و
 انقلاب در اطراف عالم ظاهر و هوید میگشت با آنکه جمیع
 انبیاء و رحین ظهور خود مردم را بشارت میدادند نبی بعد و
 علامتی از برای ظهور بعد ذکر میفرمودند چنانچه در همه کتب
 مسطور است با وجود طلب و انتظار ناس بظاہر قدسیه و ذکر
 علامات در کتب چرا باید اینگونه امور در عالم رود بد که
 جمیع انبیاء و اصفیاء را در هر عهد و عصر اینگونه ظلم و جور و تعدی

نمایند چنانچه میفرماید افلاکما جا کلم رسول باللاتوی انفسکم استبرکم
 فزیئاً کذبتم وفسد یقاً قلوبکم میفرماید هر زمان و غصب که
 آمد بسوی شما رسولی از جانب پروردگار بغیر هوای نفس
 شما بکفر نمودید و موقن نشدید و گرویی از ان نبیانی که
 نمودید و گرویی را میکشیدید آخر تامل فرمایند که سبب
 افعال چه بود که باین قسم باطلعات جال فی الجلال سلوک
 میمودند و هر چه که در ان از منته سبب اعراض و انحراف
 تعباید بود حال هم سبب اغفال این عباد شد و اگر بگوئیم حجج
 البینه کامل و تمام نبود لهذا سبب بعراض عباد شد این
 کفریت صراح لاجل آنکه این نجایت از فیض فیاض دور است
 و از رحمت مبسوطه بعید که نفسی را از میان جمیع عباد برگزیند
 برای خلق خود و با وجبت کافی وافی عطا فرماید و مع ذلک
 خلق از عدم اقبال با و معذب فرماید بلکه لم یزل جود
 سلطان و جود بر همه ممکنات بطور مظاهر نفس خود احاطه
 فرموده و انی نیت که فیض او منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت

از غلام غایت او ممنوع کرد پس نیست این امورات محدثه
 مگر از انفس محدوده که در وادی بس و غرور حرکت نمایند
 و در صحرائی بعد سیر نمایند و بطونیات خود و هر چه از علمای
 خود شنیده اند به ازاتاسی می نمایند لهذا غیر از اعراض
 امری ندارند و بسند اغراض حاصلی نخواهند و این معلوم است
 نزد هر ذی بصری که اگر این عیب او در ظهور هر یک از منظر
 شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده
 و ادراک نموده پاک و مقدس می نمودند البته از جمال
 محروم می مانند و از خسران قرب و وصال مطلع قدسیه
 ممنوع می گشتند و چون در هر زمان محبت را بمعرفت خود
 که از علمای خود شنیده بودند میزان می نمودند و بقول
 ضعیفه انفسا موافق نمی آمد لهذا از اینگونه امور غیر برضیه
 از ایشان در عالم ظهور بطور می آمد و در همه اوقات سبب
 عباد و منع ایشان از شاطی بجا حدیه علمای عصر بوده اند که
 زمام افروزم در کف کفایت ایشان بود و ایشان هم بعضی نظر

بحسب ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت ناس را منع می نمودند
 چنانچه همه انسبیا باذن و اجازه علمای عصر سبیل شهادت
 نوشیدند و با علی اقی غوث پرواز نمودند چه ظلمها که از روی
 عدم و علمای عصر بر سلاطین وجود و وجود بر مقصود و اد
 و باین ایام محمد و ده فائمه قانع شدند و از ملک لایقنی باز نماندند
 چنانچه چشم را از مشاهده انوار جمال محبوب بی نصیب ننمودند
 و کوشش از بدایع نعمات و رفاه مقصود محروم ساختند
 نیست که در جمیع کتب سماویه ذکر احوال علمای عصر
 چنانچه میفرماید یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله و انتم
 تشبهون و همچنین میفرماید یا اهل الکتاب لم تبسوا الحق
 بالباطل و مکتمون الحق و انتم تسلمون و در مقام دیگر میفرماید
 قل یا اهل الکتاب لم تصدقوا عن سبیل الله و این معلوم است
 که اهل کتابیکه صد نموده اند مردم را از صراط مستقیم علی
 ان عهد بوده اند چنانچه اسم و رسم جمیع در کتب مذکور
 و از اکثر آیات و اخبار مستفاد میشود لو انتم بطرف الله

تظرون پس قدری بیدار بصیرت الیه در آفاق عالم ربانی
 و افضل کلمات تائید صدائیه تعقل فرماید تا جمیع اسرار حکمت
 روحانیه بی بسجحات جلال از خلف سزوق فضل و افضال
 ظاهر و هویدا شود و کلیه اعتراض مردم و احتجاجات ایشان از
 عدم ادراک و عرفان حاصل شده مثلاً بیاناتیکه طلعات
 جمال حق در علامات ظهور بعد فرمودند ان بیانات را ادراک
 نمودند و بحقیقت ان واصل نشدند پس علم فساد و برافرا^{ختن}
 و ریایات فتنه برپا نمودند و این معلوم است که تاویل کلمات
 حکامات از لیه را بجز نیاکل از لیه ادراک نمایند و نجات و قفا
 مغنویه را بجز سامعه اهل بقا نشنود هرگز قطعی ظلم از شراب
 سطلی عدل نصیب ندارد و سرخون کفر از بنضای موی
 اطلاع نیابد چنانچه میفرماید و ما بعلم تاویل الاله و لکن
 فی بعلم مع ذلک تاویل کتاب را از اهل حجاب مستفسر
 شدند و علم را از منبج او اخذ نمودند مثلاً چون ایام مو
 گذشت و انوار عیسی از فجر روح عالم را احاطه نمود جمیع

یهود اعتراض نمودند که ان نفس که در تورات موعود است
 باید مروج و مکمل شریع تورات باشد و این جوان باصری
 که خود را یسح الله فیما حکم طلاق و سببت را که از
 حکمای اعظم موسی است نسخ نموده و دیگر آنکه علامت ظهور
 ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظران ظهورند که در تورات
 مذکور است چه قدر از مظاهر قدس احدیه و مطالع نورانی
 بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز یهود بحجبات نفسیه
 و ظنونات افکیه نفسانیه محجب بوده و دستند و منتظرند که
 مجبور باعلامات مذکوره که خود ادراک نموده اند کی ظاهر
 خواهد شد که لک اخذیم الله بنخس و اخذ غنیم روح
 الایمان و خذیم بارکانت فی ماوتیه انجیم و این نبود مگر از
 عدم عرفان یهود عبارات مسطور در تورات را که در علیا
 ظهور بعد نوشته شده چون بحقیقت آن پی نبردند و بظاهر
 چنین امور واقع نشد لکن از جمال عیوی محروم شدند
 بمقار الله فایز گشتند و کانون امن المنتظرین و لم یزل و لایزال

جمیع اعمق حقیقات افکارنا لایحه تمسک جسته و از عیونهای
 لطیفه رقیقه جاریه خود را بی بهره و بی نصیب نمودند و
 کشف این اسرار بعضی از عبارات بسیار بدایع نجات حقا
 در الواح مسطوره قبل که برای یکی از اجاب نوشته شده بود
 مذکور گشت و حال هم تعلیقات خوش عراقی نظرخوا
 انجباب در این اوراق مجسده و اذکر میمائیم که شاید تشنگان
 صحرائی بعد از حشر قرب دلالت نماید و مکششگان
 بیابانهای حشره فسر اقرار انجام قرب و وصال رساند تا غما
 ضلالت مرتفع شود و آفتاب جهان تاب هدایت از افاق چا
 طالع گردد و علی الله الکمل و به استعین لعل بحری من و انعم
 یا بحی به افئدة الناس لبقو من الکمل عن مرآة عظمته و سمعین
 اطوار و رفات الفردوس من شجر کان فی الروضة الاخرة
 من ایدی القدرة باذن الله مغروسا بر اولی اعلم معلوما
 و واضح بوده که چون نار مجتبی عیوی حجابات حدود بیود
 سوخت و حکم انحضرت فی الجمله جریان بر حسب ظاهریت

روزی انحال غیبی بعضی از صحاب رو حافی ذکر فراق فرمودند
 و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که من میروم و بعد
 میآیم و در مقام دیگر فرمودند من میروم و میآید دیگری
 تا بگوید آنچه من بگفته ام و تمام نماید آنچه را که گفته ام و این دو
 عبارت فی الحقیقه یکسیت و انتم فی مظاہر التوحید بعین الله
 تشدد وین و اگر بریده بصیرت معنوی مشاهده شود فی الحقیقه
 در عهد خاتم هم کتاب عیسی و امر او ثابت شد در مقام اسم
 که خود حضرت فرمود منم عیسی و آثار و اخبار و کتاب عیسی را
 هم تصدیق فرمود که من بخدا الله بوده در انجیل تمام شد
 در خودشان فرقی مشهود و نه در کتابشان غیرتی ملحوظ زیرا
 که هر دو قائم بامر الله بودند و بهم ناطق بذکر الله و کتاب
 هر دو هم شعر بر او امر الله بود از اینجه است که خود عیسی فرمود
 من میروم و مراجعت میکنم بنیل شمس که اگر شمس الیوم بگوید
 من بنیل یوم قلم صادق است و اگر بگوید در حد و دومی
 غیر آن صادق است و همچنین در آیام ملاحظه نمایند که اگر گفته

که کل کشتی اندر صحیح و صادق است و اگر گفته شود که بعد و یا پس
 و رسمی غیر منتهی انهم صادق است چنانچه می بینی باینکه یک سنی
 با وجود این در هر کدام اسمی دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ شود
 غیر آن نباشد و بهین بیان قواعد مقامات تفصیل و فرق
 و اتحاد مظاهر قدسی را در آن فرمایند تا تلویحات کلمات آن
 بسطع سمار و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوی
 و اکتف کردی و جواب مسئله خود را در موسوم نمودن بنجال
 ازلی در هر مقام خود را با اسمی و رسمی تجا به بیانی و بعد اصحاب
 و تلامذ انحضرت استند عالمودند که علامت رجعت و ظهور
 چیست و چه وقت این ظاهر خواهد شد و در چند مقام این
 سوال را از آن طلعت بمیشال نمودند و انحضرت در هر مقام
 علامتی ذکر فرمودند چنانچه در اناجیل اربعه مفسور است و این
 مظلوم کچقره آنرا ذکر میسندیم و نعمتهای مکتوبه سدره مخروبه
 لوجه الله بر عباد الله بمبدول میدارم تا بهیاس کل غایبه از انما
 باقیه محروم نمانند که شاید برخی از آنها بریزوال حضرت

ذی الجلال که در دار السلام بجاو جاری شده فائز شوند
 آنکه آید و مردی طلب نمایم آنما نطق لوجه الله لا یریدکم
 خرا و لا شکورا و این طاعت است که ارواح و افئدة غیره
 با و حیات باقیه یابند و این همان ماده است که منیر مایه دنیا
 انزل علیها ماده من السماء و این ماده سرگز از ایش
 مقطوع نشود و نفاذ بخوید و در کل چین از شجره فضل مسرور
 و از موات حیات و عدل نازل شود چنانچه فرموده است
 مثلا کلمه طیبیه کثیره طیبیه صلیح ثابت و فرغانی التمار و
 اکله کل چین حیفت که انسان از این عطیه لطیفه خود را منع نماید
 و از این نعمت باقیه و حیات دانه خود را محروم سازد پس
 قدرین ماده معنوی را دانسته که بلکه از الطاف بدیع
 انشای حقیقی اجساد نای مردم حیات تازه یابند و ارواح
 پرموده بروح بی اندازه فائز شوند ای برادر من محبت
 باید تا آیام باقیست از اکواب باقی چشیم همیشه نسیم جان
 از صبر جانان نوزد و همیشه نهرهای تبسین در جبهه یا

و دام ابواب رضوان مفتوح نماید آید و قتی که غنایان جهان
 از گلستان قدسی با شیعیانهای الهی پرواز نمایند و یکدیگر را
 میل شنوی و نه جمال کل بسنی پس تا حاتم از لی در شور و
 تخی است و بهار الهی در جلوه و تزیین غنیمت شمرده گوش
 قلب را از سر و شایو بی بهره گمن نیست نصیحت این
 عبده انجباب و اجای خدا را فمن ثمار فلیقبل و من شارب
 فلیعرض ان الله کان غیا عنه و عایشا بدویری و نیست
 نغامت عیسی بن مریم که در رضوان انجیل با کان حلیل در علایم
 ظهور بعد فرموده در سفر اول که منسوب بتی است در قتی
 که سوال نمودند از علامات ظهور بعد جواب فرمود و لکن
 من بعد ضیق تلك الايام تطلم الشمس و القمر لا یعطی ضوءه
 و الکواکب تنساقط من السماء و قواست الارض ترجح حینئذ یظهر
 علامات ابن الانسان فی السماء و ینوح کل قبائل الارض
 یرون ابن الانسان آتیا علی سحاب السماء مع قواة و مجید
 و یرسل ملائکته مع صوت السافور العظیم انستی ترجمه آن بفارسی

اینست که بعد از تنگی و استساک که همه مردم را احاطه میبخشد
 از افاضه ممنوع میشود یعنی تاریک میگردد و قمر از اعطای نور
 باز میماند و ستارهای سما بر ارض نازل میشوند و ارکان
 متزلزل میشود در این وقت ظاهر میگردد نشانههای پیر انسان
 در آسمان یعنی جمال موعود و سافرج وجود بعد از ظهور این
 علامات از عرصه غیب بعالم شهود میآید و میفرماید در آن
 جمیع قبیلها که در ارض ساکنند نوحه و ندبه می نمایند و می
 خلاقان بحال احدیه را که میآید از آسمان در حالتیکه سوار بر
 با قوت و بزرگی و تجششی بزرگ و میفرستد طایفه های خود
 با صدی سافور عظیم انتی و در اسفار ظاهر و بیکر که منسوب
 و مرس و یوحناست همین عبارات مذکور است و چون
 الواح عربیه تفصیل مذکور شد دیگر در این اوراق تصریح
 ننهادیم و گفتن یکی از آنها نمودیم و علمای اجل چون عارف
 بمحافی این بیانات و مقصود مودعه در این کلمات نشدند و بطاعت
 آن متمسک شدند لهذا از شریعه فیض محمدیه و از حجاب فضل

احمدیه منفرج گشتند و جمال انطایفه هم تنگ بعلمای خود
 از زیارت جمال سلطان جلال محسروم ماندند زیرا که در
 ظهور شمس احمدیه چنین علامات که مذکور شد بظهور نیاید
 نیست که قرنها گذشت و عهد با آخر رسید و انچه بر روح
 مقتربای سلطنت خود راجع شد و نفخه دیگر از نفس روحانی
 در صور الهی دمیده شد و نفسهای مرده از قبور غفلت و ضلالت
 بارض بیدار و محل غنایت محو شدند و بسنوز انکس
 در انتظار که کی این علامات ظاهر شود و آن بیکی مهود بوجود
 تا نصرت نمایند و مالها در آتش اتفاق کنند و جانها
 در عیالش اثار چنانچه احم و دیگر هم همین ظنونات از کوثر معانی
 رحمت نامقنای حضرت باری دور مانده اند و بخيال خود
 مشغولند و از این عبارت گذشته بیان دیگر در انجیل است
 که میفرماید اسمار و الارض تزولان و لکن کلامی لایزال
 که معنی آن بفارسی نیست که آسمان و زمین مکن است
 که زایل و معدوم شوند اما کلام منجس که زایل نمیشود

و همیشه باقی و ثابت میانه ناسخ خواهد بود و از این راه است که
 اهل انجیل میگویند که حکم انجیل هرگز منسوخ نمیگردد و هر وقت و زمان
 که طلعت موعود با همه علامات خاص ظاهر شود باید شریعت مرتفع
 در انجیل را محکم و ثابت نماید تا در همه عالم دینی باقی بماند و اگر
 دین و این فتنه را از مطالب محققه مسلم است نزد ایشان و چنانچه
 اشتقاق کرده اند که اگر نفسی رسم مبعوث شود بجمع علامات عظمیه
 و بر خلاف حکم ظاهر در انجیل حکم نماید البته اذعان نکنند و قبول
 نمایند بلکه تکفیر نمایند و استنادهای آنهاست که در ظهور شمس
 مشهود شده حال اگر معانی این کلمات منزله در کتب را که جمیع
 ناس از عدم بلوغ بان از غایب قصوی و سدره شتی محجوب شده
 از ظهورات احدیه در هر طور تمام خضوع سوال سینم و ندای البته
 بانوار شمس هدایت میدی میدند و با سمدار علم و حکمت و
 میباشند حال این بنده رشی از معانی این کلمات را ذکر
 نمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از معنی آن جمیع توضیحات
 کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی واقف شوند

تا از همین کلمات از بحر اسما و صفات ممنوع نشوند و از
 مصباح احسبه که محل تجلی ذاتست محبوب بگردند قوله
 من بعد ضیق تلک الايام یعنی وقتی که ناس در سختی
 و تنگی مبتلا شوند و این در وقتیکه که آثار شمس حقیقت
 آثار سدره علم و حکمت از میان مردم زایل شود و زمان
 ناس بدست جمال افتد و ابواب توحید و معرفت که
 مقصود اصلی از خلق انسانیت سده و شود و علم بطن تبدیل
 گردد و هدایت بشقاوت راجع شود چنانچه الیوم مشاهد
 میشود که زمان هر سرگردانی بدست جالبی افتاده و هر
 سخو که اراده کنند حرکت میدهند و در میان ایشان از خود
 جزایمی و از مقصود حسد حرفی نمانده و بقتی با دمای هوا
 نفس غالب شده که سر جای عقل و نور را در قلوب خاموش
 نموده با اینکه ابواب علم الهی بفتح قدرت ربانی مفتوح
 گشته و جواهر وجود ممکنات بنور علمی و فیوضات قدسی
 بنور و ممتدی گشته بقتی که در هر شیئی بانی از علم بار گشته

و در هر ذره آثاری از شمس مشهود شده و با همه این ظهورات
 علمی که عالم را احاطه نموده بسنوز باب علم را مسدود دانسته
 و اسرار رحمت را مقطوع گرفته اند بظن تنگ بسته از عوده
 الوثای محکم علم دور مانده اند و آنچه از ایشان مفهوم شود کما
 بعلم و باب آن بالفطره غبستی ندارند و در خیال ظهور آن
 نیستند زیرا که در ظن و کلام ابوابی برای آنان یافته اند و
 ظهور مظهر علم حسن اتفاق جان چیزی نافته اند پس از این
 از این گریزانند و بآن تنگ و باینکه حکم الهی را یک میدانند
 از هر گوشه حکمی صادر میشود و از هر محلی امری ظاهر و نفس
 بر یک حکم ملاحظه میشود زیرا حسن هوای الهی بخونید و بغیر خطا
 سبیلی نخواهند ریاست را نهایت وصول مطلوب دانسته
 اند و کبر و غرور را غایت بلوغ محبوب شمرده اند و در
 تضانی را مقدم بر تقدیرات ربانی دانند از تسلیم و رضا گذشت
 اند و تدبیر و ریاست تعالی نموده اند و تمام قوت و قدرت
 خط این مراتب را عیانند که مباد نقصی در شوکت راه یابد

خلقی در عزت ببرد و اگر چشمی از کحل معارف الهی روشن
 شود و ملاحظه میکند بعضی چیز را که بر مردارهای نفس عباد
 افتاده اند حال که ام ضیق و تنگی است که از یاد مرآت
 مذکوره باشد که اگر نفسی طلب حقیقی و یا معرفتی بخواهد نماید
 فیسداند نزد که ام رود و از که جو باشد از غایت اینکه
 راینها مختلف و بسیها متعدد شده و این تنگی و ضیق از شرط
 بر ظهور است که تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت نشود زیرا که
 صبح ظهور هدایت بعد از لیل ضلالت طالع میشود نیست که در
 روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که کفر عالم را
 فرو میگیرد و ظلمت احاطه مینماید و امثال اینها چنانچه
 مذکور شد و این عجب بواسطه شهرت این احادیث و اختصار
 دیگر متعرض ذکر عبارات حدیث نشده ام حال اگر مقصود از
 این ضیق راهیچو ادراک نمایند که عالم ضیق بمرساند و یا امور
 که بخیاال خود توهم نمایند هرگز مشهود نگردد و البته گویند که این
 شرط ظهور نیست چنانچه گفته اند و میگویند باری مقصود

از ضیق ضیق از محارف الهیه و ادراک کلمات ربانیه است
 که در آیام غروب شمس و مریای او عباد و تنگی و سختی
 و ندانند بجهت تو چه نمایند چنانچه مذکور شد که لک نظمک
 من تاویل الاحادیث و نقلی علیک من اسرار الحکمه لتطلع بها
 هو المقصود و تكون من الذی یقسم شربوا من کاس الحسب و
 الحسب من و قوله تعظم الشمس و القمر لا یصلی ضوءه و الکواکب
 تنساق من التار مقصود از شمس و قمر که در کلمات انبیا
 مذکور است منحصرا بن شمس و قمر ظاهری نیست که ظاهر
 میشود بلکه از شمس و قمر معانی بسیار اراده فرموده اند که در
 مقام بنسبت انعام معنی اراده میفرمایند مثلا کفخی اذ یس
 شمهای حقیقتند که از مشرق قدم طالع میشوند و بر جمیع ملکات
 ابلاغ فیض میفرمایند و این شمس حقیقت مظهر کلیه الهی
 در عوالم صفات و اسمای او و همچنانکه شمس ظاهری بر جمیع
 اشیا ظاهره از اثمار و اشجار و الوان و فواکه و معادن
 و دون ذلک اندر آنچه در عالم ملک مشهود است بامر معبود حق

باعانت اوست و همچنین اشجار توحید و انهار تغزید و اورا
 تجزید و کلهسای علم و ایقان و ریاضین حکمت و بیان از
 عنایت و تربیت ثمرهای معنوی ظاهر میشود اینست که درین
 اشراق این شموس عالم جدید میشود و انهار حیوان جاری
 میگردد و آبسیر احسان بوج میاید و سحاب فضل مرتفع میشود
 و نباتات خود بر هیاهل موجودات میوزد و از حرارت این
 ثمرهای الهی و نارهای معنویت که حرارت عجبست الهی
 در ارکان عالم احداث شود و از غنایت این ارواح
 مجرّده است که روح حیوان باقیه بر اجساد مردگان فانیه
 مبذول میگردد و فی الحقیقه این شمس ظاهری یک آیه از
 ان شمس معنوی است و ان شمس است که از برای او متعالی
 و شمس و مثلی و ندی ملاحظه نمی شود و کل وجود او قائمند و از
 او ظاهر و باور ارجح منها ظهیرت الاشیاء و الی خزان
 امر با رجعت و منها بدئت المکنات و الی کنائز حکما عادت
 و اینکه در مقام بیان و ذکر تخصیص داده شود بعضی از

اسما و صفات چنانچه شنیده اید و شنوید نیست مگر برای
 او را که عقول ناقصه ضعیفه و الالم نزل و لایزال مقدس
 بوده اند از همه اسمی و نثره خواهند بود از هر وصفی و صفتی
 اسما را بساحت قدشان را بی نه و لطایف صفات
 در ملکوت غنشان بسیلی نه سبحان الله من ان یعرف
 صفاته بغیر ذواتهم او یوصف او لیکن بغیر نفسهم فقط
 نمایند که ابداع فی و علقهم و تعالی عما بهم یعرفون و عظمی
 شمس بران انوار مجسمه در کلمات اهل عصمت
 بسیار شده از آنجه در دعای مذکوره میسر ماید این اشعار
 الطلعه این الاقمار المنسیره این الانجم الزاهره پس
 معلوم شد که مقصود از شمس و قمر و نجوم در مقام اولیه علمای
 و اولیا و اصحاب ایشانند که از انوار معارفشان عوالم
 غیب و شهود روشن و منور است و در مقام دیگر مقصود
 از شمس و قمر و نجوم علمای ظهور و قبضه اند که در زمان ظهور و قبضه
 موجودند و زمام دین مردم در دست ایشان است و اگر

در ظهور شمس اخیری بضیای او منور گشتند لهذا مقبول
 و غیر در روشن خواهند بود و الا حکم ظلمت در حق آنها
 جاریست اگر چه بظاہر مادی باشند زیرا که جمیع این مراتب
 از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت و سعادت و شقاوت
 و نور و ظلمت منوط بتصدیق آن شمس معنوی الهی است
 بر هر نفسی از علما حکم ایمان از مبدع عرفان در یوم نقابان
 و احسان جاری شد حکم علم و رضا و نور و ایمان باره اوضا
 و الا حکم جہل و نفی و کفر و ظلم در حق او جریان یابد و این امر
 ذی بصری مشهود است که پنجاه گاه نور ستاره محو میشود و نزد
 شمس ظاهره همین قسم شمس علم و حکمت و عرفان ظاهره نزد
 طلوع شمس حقیقت و آفتاب معنوی محو و تاریک میشود
 و اطلاق شمس بر آن علما بمناسبت علو و شهرت و رفعت
 مثل علای مسلم عصر که مشهور ببلاد و مسلمند بین عباد و اگر کسی
 از شمس الهی باشند از شمس عالیه محو بند و الا از شمس
 بچین چنانچه میفرماید لشمس و القمر بجهان و معنی شمس نور

هم که در آیه مذکور هست البته شنیده اید احتیاج بذکر
 نیست و هر نفسی هم که از غرض این شمس و قمر باشد یعنی در
 اقبال باطل و اعراض از حق البته از حسیبان ظاهر و حسیبان
 راجع خواهد شد پس ای سائل باید عبودة الوثقی متمسک
 شویم که شاید از شام ضلالت بنور هدایت راجع گردیم
 و از ظل نفی قدر نموده در ظل اثبات درانیم و از نار
 حسیبان آزاد شده بنور جمال حضرت منان منور گردیم و السلام
 که لک نعیم من اثمار خشیة العلم لکنونن فی رضوان
 حکمة الله لمن الجبرین و در مقامی هم مقصود از اطلاق
 شمس و قمر و نجوم علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است
 مثل صلوٰة و صوم که در شریعت فرقان بعد از انجای جا
 محمدی از جمیع احکام محکمتر و عظیمتر است چنانچه احادیث
 و اخبار مشعربانست و بعلت شهرت احتیاج ذکر نیست بلکه
 در هر عصری حکم صلوٰة محکم و مجبوری بوده چنانچه از انوار
 مشرق از شمس محمدیه ماثور است که بر جمیع انبیاء در هر

عمدی حکم صلوة نازل شده نهایت آنکه در هر عصر بقضای
 وقت بقسمی و آداب جدید مخصوص گشته و چون در هر طور بعد
 آداب و عادات و علوم مرتفعه محکم مشرق و اصفه ثابته در طهور
 قبل نسوخ میشود لکن اتلو بجا باسم شمس و قمر ذکر نموده آن
 لیبلو کم ایکم احسن عملاً و در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بر صوم
 و صلوة شده و چنانچه میفرماید الصوم ضیاء و الصلوة نور
 ولیکن روزی در محلی نشسته بودم شخصی از علمای معروف
 وارد شد و بنا بر سببی این حدیث را ذکر نمود و فرمود چون
 صوم حرارت در مزاج احداث نیاید پس بصلوة ایضا که
 باشد تعبیر یافته و صلوة لیل چون برودت میطلبد لکن آن
 که قمر باشد مجرب گشته و ناخفته نمودم که آن فقیر یقطره از بحر حلاوت
 موفق نشده و بجزوه از ما رسیده حکمت ربانی فائز گشته
 بعد از مدتی در نهایت ادب اظهار داشتیم که جناب پیر
 فرمودید در معنی حدیث در السن و افواه ناس مذکور است
 ولیکن گویا مقصود دیگر هم از حدیث مستفاد میشود بیان آنرا

طلب نمود ذکر شد که خاتم نبیها و سید اصفیای دین مرفیع
 فرقان را تشبیه بسما فرموده اند بعلت علو و رفعت عظمت
 و احاطه آن بر جمیع ادیان و چون در شمار ظاهره و در کس
 اعظم اقوام مقرر شده است که نیرین باشد و شمس و قمر نامیده و پان
 در شمار دین هم دو نیز مقرر گشته که صوم و صلوٰه باشد الا سلام
 سمار و الصوم شمسها و الصلوٰه قمرها باری نیست مقصود از
 تلویحات کلمات مظاہری پس اطلاق شمس و قمر در این مرتبه
 بر این مقامات مذکوره بآیات نازل و اخبار وارده محقق گشته
 شد نیست که مقصود از ذکر تاریکی شمس و قمر سقوط انجم
 فصلات علما و فسخ شدن احکام مرفعه در شریعت است که
 منظران ظهور باین تلویحات اخبار میدهد و جزا برادر از اینها
 کاس نضیی نیست و جزا خیار را قیمتی نه ان لا برادریش چون
 کاس کان مزاجها کافورا و این مسلم است که در هر ظهور و بحد
 علوم و احکام و اوامر و نواهی که در ظهور قبل مرفوع شده و آن
 انصر در ظل الشمس و قمر محارف و اوامر منور و معتمدی میشوند تا

میشود یعنی حکمش و اثرش تمام میگردد و حال ملاحظه فرمایند
 که اگر است انجیل مقصود از شمس و قمر را در آن مینویسند
 از نظر علم الهی مستغیر میشوند و آن اعتراض و بحاج نیست
 معانی آن واضح میگشت و اینگونه در ظلمت نفس و هوای مبتلا
 و گرفتاری نمی شد ندلی چون علم را از مبدا و معدنش اخذ نمودند
 لهذا در وادی مملکت کفر و ضلالت بهلاکت رسیده اند
 و بسوز مشعر نشده اند که علامات کل ظاهر شد و شمس و قمر
 از افق ظهور اشراق نمود و شمس و قمر علوم و احکام و
 معارف قبل تاریک شد و غروب نمود و حال چشم علم یقین
 و خاچی عین یقین بصراط حق یقین قدم گذار قل الله ثم
 ذرهم فی خوضهم یحبون تا از اصحابی محسوب شوی که میفرماید
 ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تمیز علیهم السلام
 تا جمیع این اسرار را بصیر خود مشاهده فرمائی ای
 برادر من قدم روح بردار تا بادیهای بصیده بعد و
 بجزر آتانی طی فرمائی و در رضوان قرب و وصل در آئی و

نفسی با نفس الهیه فائز شوی و بقدم جبهه کز انیمز حل
 طی نشود و مقصود حاصل نیاید و السلام علی من اتبع
 الحق با الحق و کاین علی صراط الامر فی شاطئ العرفان
 بسم الله موقوف است معنی آن مبارک که میفرماید فلا تتم
 ربیب المشرق و المغرب زیرا که از برای هر شمس از
 این شموس مذکوره محل اشراق و غروب است و چون
 علمای تفسیر بر حقیقت این مشبهای مذکوره اطلاع نیافته
 لهذا در تفسیر این آیه بسیار که معطل شدند و بعضی ذکر نمودند
 که چون آفتاب در هر روز از نقطه طلوع میسپنداید غیر از نقطه
 یوم قبل لهذا بلفظ جمع ذکر فرموده و بعضی دیگر گفته
 اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از
 محلی طلوع میشود و بجای غروب میسپنداید لهذا مشارق و مغارب
 ذکر شده نیست مراتب علم عباد و با وجود این بجز این علم
 و لطایف حکمت چه چنانها و عوالم که نسبت میدهند و
 همچنین از این بیانات واضحی حکمت متقنه غیر متشابهه نظر نماید

که از علامت ساعت و قیامت است ادراک نمائیت کیهنیه
 اذ انما الفطرت مقصود سمارا دیانت که در هر ظهور مرقع
 میشود و بطور بعد شکافه میگرد و بعضی باطل و مفسوخ میشود
 بخدا که اگر درست ملاحظه شود و تفسیر این سما اعظم است از
 تفسیر سمار ظاهری قدری تأمل فرمایند و بینی که سالها
 مرفوع شده باشد و جمیع در ظل آن نشو و نما نموده باشند
 و با حکام مشرقه آن مدتها تربیت یافته و از آبار و جود
 جزو گرانترانند و بعضی که چشما جز نفوذ امرش را
 ادراک نموده و گوشها جز احکامش را استماع ننموده
 بعد نفی ظاهر شود و جمیع اینها را بقوت و قدرت الهی
 تفریق نماید و فصل کند بلکه همه را نفی نماید حال فکر نما
 که این عظمت یا آنچه این هیچ رعاع کمان نموده اند از
 تفسیر سمار و دیگر رحمت و مرامت انطلاعات را ملاحظه
 نما که بی ناصر و معین ظاهری در مقابل جمیع اهل ارض و سما
 حدود الله میسر نمایند با انهم ایداکه بران وجودهای مبارکه

لطیفه رقیقه وارد شود و با کمال قدرت صبر می نمایند و باز
غلبه تحمل نمایند و همچنین بعضی بیل ارض را و راک نما که غلام
رحمت آن سوار قلوبیکه فیضان کرمست بمذول داشت تبدیل
شد ارضی آن قلوب بارض معرفت و حکمت و چه رحمت
توحید که در ریاض قلوبشان انبات شده و چه شقایقهای حقانی
علم و حکمت که از صدد درخشان روئیده و اگر ارض قلوبشان
تبدیل نمیشد چگونه رجالیکه حرفی تعلیم نگرفته اند و معلم اندیده
و هیچ دبستانی قدم نگذاشته اند کلمات و معارفی علم
نمایند که احدی ادراک نتواند نمود گویا از تراب علم
سردی سرشته شده اند و از آب حکمت لدنی عجم کشیده
انست که میفرماید العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و این
نحو از علم است که مدوح بوده و هست نه علوم محدود که
افکار محجوبه کرده احداث شده و انرا کاهی از هم سرت
مینمایند و بر دیگران افتخار میکنند ایگاش صدرهای عباد
از نقوش این تحدیدات و کلمات مظلمه پاک و متقدس

شد که لعل تجلی انوار شمس علم و معانی و جواهر اسرار
 حکمت لدنی فایز یکشیت حال ملاحظه نما اگر این اراضی جز
 وجود تبدیل غیث چسبیده محال ظهور اسرار احدیه و بروز
 جواهر هویتیه میشد نیست که میفرماید یوم تبدل الارض
 غیر الارض و از نباتات جووان سلطان وجود ارض ظاهر
 هم تبدیل یافته لو انتم فی اسرار الظهور تفکرون و دیگر
 معنی این آیه را ادراک نما که میفرماید و الارض جمیعاً قبضه
 یوم القيمة و السموات مطويات بيمينه سبحانه و تعالی عما
 يشكرون مضمون این آیت که همه زمین اخذ شده در
 اوست روز قیامت و آسمان چیده شده در دست
 اوست حال قدری انصاف میخواهد که اگر مقصود نیست
 که مردم ادراک نموده اند چه حسن بران مرتب شود و
 این ستمت که حق بیج دستی که مرنی شود و بصر ظاهر و
 این امورات شود و منسوب بذات نیست بلکه کفریت
 محض و فکیت صرف اقرار بر چنین امری و اگر بگوئی منظر

امر او هستند که در قیامت باین امر مأمور میشوند اینهم بخت
 بعید است و بنیاده بلکه مقصود از ارض ارض معرفت و علم
 و از سموات سموات ادیان حال ملاحظه فرما که چگونه
 ارض علم و معرفت که از قبل مبوط شده بود بقضه قدرت
 و اقتدار قبض نمود و ارض منیع تازه در قلوب عباد مبوط
 فرمود و ریاحین جدید و گلهای بهیجه و اشجار نسیجه از صدر
 غیره نبات نمود و همچنین ملاحظه کن که سموات ادیان هر
 در قبل چگونه در زمین قدرت پیچیده شد و سمار بیان بامر
 الهی مرتفع گشت و بشمس و قمر و نجوم او امر بدلیعه جدید تزیین
 یافت این است اسرار کلمات که بیجا بکشف و ظاهر گشته
 تا ادراک صبح معانی فرمائی و سر اجهای ظنون و رسوم
 و شک و ریب را بقوت توکل و انقطاع خاموش نمائی
 و مصباح جدید علم و یقین در مشکوه قلب و دل برافروزی
 و از جمیع اینکلمات مرموزه و اشارات طغره که از مصادر
 امریه ظاهر سر شود مقصود امتحان عباد است چنانچه مذکور

شد تا معلوم شود اراضی قلوب جمیع غیره از اراضی جزیره
 فائیه و همیشه این از سنت الهی در میان عباد بوده چنانچه در
 کتب مسطور است و همچنین آیه قبله را ملاحظه فرمائید که
 بعد از هجرت شمس نبوت محمدی از مشرق بطایف یثرب روبرو
 بیت المقدس توجه میفرمودند در وقت صلوٰه تا آنکه به
 بعضی سخنها یا ناشایسته بر زبان راندند که ذکرش شایسته
 این مقام نیست و سبب تطویل کلام میشود باری آنحضرت
 بسیار مکرر شدند و بطایف تفکر و تخیل در سنانظر میفرمودند بعد
 جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت نمود قد نری تقلب
 وجهک فی السماء فلو لکنک قبله ترضیها تا آنکه در یومی آنحضرت
 با جمعی اصحاب بفرضیه ظهر مشغول شدند و دو رکعت از نماز
 بجا آورده بودند که جبرئیل نزول نمود و عرض کرد قول آیه
 شطر المسجد الحرام در آشنای نماز حضرت از بیت المقدس
 انحراف جسته کعبه مقابل شدند فی الجمله ترلز و اضطراب
 در میان اصحاب افتاد و قسمی که جسمی نماز را برهم زده

اعراض نمودند این فتنه نبود مگر برای امتحان عباد و الا
سلطان حقیقی قادر بود که هیچ قبله را تغییر ندهد و در آن عصر
هم بیت المقدس را قرار فرماید و این خلعت قبول را از وی
سلب نماید چنانچه در عهد اکثری آنسیا که بعد از موسی میباش
رسالت شد مثل داود و عیسی و در آن زمان از آنسای
اعظم که مابین این دو نبی آمدند هیچ حکم قبله تغییر داده نشد
و همه این مرسلین از جانب رب العالمین مرد و را توجیه
بهانجت امر میفرمودند و نسبت همه اراضی بهم بان سلطان
حقیقی مکیست مگر بر ارضی را که در ظهور منظر بسز خود تخییر
بامری دهد چنانچه میفرماید و لله المشرق و المغرب فانما توکوا
فهم وجه الله باوجود تحقق این امور چه در تبدیل شد که سبب
جزع و فزع عباد شود و علت تزلزل و اضطراب اصحاب
کرد علی اینگونه امور که سبب وحشت جمیع نفوس است
واقع نمیشود مگر برای آنکه کل بحکام امتحان الله و آیند تا صادق
و کاذب از هم تمیز و تفصیل یابد اینست که بعد از اختلاف

ناس میفرماید و ما جملنا بقبلة التي كنت عليها الا لنعلم من
 تتبع الرسول ممن يطلب على عقبيه که مضمون آن اینست ما
 نکردانیدیم و برهم نژدیم قسبه را که آن بیت المقدس
 باشد مگر آنکه بدانیم که متابعت تو مینماید و که راجع برعقبه
 میشود یعنی اعراض مینماید و اطاعت نمی کند و صلوة را
 باطل نموده و سرار مینماید و مستغفرة فرستادن قسوة
 اگر قدری تأمل رود در همین مطلب و بیان ابوابهای معانی
 و تبیان مفتوح بسینید و جمع علم و سرار را از حجاب مشاهد
 فرماید و نیست این امور مگر برای تربیت و خلاصی نفوس
 از نفس نفس و هوی و آلا آن سلطان حقیقی لم یزل بذات
 خود غنی بوده از معرفت موجودات و لایزال بکیونیت خود
 مستغنی خواهد بود و از عبادت ممکنات یک نیم از غنای او
 جمیع عالم را بخلع غنا متضرر نماید و یک قطره از بحر خود او به
 هستی را بحیات باقیه شرف فرماید ولیکن چون مقصود
 امتیاز حق از باطل و شمس از ظل است این است که در

حين امتحانهای منزله از جانب رتب العزّه چون غیث
 باطل جاریت اگر قدری در انبسیای قبل و ظهور ایشان
 تعقل رود امر بسیار بر اهل دیار سهل شود بقسمی که از افعال
 واقوایک مخالف نفس و هوای است محتجب نمی مانند و همه
 حجات را بنارسه ره عسرفان محترق نمایند و بر عرش
 سکون و اطمینان سیرج شوند مثلاً موسی بن عمران که یکی
 انبسیای مخطم و صاحب کتاب بود در اول امر قبل از غیث
 روزی در سوق میگذشت و دو نفر با یکدیگر معارضه نمود
 یکی از آن دو نفس از موسی استمداد جست انخرفت او را
 اعانت نموده مدعی را قبل رسانید چنانچه در کتاب استمداد
 و ذکر تفصیل مایه تعویق و تعطیل مقصود میشود و انخرفت و مدینه
 استمداد یافت و انخرفت را خوف غالب شد چنانچه
 کتابست تا آنکه بخبر آن المذا یا قرون بک تقصیر و کفر شد
 و از مدینه بیرون تشریف بردند و در مدینه خدمت شیب
 افتاد فرمودند و در مراجعت در وادی مبارکه که بریهینا

باشد و ارد شده و تجلی سلطان احدیه را از شجره لایق
 و لاغریه مشاهده نمود و ندای جانفرای روحانی را از مار
 موقده ربانی استماع فرمود و نامور بهدیت نفس
 فرعونی کشت تا مرد مرا از وادی نفس و هوای نجات و از
 بصیر الهی و نفسنرای روح و هدی وارد نماید و از سبیل
 انقطاع جمیع من فی الابداع را از حیرت بعدد ارسلام
 قرب رساند و چون در منزل فرعون وارد شد و تبلیغ نمود
 با نچه نامور بود و فرعون زبان به بی ادبی گشود و گفت
 ایما تو نبودی که قتل نفس نمودی و از کافران شدی مثل
 اینکه رب اعظم خبر داد از لسان فرعون که بموسی عرض
 نمود و فعلت فعلک الّتی فعلت و انت من الکافرین
 قال فقل لها اذوانا من الضالّین فخرت منکم لما خضعتکم فوب
 لی ربّی حکماً و جعلنی من المرسلین حال تفکر و رستنهایی الهی
 و بدایع امتحانهای او کن که نفسی که معروفست بقتل نفس
 و خود هم آسرا بر ظلم نماید چنانچه در آیه مذکور است

و سی سینه او اقل بهم بر حسب ظاهر در بیت فرعون تربیت
 یافته و از طعام و غذای او بزرگ شده بگمزه او را از تن
 عباد برگزیده و بامر هدایت کبری نامور فرمود و حال
 آنکه آن سلطان مقتدر قادر بر آن بود که موسی را از قتل
 ممنوع فرماید تا باین اسم در بین عباد معروف نباشد که
 بسبب وحشت قلوب شود و علت احتراز نفوس گردد
 و همچنین در حالت مریم مشاهده نما که آن طلعت کبری از
 عظمت امر و تحیر آرزوی عدم فرمود چنانچه مستفاد از
 آیه مبارکه می شود که بعد از تولد عیسی مریم ناله نمود و باین
 کلمه زبان کشود یا لینی مت قبل هذا و کنت نیامنی که
 ترجمه آن اینست ای کاش مرده بودم قبل از ظهور این امر و بودم
 از فراموش شدن کان قسم بخدا که کبد ما از استماع این سخن
 میگذارد و روانها میریزد و این اضطراب و حزن نبود
 مگر از شاکست اعدا و اعتراض اهل کفر و شقاق آخر نظر نماید
 که مریم چه جواب بامردم مکفیت طفلی که پدر او میقتل نباشد

چگونه میتوان بروم معین نمود که این از روح القدس است
این بود که آنحضرت علیه السلام را برداشته بمنزل جنت
فرمود تا چشم قوم بر او افتاد گفتند یا اخت مارون با کان
ابوک امرز سور و ما کانت ایک بغیا مضمون آن نیست
که اینجا هر مارون نبود پدر تو مرد بدی و نبود مادر تو بدکار
حال ناظر باین فتنه گبری و امتحان اعظم شوید و از همه
که نشسته همان جبر روح که در میان قوم بکسبت بی پدری
معروف بوده اورا پیغمبری بخشید و حجت خود نمود بر
کل اهل سموات و ارض حال شاهد فرمایند که چه قدر
امور مظاهیر ظهور مغایر نفس و هوای عباد از سلطان
ایجاد ظاهر میشود چون بر این جوهر اسرار مطلق شوی
مقصود آن نگار اطلاع یابی و اقوال و افعال آن ملک با
اقتدار را مثل هم ملاحظه نمائی بقسمی که آنچه در فیهال او
مشاهده شود در کلمات او هم ملاحظه گردد و هر چه در کلمات او
ملاحظه گردد در فیهال او بنظر آید اینست که این افعال و اقوال

در ظاهر نفیستند برای فجار و در باطن رحمتند برای ابرار اگر بدید
 قلب ملاحظه رود کلمات نازل از سما مشیت با امور مظهره
 از ملکوت قدرت یکشی مشاهده شود و بر یک قسم ادراک کرده
 چنانچه مذکور شد حال ای برادر ملاحظه نما اگر در این عهد
 چنین اموری ظاهر شود و چنین حکایت بروز نماید چه خواهد
 نمود قسم بر بی وجود و منزل کلمات که در جن بی تکلم حکم برگزیده
 امر بر قتل نمایند کجا کوشش میدهند که گفته شود که عیسی از فتنه روح
 القدس ظاهر شده و یا موسی از امر مبسوم یا مور کشته اگر چه
 هزار خروش براری بجوش احدی نرود که بی پدری معیشت
 بر سالت کشته و یا قاتلی از شجره نار اتی انا الله آورده چشم
 انصاف اگر باز شود از جمیع این بیانات مشهود میگردد که
 مظهر حجت این امور و نتیجه همه الیوم ظاهر است با اینکه امثال این
 امور در این ظهور واقع نشد و با وجود این متمسک بطنون است
 مردوده شده چه نسبتها که داده اند و حد ظایا که وارد آورده
 اند که در ادعای شبهه ان ظهور نیامده الله گیسو بیان که چنان

مقام رسید و اینچنین روحانی از صبح محمدانی مرور نمود و صبا
 صبحگاهی از مدینه کسبای لایزال و زید و اشاعتش
 جانرا بشارت تازه بخشد و روح را فتوحی فی اندازد
 بساط جدیدی مبوط نمود و از مخان پشمار بیگرانان
 یار بی نشان آورد که خلعت ذکر از قد لطیفش بی قاصر است
 و در بیان از قامت غیرش بس کوتاه بی لفظ رمز معانی کشف
 بنماید و بی لسان اسرار بیان میگوید و بلبلهای
 شاخسار حجر و نسو قرائت و افغان می آموزد و قاعده و
 رسوم عشق و عاشقی و رزم و لاد کی تسلیم نماید و کلکهای
 رضوان قرب و وصال را رسم دلبری و آداب عشوه گیری
 تلقین مینماید و سرار حقایق بر عشایق بیان عشق فحشد
 و دقایق رموز و رقایق ازاد در صدر عشاق و دین میگذارد
 بقسمی غنایت در این ساعت فرموده که روح القدس بخت
 حریت میرد تهره را امواج بحری داده و دانه را طرا از خوشید
 غنایت نموده الطاف بقای رسیده که بجل قصد نافه

مشک نموده و خفاش در مقابل آفتاب مقرر کنید و مردگان
 بنفخه حیات از قورجه بپوش نموده و جانها را بر صدر
 علم منزل داده و ظالمان را بر سر از عدل محل معین نموده
 و عالم هستی بجمع این غایات حاکم گشته تا کی اثر این
 غایت غیبی در خاکدان تراپی ظاهر شود و تشنگان
 از پاهای آلوده را بگوشت زلال محبوب رساند و مگسگان صحرای
 بعد نیستی را بر اوق قرب و هستی معشوق فائز گرداند
 و در ارض قلوب که این جهتهای قدس انبات نماید و از
 ریاض نفوس که شقایقهای خفای غیبی بگنجد باری
 پنهان سدره عشق در سینای جت مشعل شده که با بجا
 بیان فسرده کرده و یا اتمام پذیرد عطش این حوت را بجا
 نشاند و این سمندر ناری بسزد و ناروئی یار مقرر کنید
 پس ای برادر سراج رود و در مشکاة قلب بدین حکمت
 را فروز و بزجاج محفل خطش نماند انصهای نفس مشرکه را
 خاموش بکشد و از نور بازدارد کذکات نور نا اقی

سما لہ بیان من انوار شمس الحکمہ و العرفان لیطمن بحسب
 قلبک و تكون من الذین طاروا باحسنہ الایقان فی
 بوار مجتہ رہم الرحمن و قوله حینئذ یظهر علامۃ ابن الانسان
 فی السماء میفرما ید بعد از کشف شمس معارف الیمہ و سقوط
 نجوم احکام مشتبہ و خوف قمر علم کہ مربی عباد است و
 انعدام اعلام ہدایت و فلاح و ظلمت صبح صدق و صلاح
 ظاہر میشود علامت ابن الانسان در آسمان و مقصود از
 سما سما ظاہر است کہ قریب ظهور ان فلک سموات
 محدلت و جریان فلک ہدایت بر بحر عظمت در آسمان
 بجہی بر حسب ظاہر پیدا میشود کہ بشر است خلق سموات را
 بطہوران نیست عظیم و مجتہن در آسمان معنی بجہی ظاہر
 میشود کہ بشر است اہل ارض را بان فخر اقوام اکرم و این دو
 علامت در سما ظاہرہ و سما باطنہ قبل از ظهور ہر بنی
 ظاہر شستہ چنانچہ شنیدہ اند از جملہ خلیل الرحمن کہ قبل از
 ظهور انحضرت فرود خوانی دید و گنہ را خواست اخبار

دادند بر طلوع نجمی در سماء و همچنین شخصی در ارض ظاهر شد
 مرد را بشارت میداد بطور آنحضرت و بعد از او حکایت
 کلیم الله بود که گفته اند زمان فرعون را خبر دادند که تو
 در سمار طالعه شده که دال است بر انقضا و نطفه که طراک تو در
 تو بردست است و همچنین عالمی پیدا شد که شبها
 اسرائیل را بشارت و تسلی میفرمود و اطمینان میداد و
 در کتب مسطور است و اگر تفصیل این امور ذکر شود این رساله
 کتابی شود و دیگر آنکه دوست ندارم حکایات و اقصای
 ذکر غایم و خدا شاهد حال است که این بیان بهم که میوه نیست
 مگر از کمال حب با نجاب که شاید جمعی فتنه ای ارض بر
 شاطی غنا وارد شوند و یا گروهی از جا ملان بر بحر علم وارد
 گردند و یا تشنگان معرفت بر بسیل حکمت وصل آیند
 و الا این عبد اشتغال با تمقالات را ذنبی عظیم میدانم
 و عصیان کبیر میفرم و همچنین نزدیک ظهور عیسی شد چند نفر
 از محوس که اطلاع یافتند بر ظهور نجم عیسی در سماء بارش

ان نجم آمدند تا داخل شدند شهر که مقر سلطنت میرویس
 بود و در آن ایام سلطنت آن محاکمات در قبضه تصرف او بود
 و کانون آتین این بود و ملوک الیهود لافاقت در اینانچه
 فی المشرق و دهنستان النجده و بعد از تفتیش معلوم نمودند که
 در بیت النجم بود آن طفل متولد شد این علامت در سماء
 ظاهره و علامت در سماء باطنه که سماء علم و معانی باشد
 ظهور یحیی بن زکریا بود که مردم را شارت میداد بطور آن
 حضرت چنانچه میفرماید آن اندیشگر بچی مصدقاً بکلمه من
 الله و سمد او حضوراً مقصود از کلمه حضرت عیسی است که
 که یحیی مشیر ظهور او بود و در الواح سماء و یهم سطورت
 کان یوحنا یکرز فی بریه یهودا قاتوا تو بواخذوا قرب ملکوت
 السموات و مقصود از یوحنا یحیی است و همچنین قبل از ظهور
 جمال محمدی آثار سماء ظاهره ظاهر شد و آثار باطنه که
 مردم را در ارض شبارت میدادند بطور آن شمس هویت
 چهار نفر بودند و احد بعد و احد چنانچه روز به که موسوم

سلمان شد بشفاف خدیشان مشرف بود و زمان وفات
 هر یک میرسد روز به روزه دیگری میفرستاد تا فوت
 چهارم رسید و او در حق موت فرمود ای روزه بجز
 تخمین و تدفین من برو بجای که شمس محمدی اشراق مینماید
 و بشارت باد ترا بقای انحضرت تا رسید باین امر مدیحه
 یغنی و اکثر از منجنان خبر ظهور نجم را در سماء ظاهره و اوقاف
 و همچنین در ارض مسم نورین ترین احمد و کاظم قدس سره
 ترتیب پس از این معانی مبرین شد که قبل از ظهور هر یک
 از مرایای حدیه علامات آن ظهور در آسمان ظاهر و سما
 باطن که محل شمس علم و حرکت و انجم معانی و بیان است
 ظاهر شود و آن ظهور انسان کامل است قبل از ظهوری بر
 تربیت و استعداد عباد از برای تقای نفیس مویده و تم
 احدی و قوله یفوح کل قبال الارض و یرون ابن الانسان
 آتیا علی سحاب السما مع قواة و مجد کبیر تلوح این بیان
 این است یعنی در آنوقت نوحه میکنند عباد از جت قهدها

شمس جمال الهی و قسمر علم و انجم حکمت لدنی و دوان اثنا
 شبانه میشود که انطلعت موعود و جمال مجود از آسمان نازل
 میشود در حالتی که برابر سوار است یعنی انجمال الهی از سموات
 مشیت ربانی در هیكل شبری ظهور میفرماید و مقصود از سما
 نیست مگر جنت علو و سمو که آن محل ظهور انشراق قدسیه و
 مطالع قدیمه است و این کیونماست قدیمه اگر چه بحسب ظاهر
 از بطن اصوات ظاهر میشوند و لکن فی الحقیقه از سموات ابر
 نازلند و اگر چه بر ارض ساکنند و لیکن بر رفرف معانی
 سگایند و در معنی که در میان عباد مشی نمایند در هوای
 قرب طائرند بی حرکت رحل در ارض روح مشی نمایند
 و بی پر بجای احدیه پرواز فرمایند در هر نفسی مشرق و
 مغرب ابداع را طی فرمایند و در هر آنی ملکوت غیب
 و شهاده را سپر نمایند بر عرش لایفله شان عن شان
 و اقصند و بر کرسی گل یوم هو فی شان ساکن از علو قدرت
 سلطان قدم و سمو مشیت ملک اعظم مبعوث میشوند

که میفرماید از آسمان نازل شود و لفظ سماء در بیانات شری
 معانی بر مراتب کثیره اطلاق میشود مثلاً سماء امر و سماء شیت و
 سماء اراده و سماء عرفان و سماء ایقان و سماء تبیان و
 سماء ظهور و سماء بطون و امثال این و در هر مقام از لفظ سماء
 معنی اراده میفرماید که غیب از واقعین اسرار را حیرت و شایسته
 کائنات از لایه احدی در اک ننماید مثلاً میفرماید و فی السماء رزقکم
 و ما تعدون و حال آنکه رزق از ارض انبات میسر نماید و همچنین
 الا سماء تنزل من السماء باینکه از لسان عباد اسما خطاب
 میشود اگر قدری مراتب قلب را از غبار غرض پاک و لطیف
 فرمانی جمیع تلویحات کلمات کلمه جامع ربوبیه را در هر ظهوری
 در اک میسنمائی و بر اسرار علم واقف میشوی ولیکن تا حجت
 علیمه را که مصطلح بین عباد است بنابر انقطاع نورانی بصبح
 نورانی علم حقیقی فائز نگردی و علم بدو قسم منقسم است عالم الهی
 و علم شیطانی آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از
 تخيلات نفس ظلمانی با همسر معلم آن حضرت باری و علم

این و سادس نفسانی بیان آن اتقوا الله لیعلمکم الله و
 بیان این العلم حجاب الاکبر اثماران شجر صبر و شوق و عرفان
 و محبت و اثمار این شجر کبر و غرور و نخوت و از بیایات
 صاحبان بیان که در معنی علم فرموده اند هیچ راجحه این
 علوم ظلماتی که ظلمت آن همه بلاد را فرا گرفته است ششام شود
 این شجر جز بخی و فحاشی نباشد و در و جبر غل و بغضا حاکم
 نخشد و شش هم قاتل است و ظلمت نار ملک فغیم ماقال
 تمسک با ذیال الهوی خلجها و خل سبیل الناس کین و ان حلو
 پس باید صدر را از جمیع آنچه شنیده شده پاک نمود و قلب را
 از همه تعلقات مقدس فرمود تا محل ادراک الهامات
 غیبی شود و خزینه اسرار علوم ربانی گردد و نیت که میفرمایند
 التالک فی النج البضیاء و الکن الحمر آرن بصل الی مقام
 وطنه الا بالکف الصفر عما فی یدی الناس این است
 شرط سالک درست تفکر و تعقل فرموده تا بحجاب بر مقصود
 کتاب واقف شوی باری از مطلب دور مانده ایم اگر چه

بجهت ذکر مطلب است ولیکن قسم بخدا آنچه میخواهم اختصار نمایم
 و باقل کفایت کنم می پسندم زمام قلم از دست رفته و با وجود
 این چه قدر از نالی پشمار که ناسخه در صدف قلب مانده و چه
 مقدار حوریات معانی که در غوهای حکمت متورشته که
 احدی من اخصانموده لم یطیشهن النس قبلهم و لاجان و با
 همه این بیانات کویا حرفی از مقصود ذکر نشود و رمزی از مطلب
 مذکور نیاید تا کی محرمی یافت شود و احرام محرم و
 بند و بکعبه مقصود اصل گردد و بی کوشش و لسان اسرار
 بیان نشود و بیاید پس ازین بیانات حکم واضحی لایحه مقصود
 از سمار در آیه منزله معاوم شد و مفهوم گشت و اینکه میفرماید
 یا ابرو عظام نازل شود مقصود از ابران امور است که مخالف
 نفس و هوای ناس است چنانچه ذکر شد در آیه مذکوره انکما
 جاکم رسول بما لاتوی انفسکم استیکبرتم ففرقا که در تم و فرقا
 تقتلون مثلا از قبیل تفسیر احکام و تبدیل شریعت و ارتقاء
 قواعد و رسوم عبادیه و تقدیم مؤمنین از عوام بر غیر خدین از

علماء و همچنین ظهور انجبال ازلی بر حدودات بشریه از اکل
 و شرب و مهر و خمار و عنت و دولت و نوم و قیظ و امثال
 ان از ان چیزهایی که مردم را بشبهه میاذازد و منع نماید
 همه این حجابات بنجام تعبیر شده و اینست ان غایم که سموت
 علم و عرفان کل من فی الارض بان مشکافه و شوق میگرد
 چنانچه میفرماید یوم تشق التمار بالنجام و یخساکه غایم
 تاس رابع نماید از مشابه شمس ظاهری بین قیوم هم
 شونات مذکوره مردم را منع مینماید از ادراک نفس
 حقیقی چنانچه مذکور است در کتاب از لسان کفار و قالوا
 ما لهذا الرسول یا کمل الطعام ویشی فی الاسواق لولا انزل
 الیه ملک فیکون معه نذیر مثل اینکه ملاحظه میشد از تنبیه
 فقر ظاهر سیری و ابتلائی ظاهری و همچنین ملزومات شخصی
 جدی از قبیل جوع و امراض و حوادث امکانیه چون
 این مراتب از ان بیماکل قدسیه ظاهر میشد مردم در محراب
 شک و ریب بیابانهای وهم و تخسیر متخیر میشدند

که چگونه می شود نفسی از جانب خدا بیاید و اظهار غلبه نماید
 بر کل من علی الارض و علت خلق موجودات را بخوانست و
 چنانکه فرموده لولاک لما خلقت الافلاک و مع ذلک
 باین مسمیها مبتلا با مورچه می شود چنانچه شنیده اند از
 اهلای سمرقند و اصحاب او از فقر و امراض و ذلت چنانچه
 سرهای اصحاب ایشان را در شهر با بده می فروختند و
 ایشانرا منع می نمودند از آنچه بان نامور بودند و هر کدام
 در دست اعدای دین مبتلا بودند و بعضی که برایشان
 وارد می آوردند آنچه اراده می نمودند و این معلوم است
 که تخیر است و تبدیلات که در هر ظهور واقع می شود همان
 نجاست تیره که حایل می شود بصرفان عباده را از معرفت
 انشالی که از مشرق بویه اشراق فرموده زیرا که سائر
 عباد بر قتله آبا و اجداد باقی هستند و با دایه طریقی
 که در انشاست مقرر شده تربیت یافته اند و کبریه شنونده
 با ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بود و در هیچ

حدود است بشریه با ایشان یکسان است و مع ذلک جمیع
 حدود است شرعیه که در قرنهاى متواتره بان تربیت یافته
 و مخالف و منکر از اکافر و فاسق و فاجر است و اندکمه
 از میان بردارد البسته این امور بحجاب و غمام است از بر
 انسانی که قلوبشان از سلسیل القطار نخیده و از کوشش
 نیا شامیده و بجز استماع این امور چنان محجب از ادراک
 انفس میمانند که دیگر بی سوال و جواب حکم بر کفر شمس کنید
 و قوی بر قتلش میدهند چنانچه دیده اند و شنیده اند از
 قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه شد پس باید جدی نمود
 تا با عانت غیبی ازین حجابات ظلمانی و غمام امتحانات ربانی
 از مشاهد انجمال نورانی ممنوع نشویم و اورا بخش او بشناسیم
 و اگر هم حجت بخوابیم یک حجت و برهان اکتفا نمائیم تا
 منبج فیض ناقصی که جمیع فیوضات نزد او معدوم
 صرفت فائز گردیم نه آنکه سر روز بخالی اعتراض نمایم
 و بهوائی تمسک جوئیم سبحان الله با وجود اینکه از قبل

امورات را بتلویحات عجیبه و اشارات غریبه خبر داده اند
 تا جمیع ماسر اطلع یابند و در اندوز خود را از بحر الجویضات
 محروم نمازند مع ذلک از جنین واقع میشود که مشهود است و این
 مضمونات در قرآن هم نازل شده چنانچه میفرماید هل
 یبظرون الا ان یاجیسلم لند فی غفل من الغمام و علمانی ظاهر
 بعضی این آیه را از عسلایم قیامت موهوم کرده خود تعقل ننموده
 گرفته اند و مضمون آن نیست ای انتظار میکشند مگر اینکه بیجا
 انبساط را خدا در مسایه از ابرو حال آنکه این مضمون در اکثر
 کتب سیاهی مذکور است و در همه اماکن در ذکر علامات ظهور
 بعد ذکر فسر موده اند چنانچه از قبل ذکر شد و همچنین میفرماید
 یوم تاتی السکارب و یخشی الناس فدا عذاب الیم که
 مضمون آن نیست روزی که میآید آسمان بدودی شکاف
 و فرو میگردد و مراد نیست عذاب الیم و همین امورات است
 که مغایر افش خبیثه و مخالف هوای ماسر است حضرت باری
 العزّه محکم و میزان قرار داده و بانها امتحان میفرماید عباد

خود را و قیصر میسد بد سید را از شقی و معرض را از قبل چنانچه
مذکور شد و اختلافات و نسخ و بدیم رسومات عادیه و انعقاد
اعلام محدود و رابد خان در آیه مذکور و تعبیر فرموده و
کدام دکان است اعظم از این دکان که فرو گرفته همه آنها را
و خدا بیت برای آنها که هر چه میخواهند رفیع ان نمایند
قادر نیستند و بنابر نفس در هر عین بعد از بی جدید معذبند
زیرا که هر چه می شنوند که این امر بدیع الهی و حکم منیع صمدی
در اطراف ارض ظاهر شده و سر روز در علو است نای
صدید در قلوبشان مشتعل شود و آنچه ملاحظه مینمایند از قدرت
و انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز بعبادت الهی محکم تر
و را خنجر شوند اضطراب تازه در نفوسشان ظاهر میگردد
در این ایام که بجهت سلطوت الهی چنان غلبه فرموده که
جنت تکلم ندارند و اگر یکی از اصحاب حق را که صد هزار
جان بدل و جان را یگان در ره دوستی نماید ملاحظه
نمایند از خوف اظهار ایمان میکنند و چون خلوت میکنند

بسم و لکن شغول میوند چنانچه میفرماید اذ اللهو کم قالوا
 انما وادوا خسروا عضوا علیکم الانامل من الغیظ قل موتوا
 بغيظکم ان الله علیهم بذات الصدور و غمق بسیار است که
 اعلام قدرت الهی را در همه بلاد و مرزها تفرج بینی و اما غلبه
 سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر شده و سرمانی باری
 اکثر علما چون این آیت را ادراک نموده اند و از مقصود
 قیامت واقف نشده اند لهذا جمیع را بقیامت مؤخر
 من حیث لا یشتر تفسیر می نمایند خدای واحد شاید است
 که اگر قدری بصیرت باشد از توحیح همین دو آیه جمیع مظاهر
 که مقصود است ادراک میشود و بصبح نیز اقیان بقیامت
 رحمن وصل میگردند که لک تفرج علیک حاکم البهار
 علی افان سدره البهار لعل کون فی مناسج العلم و الحکمة
 باذن الله سالک و قوله یرسل ملائکته الی آخر القول
 از این ملائکه آن نفوس هستند که بقوت روحانیه صفات
 بشریه را بنابر محبت الهی سوختند و بصفات عالیه و کبریه

متصف گشته چنانچه حضرت صادق در وصف کریمین
 منفرماید قومی از شیعیان ما هستند خلف عرش و از ذکر
 خلف العرش اگر چه معانی بسیار منظور بوده بهم بر حسب
 ظاهر و بهم بر حسب باطن ولیکن در یک مقام هم هست بر عدم
 وجود شیعه چنانچه در مقام دیگر منفرماید مومن مثل کبریت
 احمر است و بعد بستمع منفرماید اما کبریت احمر دیده بخت
 شود باین تلویح که ابلغ از تصریح است دلالت میکند بر عدم
 وجود مومن این قول بخت و حال مشاهد کن چه قدر از
 این حلق بی انصاف که رایحه ایمان نشنیده اند مع یک
 کسایز که بقول ایشان ایمان محقق میشود نسبت بکفر چند
 باری چون این وجودات قدسیه از عوارض بشریه پاک
 و مقدس گشته و مخلوق با خلایق روحانیین و متصف با صفات
 مقدسین شده اند اسم ملائکه بر آن نفوس مقدسه جلالت
 گشته باری انیت معنی این کلمات که هر فقره آن بایات
 واضح و دیسلهای متقنه و برایین لایحه اظهار شد و چون

امم عیسی با نفعانی رسیدند و این خلاصات بر حسب ظاهر
 چنانچه خود و علمای ایشان ادراک نموده اند ظاهر نشدند
 بطاهر قدسیه از آن یوم تا بحال اقبال نمودند و از جمیع
 فیوضات قدسیه محروم شدند و از بهای کلیات صبر و
 محبوب گشتند اینست شأن این عباد در یوم مغاد و بعد
 ادراک نمودند که اگر در هر عصری علامت ظهور مطابق آن
 در اخبار است در عالم ظاهر ظاهر شود و بیکر که آمار
 انکار و اعراض میباید و چسبکونه میان سعید و شقی و مجرم
 و متقی تفصیل میشود مثلاً انصاف دهید اگر این عبارت
 که در انجیل مبطور است بر حسب ظاهر ظاهر شود و ظاهر با
 عیسی بن مریم از صحار ظاهره با ابری نازل شوند و بیکر
 که یارای تکذیب دارد و یا که لایق انکار و قابل استهزاء
 باشد بلکه فی الفور همه اهل ارض را اضطراب بستی اطمینان
 میکند که قادر بر حرف و حکم نیستند تا چه رسد بر ذوق قبول
 و نظر بعد از ادراک این معانی بود که جسمی از علمای نصیحت

با مختصر معارضه نمودند که اگر تو آن بنی موعود می خواهی
 با تو نیستند آن ملائکه که در کتب ماسطور است که باید با
 جمال موعود بیایند تا او را اعانت نمایند در امر او و
 منذر باشند برای عباد خائنه رب الهی از لسان
 ایشان خبر داده لولا انزال الیه ملک فیکون مع منیر
 که مضمون آن اینست چرا فرو فرستاده نشد با محمد مکی
 پس باشد با او بیم دهند و ترسانند مردمان را نیست
 که در جمعه اعماد و اعصار اینگونه اعتراضات و اختلافات
 در میان مردم بوده و همیشه ایام مشغول بر تار ف تول
 میشدند که فلان علامت ظاهر نشد و فلان بر مان با بر
 و اینها عارض نمیشد مگر آنکه تنگ بعلمای عصر میبستند و
 تصدیق و تکذیب این جواب هر مجرده و میا کل الهیه و ایشان
 نظر به استغراق در شغولات نفسیه و اشتغال با مورت
 دنیای فانیه این شومس باقیه را مخالف علم و ادراک و
 معارض جده و اجتهاد خود میدیدند و معانی کلمات الهیه
 و احادیث و اخبار و روایات اخذیه را هم بر سبیل ظاهر

باور اک خود معنی و بیان می نمودند لهذا خود و جمیع
 ناس را از فیضان فضل و رحمت ایزدی مأیوس و محو
 نمودند با اینکه خود مدعی و مقتصد بحدیث مشهور که میفرماید
 حدیثا صعب است صعب و در جای دیگر میفرماید ان امرنا
 صعب است صعب لا یحکم الا ملک مقرب و بنی مرسل
 او عهد ائمتنا علیهم السلام و مسلم است نزد خود ایشان
 که هیچک از این ثلاثه در حق ایشان صادق نیست و هم
 اول کم و سخت و اما ثالث هرگز از امتحانات الهی ظاهر
 نمادند و در ظهور محکم الهی جز غش چیزی از ایشان ظهور
 نرسانید بجان الله با وجود اشرار باین حدیث علما
 در مسائل شرعی هنوز در ظن و گنگنه چگونه در غو امض
 مسائل اصول الهیه و جوایز ابرار کلمات قدسیه ظاهرا
 علم می نمایند و میگویند فلان حدیث که از علامه ظهور
 قائمست هنوز ظاهر نشده با اینکه رائحه سبحانی احادیث
 ابد اداوراک نموده اند و غافل از اینکه جمیع علما و شیخا

شد و صراط امر کشیده گشت و المؤمنون کالبرق علیه یروون
 و بهم لظهور الحسنة غیظروون قل یا طائر الجحش فانتظروا
 حکما کان الذین من قبکم لمن المنتظرین و اگر از ایشان سؤال
 شود از شهر ایضا ظهور نبیای بعد که در کتب قبل است
 از جمله آنها علامات ظهور و اشراق شمس محمدی است
 چنانچه مذکور شد و بر حسب ظاهر محکم ظاهر نشدن مع یک
 بجه دلیل و برهان نصاری و اشال انصار را رد مینمایند
 و حکم بر کفر آنها نموده اند چون عاجز از جواب میشوند
 تنکب باین نمایند که این کتب تحریف شده و من عند الله
 نبوده و نیست و حال آنکه خود عبارات ایه شهادت میدهند
 بر این که من عند الله است و مضمون همین ایه در قرآن هم
 موجود است لو انکم تعرفون برستی میگویم مقصود از تحریف
 در اینست و راکی نموده اند بلی در ایات منزله و کلمات
 مرایای احمدیه ذکر تحریف غالین و تبدیل سبک برین است
 ولیکن در مواضع مخصوصه ذکر شده و از انجمله حکایت ابن

صوریات در وقتیکه اهل ضمیر در حکم قصاص زنای محصن و
 محصنه از نقطه فسرده قان سوال نمودند و آنحضرت فرمود حکم
 خدایم است و ایشان انکار نمودند که در تور است چنین حکمی
 نیست حضرت فرمود از علمای خود که را مسلم و کلام اورا میفهمند
 این صوریا را قبول نمودند و حضرت او را احضار نمود و فرمود
 اقمک بالله الذی خلقکم لکم الجسد و انزل علیکم المن و طلق
 لکم الخصاص و نجکم من فرعون و طاه و فضلكم علی الناس
 بان تذکر لنا ما حکم به موسی فی قصاص الزانی المحصن و
 الزانیة المحصنة که مضمون آن این است که آنحضرت این صریح یا
 باین قسمهای مؤکد قسم دادند که در تور است حکم قصاص و
 زنای محصن چه نازل شده عرض نمود یا محمد رحم است آنحضرت
 فرمود پس چرا این حکم میان یهود منسوخ شده و مجری نیست
 عرض نمود چون آنحضرت المقدس را بوخت و جمیع یهود
 بقتل رساند دیگر یهودی در ارض باقی نماند الا معدودی
 قلیل و علمای آنحضرت بقیست یهود و کثرت عماله مشاؤون

جمع شدند که اگر موافق حکم تورات عمل شود آنچه از دست
 مختصر نجات یافتند بکلم کتاب مقتول میشوند و باینصالح
 حکم قتل را از میان بالمره برداشتند باری در این بین جبریل
 بر قلب فیرش نازل شد و این آیه عرض نمود یحزقون الکلم عن
 موضعه این یک موضع بود که ذکر شد و در این مقام مقصود
 از تحریف نه چنانست که این هیچ رعا ع فهم نموده اند چنانچه
 بعضی میگویند که علمای یهود و نصاری ایاتی را که در و
 طلعت صحریه بود از کتاب محو نمودند و مخالفان از آنست
 کردند اینقول نهایت بمعنی و بی اصل است آیا میشود
 کسیکه معتقد بجائی گشته و من عند الله دانسته انرا محو
 نماید و از این گذشته تورات در همه روی ارض بود
 منحصراً بلکه و مدینه نبود که بتوانند تغییر دهند و یا تبدیل نمایند
 بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع علمای فرقان
 بآن مشغولند و آن تغییر معنی نمودن کتاب است بر روی
 و میل خود و چون یهود در زمان انحضرت آیات تورات را

که مدل بر ظهور آنحضرت بود بهوای خود تفسیر نمودند و بیان
 آنحضرت را ضعیف نشاندند لهذا حکیم تخریف در باره انما صده
 یافت چنانچه ایوم مشهود است که چگونه تخریف نمودند است
 فرقان آیات کتاب را در عبارات ظهور میل و بهوای خود
 تفسیر مینمایند چنانچه مشهود است و در مقام دیگر میفرمایند
 کان فریق منهم لیسعون کلام الله ثم تحرفونه من بعد عقولهم
 و هم یسلمون و این آیه هم مدل است بر تخریف معانی کلام
 الهی نه بر محو کلمات ظاهریه چنانچه از آیه مستفاد میشود و
 عقول مستقیم هم ادراک مینماید و در موضع دیگر میفرمایند
 لئلا ینحیثون الکتاب باید بحکم ثم یقولون هذا من عند الله
 لیستروا به ثم یقلید الی اخر الایه و این آیه در شان علای هو
 و بزرگان ایشان نازل شد که ان علماء بواسطه استرضای
 خاطر اغنیما و استجلاب زحارف دنیا و اظهار غل و کفر
 الواحی چند بر رو حضرت نوشتند و بدلائلی چند استدلال
 شدند که ذکر آنحضرت جایزه و نسبت دادند و له های خود

که از اسفار تورات مستفاد گشته چنانچه الیوم مشاهده میشود
 که چه مقدار رد و بر این امر بدیع علمای جاہل عصر نوشته اند
 و کجای نموده اند که این مقریات مطابق آیات کتاب و
 موافق کلمات اولی الالباب است باری مقصود از این
 اذکار این بود که اگر بگویند این علاج مذکور که از انجیل ذکر
 شد تحریف یافته ورد نمایند و متمسک بآیات و اخبار شوند
 مطلع باشند که کذب محض و اقزای صرست بی ذکر
 تحریف با معنی که ذکر شد در اماکن مشخصه است چنانچه
 بعضی از آنرا ذکر نمودیم تا معلوم و میرهن شود بر مردمی
 بصری که احاطه علوم ظاهر سده هم نزد بعضی از امتین
 الهی است دیگر معارضین با تخیال نفیستند و معارضه نمایند
 که فلان آیه دلیل بر تحریف است و این اصحاب از عدم
 اطلاع ذکر انیم اثبات و مطالب را نموده اند و دیگر آنکه
 اکثر آیات که مشعر بر تحریف است در باره یهود نامزد شده
 لوانتم فی حسنه ان علم الفرقان تجرون اگر چه از بعضی محققان

ارض شینده شد که انجیل سماوی در دست نصاری
 و با همان رفته دیگر خاقل از اینکه از چین قول نسبت کمال
 ظلم و جبر برای حضرت باری جل و عز ثابت می شود زیرا
 بعد از آنکه شمس حال عیسی از میان قوم غائب شد و بیک
 چهارم ارتقا فرمود و کتاب حق جل و ذکره که اعظم بر مان
 اوست میان خلق و انهم غایب شود و دیگران خلق از زمان
 عیسی تا زمان اشراق شمس محمدی بجهت مسکنند و بکدام امر
 و دیگر چگونه مورد انتقام منتقم می شوند و محل نزول خدا
 و سیاط سلطان مغوی میگردند از همه گذشته انقطاع
 فیض فیاض و انداد باب رحمت سلطان ایجاد لازم می آید
 فغوذ بالله عما یظن العباد فی حقه فتعالی عما یهم عبده نون
 این عزیز در این صبح ازلی که انوار الله نور السموات و الارض
 عالم را احاطه نموده و سراسر دق عصمت و حفظ و یابی الله
 ان یم نوره مرفع گشته و بد قدرت و بیده حکومت کل شی
 بسوط و قائم شده که مرتبت را محکم باید بست که شاید بعضی

و کرمست الهی در مدینه قدسیه انالله و اریه شویم تا بموقع
غزالیه راجعون مقسریا یم انشا الله باید چشم دل را
از اشارات آب و گل پاک نمود تا ادراک مراتب مالا
نهایه عرفان نمایند و حق را اظهر از ان پسندید که در اثبات
وجودش بدلیلی محتاج شوید یا بجای تمسک جوئید ای سائل
محب اگر در هوای روح روحانی طاری حق را ظاهر چون
شیئی بینی قسمیکه جز او را نیایی کان الله و لم یکن معه من شیئی
و این مقام مقدس از ان است که بدلیلی مدلل شود و یا آنکه
بر مانی با براید و اگر در فضای قدس حقیقت ساری کل
اشیا بمعرفیت او معروفند و او بنفسه معروف بوده
خواهد بود و اگر در ارض و لیل ساکنی کفایت کن با آنچه خود
فرموده او لم یفهم انما انزلنا علیک الکتاب نیست حجتی
که خود قرار فرموده و اعظم از این حجت نبوده و نیست بلکه
ایات و وجوده اثباته در اینوقت از ایل بیان و عرفا و حکما
و علما و شهادی ان استند عا ینما یم که وصایای الهی را

که در کتاب فرموده فراموش ننمایند و همیشه ناظر باین
 امر باشند که مبادا حین ظهور آن جوهر انجوا سر حقیقه
 الحقائق و نور الانوار متشکک بیهی عبارات کتاب شوند
 و بر او وارد بیاورند آنچه را که در کورفسه قان وارد آمد
 چه که السلطان مویه قاور است بر اینکه جمیع بیان و خلق
 از ابهر فی از بدایع کلمات خود قبض روح فرماید و یا بحر فی
 جمیع راحیات بدیعه قدسیه بخت و ارقس بر نفس و هوای
 محسوس و مبسوس نماید طفت و مراقب بوده که جمیع منتحی باین
 باد و ادر اک ایام و لغای او میشود پس البران تو تو
 و جوکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من امن بآیه و ابر
 الاخر اسمو ایا ابل البیان ما و حنیاکم با بحتی لعل تکون
 فی ظل کان فی ایام الله محمد و ا. الباب المذكور فی
 بیان آن شمس الحقیقه و منظر نفس الله لیکون سلطان علی
 من فی السموات و الارض و ان لمن بطیعه احد من اهل الارض
 و غنیاء عن کل من فی الملک و ان لم یکن عنده و نیار کذب

نظر لک من اسرار الامر و نفی علیک من جواهر الحکمة
 تطهرن بجاحی الانقطاع فی الاء آرا الذی کان عن الابصار
 مستورا لطائف و جواهر این باب آنکه بر صاحبان نفوس
 زکیه و مرایای قدسیه مبرین و واضح شود که شمول حقیقت
 و مرایای احدیت در هر عصر و زمان که از خیاام غیبیه
 بعالم شهاده ظهور میفرمایند برای تربیت ممکنات و اطلاق
 فیض بر همه موجودات با سلطنتی قاهر و سطوتی غالب ظاهر
 میشوند چه که این جواهر مخزونند و کنوز غیبیه بگونه محل ظهور
 بفعل الله مایه و حکم مایریند و بر اولی الصلوة و افند نمیرد
 و صحت که غیبیه و ذات احدیه مقدس از بروز و ظهور
 و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالی است از
 وصف هر وصفی و ادراک هر مدرکی لم یزل در ذات خود
 غیب بوده و هست و لایزال بگونه خود مستور از بهای
 و انظار خواهد بود لکن آنکه الابصار و هویدرک الابصار
 و هو لطیف انجیر چه میان او و ممکنات نسبت و ربط

و فصل و وصل و یا قرب و بعد و جهت و اشاره هیچ وجه ممکن نیست
 زیرا که جمیع من فی السموات و الارض بکمال امر او موجودند
 و بار او که نفس مشیت است از عدم و نیستی بحت بات
 بعرضه شود و هستی قدم که داشتند بجان الله بلکه میانه
 ممکنات و کمال او هم نسبت و ربطی نبوده و نخواهد بود و بجز
 الله نفس بر این مطلب برانیت واضح و کان الله و لم یکن معه
 من شیء دلیلی است لایح چنانچه جمیع انبیاء و اوصیاء علما
 و عرفا و حکما بر عدم بلوغ معرفت آن جوهر الجواهر و بر عجز از
 عرفان و وصول ان حقیقه اتحاطی مقرر نموده اند و چون ابواب
 عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شده اند اما مقتضای
 رحمت و لطف و سبقت رحمت کل شیء دوست رحمتی شئی
 جواهر قدس نورانی را از عوالم روح و روحانی بهیاض کل عرفان
 در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از ان ذات الهی
 و سافج قدیمه و این برایای قدسیه و مطالع بهوتیه تا محکم از
 ان شمس وجود و جوهر مقصود حکایت نمایند مثل علم

ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت
ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان
از ظهور او و ایشانند مخازن علوم ربانی و مواقع حکمت
صمدانی و مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزال چنانچه
میفرماید لا فرق بیک و بینم الا با تم عبادک و خلقتک
و اینست مقام انما هو و هو انما که در حدیث مذکور است و
احادیث و اخبار مدله بر این مطلب بسیار است و این بنده
نظر باختصار متعرض ذکر آنست مانند مبلکه آنچه در اسماء و
زمین است محال بر در صفات و اسمای الهی هستند چنانچه
در سوره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هوید است
که کو مابدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی تسبیح شنی تجلیست
بهستی منقش نیاید و بوجد مشرق نشود چه افتابهای معارف
که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان
گشته خاصه انسان که از بین موجودات باین خلق تخیص
یافته و باین شرافت ممتاز گشته چنانچه جمیع صفات و اسماء

الهی از مظاهر انسانی بنحو اکمل و اشرف ظاهر و هوید است
 و کل این اسماء و صفات راجع باوست نیست که فرمود
 الانسان سري و انما سره و آیات متواتره که مدل و
 شعر بر این مطلب قیق الطیف است در جمیع کتب سابقه و
 صحف الهیه مرسوم و مذکور است چنانچه میفرماید سر عجم
 ایاتنا فی الآفاق و فی انفسهم و در مقام دیگر میفرماید و
 فی انفسکم افلا تبصرون و در مقام دیگر میفرماید و لا تکونوا
 کالذین انزلناهم فانهم انفسهم چنانچه سلطان بقا
 روح من فی سر ادق العارفان میفرماید من عرف
 نفسه فقد عرف ربه قسم بخدا ای مخدوم من اگر قدری دان
 عبارات تفکر و مانی ابواب حکمت الهیه و مصاریع علم
 نامقنای را بروجه خود گشوده یا بی باری از این بیانات
 معلوم شد که جمیع اشیا حاکی از اسماء و صفات الهیه
 هستند هر کدام بقدر استعداد خود مدل و شعرند بر مظهر
 الهیه تقبلی که احاطه کرده است بطورات صفاتیه و اسمائیه

همه غیب و شهو در اینست که میفرماید ایگون انحرک من
 الظهور فالیس لک حتی یكون مؤظطرک عمیت عین لا
 تراک و باز سلطان بقا میفرماید ما را است شیئا الا قد
 رایت الله فیہ او قبله او بعده و در روایت کمال نور اشرق
 من صبح الازل فیلوح علی هیکل التوحید آثاره و این
 که اشرف و اکمل مخلوقات است باشد دلالت و اعظم حکایت
 از سایر مخلوقات و اکمل انسان و افضل و لطیف او مظهر
 شمس حقیقتند بلکه ماسوای ایشان موجودند بار اوده ایشان
 و متحرکنند با فاضله ایشان لولا که لما خلقت الافلاک بلکه کل
 در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود بختند
 بلکه منزله است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدس است وصف
 ایشان از وصف ماسوی و این هیکل قدسیه مرایای
 اولیه از لیه هستند که حکایت نموده اند از غیب لغوب
 و از کل اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت
 و رحمت و حکمت و عزت و جود و کرم و جمیع این صفات

از ظهور این و ابراجدیه ظاهر و هویدا است و این
 صفات مختص بعضی و در بعضی نبوده و نیست بلکه
 جمیع انبیای تقریبین و صفیای مقدسین باین صفات
 موصوف و باین اسماء موسومند نهایت بعضی در
 بعضی مراتب آشده ظهور و اعظم نوراً ظاهر شوند
 چنانچه میفرماید تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض ليس
 معلوم و محقق شد که محل ظهور و بروز جمیع این صفات
 عالیه و اسماء غیر قنابیه انبیاء اولیاء او هستند
 خواه بعضی از این صفات در آن بسیار نوریه بر حسب ظاهر
 ظاهر شود و خواه نشود نه است که اگر صفتی بر حسب ظاهر
 از آن ارواح مجرده ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محال
 صفات الهیه و معاون اسماء ربوبیه شود لکن ابراهیم
 این وجودات مجرد و طلعات بدیه حکم جمیع صفات
 از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است اگر چه
 بر حسب ظاهر سلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند و این

فقره بر هر ذی بصری ثابت و محقق است دیگر احتیاج
 بر آن نیست بلی این عباد چون از عیون صافیه منیره
 علوم الهیه تفاسیر کلمات قدسیه را اخذ نموده اند
 پس دانشند و افسرده در وادی ظنون و غفلت سائرند
 و از بحر جذب فرات معرض شده در حول ملح اجلاج
 طالعند چنانچه در وصف ایشان در قافیه باین فرمود
 و ان یروا سبیل الرشدا لا یخذوه سبیلا و ان یروا
 سبیل الحق یخذوه سبیلا ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا
 و کانوا عصفاء غفلین که ترجمه آن اینست اگر چه بیند
 صلاح در استکاریرا آن را اخذ نمینمایند و بان اقبال
 نمیکنند و اما اگر راه باطل و طغیان و ضلالت را
 مشاهده کنند انرا برای خود راه وصول بحق قرار
 دهند و این اقبال باطل و اعراض از حق ظاهرند یعنی
 باین ضلالت و کراهی مستندند مگر بحجای آنکه تکذیب
 کردند آیات ما را و بودند از نزول آیات ما و ظهور

ان غفلت کنندگان چنانچه مشاهده شد در اینطور بدیع
 منبج که گردان ایات الهیه از سائر قدرت و رحمت
 نازل شد با وجود این جمیع خلق اعراض نموده و تنگ
 بسته اند با قوال جهادی که تحریف از انرا دراک نمائید
 از ریخت است که در امثال این مسائل و احوال
 نموده و خود را از رضوان علم احدیه و ریاض حکمت
 صمدیه محروم نموده اند ماری راجع بطلب میویم که
 سوال از ان شده بود که سلطنت قائم با آنکه در احادیث
 ماثوره از انچه مضینه وار و شده با وجود این اثری
 از سلطنت ظاهر نشد بلکه خلاف ان تحقق یافت چنانچه
 اصحاب و اولیای او در دست ناس و عدا و محصور
 بوده و برستند و در نهایت ذلت و عجز در ملک
 ظاهر ندی سلطنتی که در کتب و حق قائم مذکور است
 حق و لایب فیه و لیکن ان نه ان سلطنت حکومتی
 که بر نفسی دراک نماید و دیگر آنکه جمیع انبیای قبل که

بشارت داده اند مرد مراد ظهور بعد همه این مظاهر
 قبل ذکر سلطنت ظهور بعد را نموده چنانچه در کتب قبل
 مسطور است و این تخصیص بقائم ندارد و در حق جمیع این
 مظاهر قبل و بعد حکم سلطنت و جمیع صفات و اسما
 ثابت و محقق است زیرا که مظاهر صفات غیبیه و مظاهر
 اسرار الهیه اند چنانچه مذکور شد و دیگر آنکه مقصود از
 سلطنت احاطه و قدرت انحضرت است بر همه ممکنات
 خواه در عالم ظاهر یا استیلائی ظاهری ظاهر شود یا نه
 و این بسته به اراده و مشیت خود انحضرت است و لیکن
 بر انجناب معلوم بوده که سلطنت و عنا و حیات و توفیق
 و شرف و نشر که در کتب قبل مذکور است مقصود این نیست
 که الیوم این مردم احصا و ادراک نمایند بلکه مراد از
 سلطنت سلطنتی است که در ایام ظهور هر یک از شمس
 حقیقت بنفسه و نفس ظاهر میشود و آن احاطه باطنیه است
 که بان احاطه نمایند کل من فی السموات و الارض

و بعد با استعداد کون و زمان و خلق در عالم ظاهر ظهور
میآید خانه سلطنت حضرت رسول حال در میان این
ظاهر و هویدا است و در اول امر انحضرتان بود که شیعه
چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب
ایشان باشند بران جوهر عظمت و سادج طینت و
اوروند چه مقدار خاشاک و خاک که بر محل عبور انحضرت
میرنجشند و این معلوم است که ان اشخاص نظیرون خبیثه
شیطانیه خود اذیت بان بیکل ازلی را سبب رستگاری
خود میدانستند زیرا که جمیع علمای عصر مثل عبدالله بن
و ابوعامر اصب و کعب بن اشرف و نظیرین جارت
جمیع انحضرت را که نیک نمودند و نسبت بخون و افترا و افت
و نسبتهایی که نمودند بانه من بحری به المذاذ و یحرق علیه
العلم او یحمله الالواح علمی این نسبتها بود که سبب اذیت
مردم نسبت بانحضرت شد و این معلوم و واضح است که
علمای وقت اگر کسی را در و طرد نمایند و از اهل میان

ندانند چه بر سر آن نفس میاید چنانچه بر سر این بنده
 اندویده شد انیت که آنحضرت فرمود ما او ذی نبی
 مثل ما او ذیت و در فرقان نسبتها که داود و اذیتها
 که بان حضرت نمودند همه مذکور است فارجهو الیه لعلم
 بمواقع الار تطلعون حتی قتی بر آنحضرت سخت شد که احدی
 با آنحضرت و اصحاب او چندی معاشرت ننمود و هر
 نفسی که خدمت آنحضرت میرسید کمال اذیت را با و دارد
 مینمود در اینموقع یکسایه ذکر نمایم که اگر چشم بصیرت
 باز کنی تا زنده هستی بر مظلومی آنحضرت توجه و تدبیر نمایی
 و انایه در وقتی نازل شد که آنحضرت از شدت بلا یا و عذاب
 ناسر بغایت افسرده و دلتنگ بود و جبرئیل از سدره
 المنتهای قرب نازل شد و اینایه تلاوت نمود و ان کائنات
 کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبغی نقیضاً فی الارض
 او سئل فی السماء که ترجمه ان انیت که اگر بزرگست بر تو
 اعراض معرضین و سخت است بر تو ادبار منافقین و

ایذای ایشان پس اگر مستطیع و مستوفی طلب کن نقیبی در
 زیرارض یا زوبانی بسوی آسمان که تلویح جان نیست
 که چاره نیست و دست از تو بر نمیدارند مگر آنکه در زیر زمین
 پنهان شوی و یا با آسمان فرار نمایی و حال امروز شما
 نما که چه قدر از سلاطین با اسم آنحضرت تعظیم نمایند و چه قدر
 از بلاد و اهل آن که در ظل او ساکنند محبت با آنحضرت
 افتخار دارند چنانچه بر منابر و کلمه ستمایان اسم مبارک
 بکمال تعظیم و تکریم ذکر می نمایند و سلاطینی هم که در ظل آنحضرت
 داخل نشده اند و مقیض کفر را تجدید نموده اند ایشان هم
 بزرگی و عظمت آن شش عنایت مقرر و معترفند نیست
 سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این لابد است از
 برای جمیع انبیا که با در حیات و یا بعد از عروج ایشان
 بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود چنانچه الیوم ملاحظه میکرد
 ولیکن این سلطنت که مقصود است لم نزل و لا يزال
 طائف اول ایشان است و همیشه با ایشان است و

انضاک نیابد و اسطفت باطنیه است که احاطه نموده کل
 من فی السموات و الارض را و از جمله سلطنت است
 که از ان شمس احدیه ظاهر شد ایانشیدی که بیک آیه
 چگونه میان نور و ظلمت معید و شفی و مومن و کافر فصل
 فرمود و جمیع اشارات و دلالات قیامت که شنید
 از خسر و نشر و حساب و کتاب و غیره کل قنبریل همان یک
 آیه ترویج داشت و بفرصه شهود اند و همچنین ان آیه منزله
 رحمت بود برای ابرار یعنی نفی که در حین استماع
 گفتند ربنا سمعنا و اطعنا و نعمت شد برای فجار یعنی
 انهای که بعد از استماع گفتند سمعنا و عیننا و سیف
 الله بود برای فصل مومن از کافر و پدر از پسر خانه دیده
 انهای که اقرار نمودند با انهای که انکار نمودند در صدد جان
 و مال بهم برآمدند چه بد را که از سر ما عسر ارض نمودند
 و چه عاشقها که از معشوقها استراحت نمودند و جان حاد و
 برنده بود این سیف بدیع که همه شتهار را از هم

نمود و از یحیی ملاحظه فرمایند چگونه وصل نمود مثل آنکه
 ملاحظه شد که جمعی از ناس که سالها شیطان نفس تخم کینه و
 عدوان باین ایشان کاشته بودند بسبب ایمان باین
 بریغ قبیح چنان متحد و موافق شدند که گویا از یک صلب
 ظاهر شده اند که لک یوسف الله من قلوب الذین هم
 یقطعوا الیه و امنوا بایاته و کانوا من کوثر افضل بایادی
 احسن من السارین و دیگر آنکه چه قدر از مردم مختلف
 العقاید و مختلف المذہب و مختلف المذاج که از این
 نیم رضوان الهی و بهارستان قدس مغوی تمیض
 جدید توحید نوشیدند و از کاس تفرید نوشیدند
 اینست مضمی حدیث مشهور که فرموده کرک ویش از یک
 محل مخورند و میاشامند و حال نظر بعدم معرفت این
 جمال فرمایند مثل احم سابقه هنوز غفلتند که کی این جوانان
 بر یکخوان مجتمع میشوند اینست رتبه ناس گویا هرگز از جام
 انصاف نوشیده اند و هرگز در سبیل عدل قدم نگذاشته اند

از همه گذشته این امر و قویش چه حسنی در عالم احدث
 ینماید ففهم ما نزل فی شأنهم لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم
 اعین لا یمضون بها و دیگر آنکه ملاحظه فرمائید بمنزل همین
 یک آیه نازل از سماء بیست چگونه حساب خدای تعالی کشیده
 شد که هر کس اقرار نمود و اقبال حیات و برسیات
 زیادتی نمود و جمیع خطایای او معفو شد و معذور اند گذشت
 یصدق فی شأنه بانه سریع الحساب و گذشت که بدین
 استیانت با محسنات لو انتم فی افاق اعلم و نفس حکمت
 تقربتون و همچنین هر کس از جام حیات نصیب برداشت
 و از بحر فوضات سرمدیه و غلام حیات ابدیات باقیه ابدیه
 ایمانیه یافت و بر نفسی که قبول نمود بموت دائمی مستعد شد
 و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت
 و حیات ایمانیست و از عدم در اک انمینی است که حیات
 ناموس در هر ظهور را اعتراض نمودند و شمس هدایت مبدی
 نشدند و جمال ازلی را مقصدی نگشتند چنانچه وقتیکه سراج

محمدی در شکاوه احمدیه مشتعل شد بر مردم حکم بکشت و شتر و حیات
 و موت فرمود این بود که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب
 استنصار مفتوح گشت چنانچه از زبان شرکین روح الامین
 خبر داد و لمن قلت انکم معبوثون من بعد الموت ليقولن الله
 کفر و ان هذا الاثر بسبب مضمون ان انست که اگر کوئی
 باین شرکین که شما معبوث شده اید بعد از مردن همسرا
 میگویند انما نیکه کافر شده اند بخدا و آیات او نیست
 این مکر تخری ظاهر و آشکار و هوید او در جای دیگر میفرماید
 و ان تعجب فحجب قولهم انذا کنّا ترابا انما افی خلق جدید
 که ترجمه ان انست که میفرماید اگر عجب میداری پس عجب است
 قول کافران و معرضان که میگویند ایما تراب بودیم و از
 روی استنصار میگویند که ایما یا نیم معبوث شدگان نیست
 که در مقام دیگر قهر الحسم میفرماید فمینیما بالخلق الاول بل هم
 فی بس من خلق جدید مضمون ان انست که ایما عاجز و ناتوان
 شدیم از خلق اول بلکه این شرکین در شک و شبهه هستند از

خلق جدید و علمای تفسیر و اهل ظاهر و جان معانی کلمات
 الهیه را ادراک نمودند و از مقصود اصلی محتجب ماندند لهذا
 بقاعده نحو استدلال نمودند اذ آنکه بر سه ماضی در اید
 مستقبل افاده میشود و بعد کلماتیکه کلمه اذ انازل نکته متحیر
 ماندند مثل اینکه میفرماید و نفخ فی الصور ذلک یوم الوجد و
 جاست کل نفس معها سائق و شهید که معنی ظاهر آن نیست
 دیده شد در صورت آن است یوم و عید که بنظر ما بسیار
 بعید بود و اید حس نفسی برای حساب و با اوست راننده
 و گواه و در مثل این مواقع یا کلمه اذ را مقدر گرفته اند و یا
 استدلال شدند بر اینکه چون قیامت محقق الوقوع است
 لهذا بفعل ماضی ادراک شد که گو ما گذشته است ملاحظه فرمایید
 که چه قدر بی ادراک و تمیزند نفخه محمدیه را که با آن صرگی
 میفرماید ادراک نمیکند و از افاضه این نقره الهی خود
 محروم میشوند و مظهر صور اسرافیل که یکی از عباد او
 میشوند با آنکه تحقق وجود اسرافیل و امثال او باین خود بخود

شده قل تسبدلون الذی هو خیرکم فیس با استبداد لغیر
 حق و کنتم قوم سوء اخسریں بلکہ مقصود از جور و جور محض است که
 که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت قیام آنحضرت بود بر
 الهی و غافلین که در قبور اجساد مرده بودند همه را بخلعت
 جدید و ایمانیه مخلص فرمود و بحیات تازه و بدلیه زنده نمود
 و قتی که انجمال احدیه اراده خسرو که رمزی از اسرار
 بعث و خسرو جنت و نار و قیامت اظهار فرماید جبرئیل و
 این ایة آورد و سین غصون الیک رؤسهم و یقولون متی
 هو قل عسی ان یکون قریبا یعنی زود است این گرامان
 وادی ضلالت سرمای خود را از روی استنرا حرکت
 میدهند و میگویند چه زمان خواهد این امور ظاهر شد تو
 جواب بگو که شاید آنیکه نزدیک باشد تو هیچ بعین یکبار
 مردم را کافی است اگر نظر دقیق ملاحظه نمایند سبحان الله
 چه قدر انقوم از سبل حق دور بودند با آنکه قیامت بقیام
 آنحضرت قائم بود و علامات و انوار او همه ارض را

احاطه نموده بود مع ذلک خیریه می نمودند و متکلف بودند
 بتأییدی که علای عصر با فکر عاقل باطل جسته اند و از شش
 غایت ربانیه و امطار رحمت سبحانیه غافل گشته اند بی
 اجل از روح قدس ان ل محروم است و نفاش از تجلی
 آفتاب جهان تاب در گریز و انمطلب در همه اعصار و دین
 ظهور مظاهری بود و چنانچه عیسی میفرماید لابد لکم بان تولدوا
 مرة اخرى و در مقام دیگر میفرماید من لم یولد من الماء
 و الروح لا یقدر ان یدخل ملکوت الله المولود من ابجد جسد
 هو و المولود من الروح هو روح که ترجمه آن نیست نفی که
 زنده نشده است از ما معرفت الهی و روح قدسی عیسوی
 قابل ورود و دخول در ملکوت ربانی نیست زیرا هر چه از
 ظاهر شد و تولد یافت پس اوست جسد و متولد شده از روح
 که نفس عیسوی باشد پس اوست روح خلاصه معنی آنکه هر چه از
 از روح و نفخه مظاهری قدسینه در هر ظهور متولد و زنده شدند
 بر آنها حکم حیات و بعثت و ورود در خشت حجت الهیه

میشود و من دون آن حکم غیر آن که موت و غفلت و
 و نار کفر و غضب الهی است میشود و در جمیع کتب و الواح
 و صحایف مردمی که از جاهای لطیف معارف تحسین
 و بقیض روح القدس وقت قلوب ایشان فارغ شده
 بر آنها حکم موت و نار و عدم بصر و قلب و سمع شده چنانچه
 از قبل ذکر شده لهم قلوب لا یفقهون بها و در مقام دگر
 بجل مسطور است که روزی یکی از اصحاب عیسی و الکرش
 وفات نمود و او خدمت حضرت معروض داشت و اجاز
 خواست که برود و او را دفن و کفن نموده راجع شود و انچه
 انقطاع فسر مودوع الموتی لید فیه الموتی یعنی و اگر
 مرد نار انا دفن کنند مرد را و همچنین دو نفر از اهل کوفه خدمت
 حضرت امیر اندکی را می بود که از او نهی آن داشت
 و دیگری مشتری بود و قرآن بر آن داده بودند که باطلای آن
 حضرت این مباحثه و قوع باید و قباله مسطور کرد و آن مظهر
 امر الهی بکاتب فرمودند که بنویس قد اشتری میت عن

میت بیا محمد و داجد و وار به حد الی القبر و حد الی
 القبر و حد الی الصراط و حد الی النجاة و اما الی النجاة
 حال اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده بود
 و از قبر عقلت بخت انحضرت مبعوث گشته بودند البته
 اطلاق موت بر ایشان نمیشد و هرگز در هیچ عهد و عصر
 جز حیات و بعث و حشر حقیقی مقصود انبیاء و اولیا
 نبوده و نیست اگر قدری تعقل شود و در همین بیان انحضرت
 کشف جمیع امور میشود که مقصود از محمد و قبر و صراط و جنت
 و نار چه بود و لیکن چه چاره که جمیع ناس در کف
 محبوب و در قبر بوی مدفونند خلاصه اگر قدری اندر لا
 معرفت الهی مرزوق شوید میدانید که حیات حقیقی حیات
 قلب است نه حیات جسد زیرا که در حیات جسد همه با
 و حیوانات شریکند و لیکن این حیات مخصوص است
 بصاحبان افقده منسیره که از بحر ایمان شاربند و آن
 ثمره ایتقان مرزوق و این حیات را موت از عقب بیا

و این بکار افنا از فی سبب چنانچه فرموده اند المؤمن
 حتی فی الدارین اگر مقصود حیات ظاهره جسدی باشد
 که مشاهد شود و موت از اخذ میسر نماید و همچنین بیان است
 دیگر که در هر گشت مذکور و ثبت شده دل است بر
 آنکه طلب عالی و کمال متعالی و محسوس این مبارکه که در
 حق حمزه سید الشهدا و ابوجهل نازل شد بر مانی است
 واضح و حجتی است لایح که میفرماید او من کان میا حبیبیه
 و بعد از آن نور آیمشی به فی الناس کن مشله فی الظلمات
 پس بخارج منجس و این آیه در وقتی از سماء مشیت
 نازل شد که حمزه بروای مقدس ایمان مقرر دی شده بود
 و ابوجهل در کفر و اعراض ثابت و رانج بود از مصدر ^{مشیت} کبر
 کبری و مکن ربوبیت عظمی حکم حیات بعد از موت در
 باره حمزه شده و برخلاف در حق ابوجهل این بود که
 تازم کفر و قلوب شرکین مشتعل شد و هوای اعراض
 بحرکت آمد چنانچه فریاد بر آوردند که حمزه چه زمان

مرد و کی زنده شد و چه وقت این حیات بر او عرضه گشت
 و چون این بیانات تشریف را در آن مکتب نمودند و باطل
 ذکر هم تنگ نبخشند تا رنجی از کوشش معانی بر آنها مبذول
 فرمایند لهذا این نوع فساد را در عالم جسمیان یافت
 چنانچه الیوم می بینی که با وجود شمس معانی جمیع کس
 از اعلی و ادانی تنگ بجهلهای ظلمانی و مظاہر شیطان
 بسته اند و متصل مسائل مشککه خود را از ایشان مستفسر شوند
 و ایشان نظر بعد م عرفان چسبیری جواب میگویند که ضرری
 بر اسباب ظاہره ایشان نرساند و این معلوم و در صحت
 که جل خود قسمتی از نیم مشکک بقا نبرده و برضوان ^{وین}
 مغضی قدم نداشتند با وجود این چگونه میتوانند را
 عطر بمشام و یکران سازند لم یزل شان این عب
 این بوده و خواهد بود و لن یغور بآثار الله الا الله یختم
 قبلوا الیه و اعرضوا عن مظاہر شیطان کذکک ثبت
 الله حکم الیوم من قسم العزة علی لوح کان خلف سر و

الغر مکتونا اگر طغفت باین بیانات شوید و تکرار در ظاهر و
 باطن این بفرمایید جمیع مسائل مشکله را که الیوم سدی شد
 میان عباد و معرفت یوم التسناد عارف شوی و دیگر
 حسیاج بئوال نخواهی داشت انشاء الله امیدوارم که
 از شاطی بحر الهی لباشسته و محروم برنگزید و از حرم مقصود
 لایزال بی بهره راجع نشوید دیگر تأیید و مجاهده تا
 چه کند باری مقصود از این بیانات و اشیاء سلطنت
 ان سلطان السلاطین بود حال انصاف و همه که این
 سلطنت که بکبر ف و بیان این همه تصرف و غلبه و مهمینه
 داشته باشد اکبر و اعظم است یا سلطنت این سلاطین که بخدمت
 اعانت رعایا و قرا الیها را چند صباحی مردم بحسب
 ظاهر تمکین مینمایند ولیکن بقلب همه معرض و در برند و
 این سلطنت بحر فی عالم استخر نموده و حیات بخشیده و
 وجود افاضه فرموده و الله آس و رب الارباب ^{چنین}
 ذکر نسبت نمود که همه نسبتها منقطع است از ساحت قدس

سلطنت او و اگر خوب ملاحظه شود خدا هم در که او سلطنت
 نمایند بر همه مخلوقات و موجودات چنانچه ظاهر شده و
 شود باری نیست بمعنی از سلطنت باطنی که نظر باستعداد
 و قابلیت ناس ذکر شد و از برای آن نقطه وجود و عظمت
 محمو و سلطنتها است که نمیتوانم قیاس در برابر اظهار آن رتبه
 و خلق لایقی او را که آن نه سبحان الله عما یصف الجاوتی
 سلطنته و تعالی عما یمذکرون سوائی میسنانیم از انجناب
 که اگر مقصود از سلطنت حکم ظاهر و غلبه و اقتدار ظاهر علی
 باشد که همه ناس مقهور شوند و بظاهر مطیع و منقاد گردند
 تا در میان مشرک و معز و دشمنان مخدول و مشکوب
 شوند پس در حق رب الفره که مسلما سلطنت با اسم او است
 و جمیع بعثت و شوکت او معترفند این نوع از سلطنت
 صادق نباید چنانچه مشاهده میسنانی که اکثر ارض در تصرف
 دشمنان است و جمیع برخلاف رضای او حرکت میسنان
 و همه کافر و معرض و مدبرند از آنچه بان امر فرموده

و مقل و فاعلمه آنچه را نمی نموده و دوستان او همیشه در دست
دشمنان مبتلا و مقهورند چنانچه همه اینها اظهر من الشمس و آنرا
پس بدان ایصال طالب که هرگز سلطنت ظاهری نرود حق و
اولیای او معتبر نبوده و نخواهد بود و دیگر آنکه اگر مقصود از عظمی
و قدرت قدرت و عظمه ظاهری باشد کار بسیار بر انجذاب
سخت میشود مثل آنکه میفرماید و آن چند نالیم الغالبون و در مقام
و دیگر میفرماید یریدون ان یطفوا نور الله با فوا هم و یا بی تم
الا ان تم توره و لو کره الکافرون و دیگر میفرماید فوق
کل شیء مثل اینکه اکثری از فرقان صریح بر آن مطلب است و اگر
مقصود این باشد که این هیچ رعاع نیست کونیذ مغزی برای
ایشان بنمایند مگر انکار جمیع اینکلمات قدسیه و اشارت
از تیه را نمایند زیرا که جذبی از حسین بن علی در ارض نبوده
که اقرب الی الله باشد و آنحضرت بر روی ارض مثل کسی
نداشت لولا که لم یکن مثله فی الملک با وجود این ششید که چه
و اقصه الله الله علی القوم الظالمین حال اگر بر حسب ظاهر

تفسیر کنید این آیه هیچ در حق اولیای خدا وجود او بر
ظاهر صادق نیاید چه که آنحضرت که خدایش مثل شمس لا یخ
و واضح است در نهایت مغلوبیت و مظلومیت در این
طف کائنات شهادت را نوشیدند و همچنین در آیه مبارکه
که میفرماید *یریدون ان یطفئوا نور الله ما فوا هم و یابی*
الا ان تم نوره و لو کره الکافرون اگر بر ظاهر ظلمی تفسیر
شود بر کفر موافق نیاید زیرا که همیشه انوار الهی را بر حسب ظاهر
اطفا نمودند و سببهای صدفی را خاموش کردند منع
غلبه از کجا ظاهر شود و منع در آیه شریفه که میفرماید *و یابی*
الله الا ان تم نوره چه معنی دارد چنانچه ظاهر شد جمیع
انوار از دست مشرکین و محل امنی نیاسودند و شربت حق
نیاشامیدند و مظلومیت این انوار تقبلی بود که هر نفسی بر آن
خواهر وجود دارد میاورد آنچه را از او میسر نمود چنانچه
جمعه را احصا و ادراک نمودند منع ذلک چگونه این مردم
از عصبه معانی و بیان این کلمات الهی و آیات عز

بعدانی بر می آیند باری مقصود نه چنانست که او را ک
 نمودند بلکه مقصود از غلبه و قدرت و احاطه مقامی دیگر
 و امری دیگر است مثلاً ملاحظه فرمائید غلبه ترشحات دم
 انخرفت را که بر تراب ترشح نموده و بشرافت و غلبه
 دم تراب چگونه غلبه و تصرف و اجساد و ارواح نامحسوس
 فرموده چنانچه هر نفسی برای استشفاء بذره از آن مرزوف
 شد شفا یافت و هر وجودی که برای حفظ مال قدری از آن
 تراب مقدس را بقیقین کامل و معرفت ثابته را بنحیه
 نگاه داشت جمیع مالتش محفوظ ماند و این اثرات
 آن است در ظاهر و اگر تاثیرات باطنیه را ذکر نمایم بجهت
 خواهند گفت تراب را رب الارباب دانسته و از دین
 خدا مالومه خارج گشته و چنین ملاحظه نماید که به نهایت
 ذلت انخرفت شهید شده و احدی نبود که انخرفت را در
 ظاهر نصرت نماید و یا غسل دهد و کفن نماید مع ذلک حال
 چگونه از اطراف و انکاف بلاد چه قدر از مردم که شدرها

میسپایند برای حضور در آن ارض که سر بران آستان
 بمالند نیست غلبه و قدرت الهی و شوکت و عظمت فی
 و محیه تصور نمائی که این امور بعد از شهادت انحضرت
 واقع شده و چه مری برای انحضرت مترتب است زیرا که
 انحضرت همیشه حی است بحیات الهی و در رفرف امتحان
 قریب و سدره ارفاع و صل ساکن و این جوهر وجود
 در مقام اتفاق کل قائمند یعنی جان و مال و نفس
 و روح همه را در راه دوست اتفاق نموده و میسپایند
 و هیچ رتبه نزدشان احب از این مقام نیست عاشقان
 جز رضای معشوق مطلبی ندارند و حسن لغای محبوب
 منظوری ننجیند و بجز اگر بخواهم رشی از اسرار شهادت
 و ثمرای انرا ذکر نمایم البسته این الواح کفایت نهند و
 بانهض رسامه انشا الله امید داریم که نسیم رحمتی بوز
 و شجره وجود از نسیم الهی خلعت جدید پوشد تا با سرار حکمت
 برمانی پی بریم و بقاییت او از عرفان کل شیئی بی نیاز گردیم

تا حال نفی مشو و نکشت که با تمام فائز آمد مکرر معذوری
 قیل که هیچ معروض نیستند تا بعد قضای الهی چه اقتضای
 و از خلف سر اوقامضا چه ظاهر شود که کذب مذکور که من
 بدائع امر الله و ملقی علیکم من نعمات العز و وسع العلم و بوج
 العلم تصلون و من ثرات العلم ترزقون پس چنین باید
 دانست که این شمس عظمت اگر چه بر نقطه راتب جالس نشسته
 بر عرش اعظم ساکنند و اگر فنی نزدشان موجود نباشد بر
 رفوف غماط نرزد و در چنینیکه در دست و ثمان مستقر
 برین قدرت و غلبه ساکن و در کمال دولت ظاهره بر عرش
 عونت حمدانی جالس و تنگی و در نهایت عجز ظاهری بر سر
 سلطنت و اقدار قائم نیست که عیسی بن مریم روزی بر سر
 جالس شدند و بنجات روح القدس بیا ناتی فرمودند که مضمون
 ان نیست ای مردم خدای من از گیاه رخص است که بان
 سده جرج میسجایم و فراش من سطح زمین است و سراج
 من در شبهاروشنی ماه است و مرکوب من پای من است

و کیت از من غنی تر بر روی زمین قسم نجد که صد هزار غنا
 طائف حول این فقر است و صد هزار ملکوت عزت طاف
 این ذلت اگر بر شوی از بحر این غنائی فائز شوی از عالم ملک
 وستی در کذری و چون طیر نار در عول سراج بهاج جان
 بازی و مثل این از حضرت صادق ذکر شده که روزی شخصی
 از اصحاب در خدمت آنحضرت شکایت از فقر نمود آنحضرت
 فرمود که تو غنی هستی و از شراب غنا آشامیده ای
 فقیر از میان طلعت نیز تحریر شد که چگونه غنی هستم که نفیسی مخم
 آنحضرت فرمود آیا محبت ما را نداری عرض نمود بلی یا نه
 رسول الله فرمود آیا هزار دینار این را میبایستی بمانی
 عرض نمود که بجمع دنیا و آنچه در آن است منیدم حضرت
 فرمودند ای انفس که چنین چیزی زود او باشد که او را بعالم
 نهد چگونه فقیر است و این فقر و غنا و ذلت و عزت و
 سلطنت و قدرت و مادیات آن که نزد این هیچ راجع محض
 در انصاحت مذکور نیست چنانچه میفرماید یا ایها الناس

انهم انفسهم آرا إلى الله والله موافقني پس مقصود از غماختن
 ماسوی است و از فقر قمر تابت و دیگر آنکه روزی عیسی بن مر
 یهود احاطه نمودند و خواستند که آنحضرت را قرار فرمایند
 بر اینکه ادعای مسیحی و پیغمبری نمودند تا حکم بر کفر آنحضرت
 نمایند و حد قتل بر او جاری سازند تا آنکه آن خورشید
 سمار معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا که اعظم علمای آنحضرت
 بود حاضر نمودند و جمیع علما در آن محضر حضور پدید آوردند و جمیع
 کثیری برای تماشای آنستند و او اذیت آنحضرت مجتمع شد
 و هر چه از آنحضرت استفسار نمودند که شاید استهزا این بود
 حضرت سکوت فرمودند و هیچ متعرض جواب نشدند تا آنکه
 ملعونی برخاست و آمد و مقابل آنحضرت و قسم داد و آنحضرت
 که ایات تو حق است که منم یح الله و منم ملک الملوک و منم صاحب
 کتاب و منم مخرب یوم السبت آنحضرت را اس مبارک
 بلند نموده فرمودند اما تری بان ابن الانسان قد طس
 عن بین العذرة والقوة یعنی آیینی بسینی که پسر انسان جا

بر زمین قدرت و قوت الهی است و حال آنکه بر حسب ظاهر
 هیچ اسباب قدرت نزد آنحضرت موجود نبود مگر قدرت
 باطنیه که احاطه نموده بود کل من فی السموات و الارض را
 دیگر چه ذکر نمایم که بعد از این قول بر آنحضرت چه وارد
 آمد و چگونه با و سلوک نمودند بالاخره چنان در صدد
 ایذا و قتل آنحضرت افتادند که بفکاک چهارم فرود نمود و
 همچنین در انجیل لوقا مذکور است که روزی دیگر آنحضرت
 بر یکی از یهود گذشت که بمرض فلج مبتلا شده بود و بر سر
 افتاده چون آنحضرت را دید بقراین شناخت آنحضرت
 و استغاثه نمود و آنحضرت فرمودند قم عن سریرک فاک
 مغفوره خطایاک خذ یهود که در امکان حضور داشتند
 اعتراض نمودند که بل یکن لاحد ان یعفرا خطیایا الا انت فقط
 ایسحیح و قال ایما سهل ان اقول له قم فاحمل سریرک ام
 اقول له مغفوره خطایاک لتعلموا بان لابن الانسیان سلطان
 علی الارض لمنقره انخطایاک ترجمه آن بفارسی چیست چون

انحضرت بآن جابر فکیں فرمودند که برخیز دستیکه معانی
 تو امزیده شد جمعی از یهود اعتراض نمودند که ای جابر دروغ
 غالب قادر کسی قادر بر عسگران عباد هست انحضرت فرمود
 بایشان شده فرمودند که ایما که ام سهل است نزد شما از آنکه
 بگویم باین جابر فاجح بر خیز و برو یا آنکه بگویم امزیده است
 کنان تو تا آنکه بدانید که از برای سیر انسان سلطانی است
 در ارض برای امرش و نوب مذنبان این است سلطنت
 حقیقی و اقدار اولیای الهی همه این تعاصیل که مکرر ذکر
 میشود از همه مقام و همه جا مقصود نیست که بر تلویحات کلیات
 اصفیای الهی مطلع شوند که شاید از بعضی عبارات قدم نلغزو
 و قلب مضطرب نشود و بقدم یقین در صراط حق یقین قدم
 گذاریم که لعل نسیم رضا از ریاض قبول الهی بوزد و این فانیان
 ملکوت جاودانی رسانند و عارف شوی بر معانی سلطنت
 و امثال آن که در اخبار و آیات ذکر یافته و دیگر آنکه را بخوان
 محقق و معلوم بوده آنچه را که یهود و نصاری بآن متکبر

جستند و بر جمال محمدی اعتراض می نمودند بعضیه در این زمان
 اصحاب فرقان بهمان تشبیه نموده و بر نقطه بیان روح
 من فی ملکوت الامر فداه اعتراض می نمایند این بخیر و ان
 شاید و فسر ما که حرف یهود از الیوم میگویند و مشاعر
 نیستند فغم ما نزل من قبل فی شأنهم در هم فی خود ضمیع
 و لعمرك انهم لفی سکر تخم لعمرون چون غیب ازلی و سافج
 بویه شمس محمدی را از افق علم و معانی مشرق فرمود از جمله
 اعتراضات علمای یهودان بود که بعد از موسی بنی تبعوث
 نبود بلی طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود و ترجیح
 ملت و مذہبها و را نماید تا شریعه شریعت مذکوره در تورات
 همه ارض را احاطه نماید نیست که از لسان ان ماندگان جاری
 بعد و ضلالت سلطان احدیت میفرماید و قالت الیہود
 یدانہ معلولہ قلت ایدہم و لعنوا بما قالوا ابل یداه جہنم
 ترجمہ ان نیست که گفتند یهودان دست خدا بسته شده
 بسته باد دستهای خود ایشان و ملعون شدند با آنچه افرا

بستند بلکه دستهای قدرت الهی همیشه باز و میهن است
 بداند فوق آید بهم اگر چه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر
 مختلف ذکر نموده اند و لیکن بر مقصود ناظر شوید که میفرماید
 نه چنین است بود خیال نمودند که سلطان حقیقی خلعت موی
 خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر دستهایش مخلول
 بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از موسی
 ملکت اینقول معنی شوید که چه قدر از شریع علم و دانش
 دور است و لیوم جمع انبیا و امثال این مزارفات شریفه
 و هزار سال پیش میگذرد که این آیه را تلاوت مینمایند و
 بریو دمن حیث لا یعرف اعراض مینمایند و ملکت نشدند
 و او را ک نمودند باینکه خود ستر او چهره امیکونند آنچه را که یوسف
 بان محققند چنانچه شنیده آید که میگویند جمیع ظهور است
 غنمی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته و دیگر از مشایخ
 قدس معنوی شمسی طالع نمیشود و از بحر قدم صدفانی انوای
 ظاهر نکرده و از خیام غیب ربانی بیگلی میشود نیاید نیست

و در اک این هیچ رعاع فیض کلیه و رحمت منبسطه که هیچ
 عقلی و ادراکی انقطاع آن جایز نیست جایز دانسته و از
 اطراف و جوانب که ظلمتیه و مهت کاشته اند که مار
 سدره را بخار طح طنون آغمو و نایند و غافل از اینکه زجاج
 قدرت سراج احدیت را در حصن حفظ خود محفوظ میدارد و
 و همین ذلت کافی است این گروه را که از اصل مقصود
 محروم ماندند و از لطیفه و جوهر امر محجوب گشتند لاجل آنکه
 منتفی فیض الهی که برای عباد مقدر شده لقاء الله و عرفان
 اوست که کل بان وعده داده شده اند و این نهایت
 فیض فیاض قدم است برای عباد او و کمال فضل مطلق است
 برای خلق او که هیچیک از این عباد بان مرزوق نشدند و
 بان شرافت کبری مشرف نگشتند و با اینکه چه قدر از آیات
 منزله که صریح باین مطلب عظیم و امر کبیر است مع ذلک انکار
 نموده اند و بهوای خود تفسیر کرده اند چنانچه میفرماید و الذین
 کفروا با آیات الله و لقاءه اولئک یسوا من رحمتی و اولئک

لهم عذاب الیم و عینین میفرماید الذین یظنون انهم
 طاووا انفسهم و انهم الیه راجعون و در مقام دیگر قال
 الذین یظنون انهم طاووا الله کم من فئة قليلة غلبت فئة کثیرة
 و در مقامی دیگر من کان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً
 و در مقامی دیگر یدبر الامر تفصیل الایات لعلم طهارتیم
 توقون جمیع این آیات مدّته بر لغت را که حکمی محکمتر از این
 در کتب سماوی ملحوظ نگشته انکار نموده اند و از این رتبه
 بلند اعلی و مرتبه ارجمند الهی خود را محروم ساخته اند و
 بعضی ذکر نموده اند که مقصود از لغت تجلی الله است در دنیا
 و حال آنکه اگر گویند تجلی عام مقصود است این در همه اشیا
 موجود است چنانچه از قبل ثابت شد که همه اشیا محل و
 تجلی آن سلطان حقیقی هستند و آثار اشراف شمس مجلی در
 مریای موجود است و وجود و لایح است بلکه اگر انسان را بهر
 معنوی الهی مفتوح شود و ملاحظه نمس نماید که هیچ شیئی بی ظهور تجلی
 پادشاه حقیقی موجود نیست چنانچه همه ملکات و مخلوقات را

ملاحظه نمایند که حاکمین از ظهور و بروز آن نور معنوی و
 ابواب رضوان الهی را مشاهده میفرمایند که در همه اشیاء
 مفتوح گشته برای ورود طالبین در بدین معرفت و حکمت
 و دخول و اصلین در حدائق علم و قدرت و در هر حدیقه
 عروس معانی ملاحظه آید که در غرفهای کلمات در نهایت
 تزیین و تطفیف جالند و اکثر آیات فرقانی بر این مطلب روشن
 مدلل و مشعر است و آن من شیء الا بسبح بحمد شایسته
 ناطق و کل شیء حصیناه کتاباً کواهی است صادق حال
 اگر مقصود از لقار الله لقار این تجلیات باشد پس جمیع
 ناموس بقا طلعت لازمال ان سلطان همیشگی شرفند
 دیگر تخصیص بقیامت چرا و اگر گویند مقصود تجلی خاص است
 انهم اگر در عین ذات است در حضرت علم از لا چنانچه جمعی از
 صوفیه این مقام را تعبیر بقبض قدس نموده اند بر فرض
 تصدیق این رتبه صدق لقب برای نفسی در این مقام صواب
 نیاید لاجل آنکه این رتبه در غیب ذات محقق است و

احدی بان فائز نشود اسمیل سدود و الطلب مردود
 افند و مقررین باین مقام طیران نمایند تا چه رسد بقول محدود
 و محجبین و اگر گویند تجلی ثانی است که مقبر نقیض تقدس شد
 این مستلزم عالم خلق است یعنی در عالم ظهور اولیه و بروز
 بدعیه و انقیاس مختص باغیا و اولیای اوست چه که
 اعظم و اکبر از ایشان در عالم وجود موجود گشته چنانچه جمیع
 بر این مطلب مقرر و مدعیه و ایشانند محال و مظاهر جمیع
 صفات ازلیه و اسماء الهیه و ایشانند مایه که تمام حکایت
 بنمایند و جمیع آنچه بایشان رجعت فی الحقیقه بجزرت
 ظاهر مستور راجع و معرفت مبدی و وصول با و حاصل میشود
 مگر معرفت و وصول این کنیونات مشرقه از شمس حقیقت
 پس از لقای این انوار مقدسه لقاء الله حاصل میشود و از علشان
 علم الله و از وجشان وجه الله و از اولیت و آخریت و
 ظاهریت و باطنیت این جواهر محروقه ثابت میشود زیرا
 انشعاق حقیقت بانه هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن

و همچنین سایر اسما و عالیہ و صفات متعالیہ لهذا هر نفسی
 که باین انوار مضییقه مستغنی و شمعوس مشرقه لایحه در هر ظهور
 موفق و فائز شد او بقلعه آینه فائز است و در مدینه حیات
 ابدیه باقیه وارد و این لقب امیر نشود برای حدی الا
 در قیامت که قیام نفس الله است بمظهر کلیه خود و انیت معنی
 قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت
 داده شده اند باین یوم حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی از
 این یوم عزیز تر و بزرگتر است و معظم تر تصور میشود که انسان
 چنین روز را از دست بگذارد و از میوه ضایعات این یوم کم
 بشاید ابر غیبان از قبل رحمن در جریان است خود را محروم
 نماید و بعد از آنکه تمام دیسل مدخل شد که یومی اعظم از این
 یوم و امری اعظم از این امر نه چگونه میشود که انسان کجرت
 شویم و طاعتین از چنین فضل اکبر نایوسس کرده و بعد از
 همه این دلائل حکمه متقنه که هیچ عاقلی را گریزی نه و هیچ
 عارفی را مغری نه ایار وایت مشهور انشیده اند که

میفرماید اذ اقام القیام فقامت القيمة و همچنین آمده است
 و انوار لا تطفئ بل یظرون الا ان یتیم الله فی خلل من الضمائر
 که مسلماً از امورات محدثه در قیامت میدانند بجزرت قائم
 و ظهور او تفسیر نموده اند پس ای برادر معنی قیامت را
 ادراک نما و کوشش را از حرفهای این مردم مردود و پاک و با
 اگر قدری بعوالم الفطاع قدم گذاری شهادت میدهم که
 یومی اعظم از این یوم و قیامتی کبیر از این قیامت
 متصور نیست و تکمیل در این یوم مقابل است با اعمال صد
 هزار سنده بلکه استغفر الله از این تحدید زیرا که مقدس است
 عمل این یوم از جنسهای محدود و این هیچ رعیل چون
 معنی قیامت و لقاء الی را ادراک ننمودند لهذا از قیض
 او بالمره محجوب ماندند با اینکه مقصود از علم و درجات آن
 وصول و معرفت بمقام است مع ذلک همه مشغول
 بعلوم ظاهره شده اند چنانچه آنی منفک نیستند از
 جوهر علم و معلوم چشم پوشیده اند گویا نمی آریتم علم الی

نوشیده اند و قطره از سحاب فیض رحمانی فائز بخشید حال
 ملاحظه فرمایند اگر کسی در یوم ظهور حق ادراک فیض الهی و معرفت
 نظام حق را نماید ایام صدق عالم بر او میشود اگر چه هزار ساله
 تحصیل کرده باشد و جمیع علوم محدود و ظاهریه را اخذ
 نموده باشد و این بالبدیه معلوم است که تصدیق علم در حق
 او غیث و دلکن اگر نفسی حس فی از علم ندیده باشد و باین
 شرافت کبری فائز شود البته او از علای ربانی محسوب
 زیرا بغایت قصوای علم و نهایت و غنای آن فائز گشته
 و این رتبه هم از علایم ظهور است چنانچه میفرماید بجل
 اعلمکم انفسکم و انفسکم اعلمکم و همچنین در سوره قان میفرماید
 و نرید ان من علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم
 ائمه و نجعلهم الوارثین و این شاید باشد که الیوم چه مقدار
 از علایم با جواض در انفس اراضی جل ساکن شده اند
 و اسامیشان از دفتر عالین و علما محو شده و چه مقدار از
 جمال نظر باقیال باعلی فوق علم ارتقا جستند و بهمان

در الواح علم با علم قدرت ثبت گشته اند که گویا کتب محو الله ما شاء
 و میثبت و عنده ام الكتاب اینست که گفته اند طلب الیه
 عند حصول المدلول قسبح و الاشتهغال باعلم بعد الوصول
 الی المعلوم مذموم قل یا اهل الارض هذا فی نادوی
 یرکض فی بریة الروح و میشرکم بسراج الله و یدکرکم بالامر
 الذی کان عن حق القدس فی شطر العراق تحت حجبات
 النور باستر مشهوداً ایدوست من اگر قدری در سموات و سما
 فرقان طیران سرمانی و در ارض معرفت الی که در آن مویط
 گشته تفرج کافی بسیار از ابواب علوم بروج انجذاب
 مفتوح شود و خواهید یقین نمود بر اینکه جمیع این امور که ایام
 این عباد را منع نماید از ورود در شاطی بجز از فی بعضی منها
 ظهور نقطه فرقان قسم مردم انحصار مانع نموده از اقرار
 بان شمس و انواران بان و همچنین بر اسرار رحمت و عیبت
 مطلع شوی و با علی غریب یقین و اطمینان مفریابی از جمله آنچه
 روزی جمعی از مجاهدان انجبال بخیال و محرومان از جمیع

لا يزال از روی استناده عرض نمودند آن آیه عهد الیما
 الا تؤمن رسول حتی یاتنی بقبر بان تا کله النار مضمون
 این است که پروردگار عهد کرده است با که ایمان نیاوریم
 رسولی مگر آنکه معجزه بآید و قایل را ظاهر فرماید یعنی قربانی
 کند و آتشی از آسمان بیاید و آنرا بسوزاند چنانچه در حکایت
 بایل شنیده اند و در کتب مذکور است آنحضرت در جواب
 فرمودند قد جاکم رسل من قبلی بالبینات و بالتذی قلم فلم
 قتلتموهم ان کنتم صادقین ترجمه آن است که آنحضرت
 فرمودند آمد بسوی شما پیش از من رسولهای پروردگار با
 بینهات ظاهرات و بانچه شما میطلبید پس چرا کشتید آن رسل
 پروردگار را اگر راستگویان حال انصاف بود
 بر حسب ظاهران عباد که در عصر و عهد آنحضرت بوده اند
 بکجا در عهد او می یا انبیای دیگر بودند که چند هزار سال
 فاصله بود از عهد او مگر تا آن زمان مع ذلک چرا ان جور
 صدق نسبت قتل اهل و یا انبیای دیگر را بعد از زمان

خود فرمودند چاره نداری یا اینکه نفوذ نبوت
 که نب و یا کلام لغو یا خیرت بدی یا بگوئی ان شیا بیان شفا
 بودند که در هر عصری با نسبیتین و مرسلین معارضه می نمود
 تا آنکه بالاخر همه را شنیدند و در دست در این بیان
 تفکر فرمائیم خوش عرفان از مصر رحمن بوز و جان
 از بیان خوش جانان بحدیقه عرفان رساند این بود که مردم
 غافل چون معانی این بیانات بالغه کامله را اورا کشف نمود
 و جواب را بجان خود مطابق سوال می یافتند لهذا نسبت
 عدم علم و جنون بان جوهر علم و عقل میدادند و
 همچنین در این دیگر میفرماید تقرضا باطل زمان و کائنات
 من قبل استفتحون علی الذین کفروا فلما جاهدتم ما عرخوا
 کفروا به فلفض الله علی الکافرین میفرماید بودند این گروه
 که با کفار مجاهده و قتال می نمودند در راه خدا و طلب
 فتح می نمودند برای نصرت امر الله پس چون امر ایشان
 آنکه سیکه شاخته بودند کافر شدند با و پس لعنت خدا بر کافران

حال ملاحظه فرماید که از این چنین استفاد میشود که مردم زمان
 آنحضرت همان مردمی بودند که در عهد انبیای قبل بر
 ترویج آن شریعت و ابلاغ امر الله مجادله و محاربه میکردند
 و حال آنکه مردم عهد عیسی و موسی غیر مردم زمان آنحضرت
 بودند و دیگر آنکه آنکس که از قبل شناخته بودند موسی بودند
 تورات و عیسی بود صاحب انجیل مع ذلک چرا آنحضرت
 میفرماید چون مدبوی ایشان آنکس که او را شناخته بودند
 که عیسی باشد یا موسی یا او کافر شدند و حال آنکه آنحضرت
 نظر بظاهر موسوم باسم دیگر بودند که محمد باشد و از پیش
 دیگر ظاهر شدند و بلسان دیگر و شرع دیگر آمدند مع ذلک
 چگونه حکم این ثابت میشود و ادراک میکرد و حال حکم
 رجوع ادراک فرما که بجهت صریحی در خود فرقان نازل شد
 و احدی تا الیوم ادراک آن ننموده حال چه میفرماید
 اگر میفرماید که آنحضرت رجعت انبیای قبل بودند چنانچه
 از این استفاده میشود و چنین اصحاب او هم رجعت

اصحاب قبل خواهند بود چنانچه از آیات مذکوره هم حجت
 عباد قبل واضح و لائح است و اگر انکار کنند بر خلاف
 حکم کتاب که حجت اکبر است قائل شده اند پس همین قسم
 حکم مرجع و بحث و شمر را در آیات ظهور مظاهر هر مویه ادراک
 تا رجوع ارواح مقدسه را در اجساد صافیه فیزیقه بعین
 راس ملاحظه فرمائی و غبارهای جهل و نفس ظلمانی را
 باب رحمت علم رحمانی پاک و منزّه نمائی که شاید بقوت
 یزدانی و هدایت سبحانی و سراج نورانی سبیل صبیح
 از شام خلالت تمیز دهی و فرق گذاری و دیگر معلوم
 جناب بوده که حافظان امانت احدیه که در عوالم ظلمیه
 بحکم جدید و امر مدبر ظاهر میشوند چون این اظیار عرض
 باقی از سماء مشیت الهی نازل میگردند و جمیع برادر
 بر سر ربّانی قیام میفرمایند لهذا حکم کفّش و یکذات را
 دارند جمیع از کائنات محبت الهی شاربند و از آثار
 شجره توحید مرزوق و اینمظاہر حق را در مقام تفرست

یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در ان مقام اگر کل را
 بیک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی باسی نیست چنانچه
 میفرماید لا تفرق بین احد من سلسله زیرا که جمیع مرد را شوحید
 الهی و عوالت میفرماید و بگوشت فیض و فضل ناقصی بشارت
 میدهند و کل نخل نبوت فائزند و برادر اکرامت مظهر نبوت
 که نقطه فرقان میفرماید اما انبسیون فاما و همچنین میفرماید نهم
 ادم اول و نوح و موسی و عیسی و همین مضمون را طلعت
 علوی بهم فرموده اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید
 ان مواقع تجرید است از مجاری بیانات از لیه و مجاز
 لسانی علمیّه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته و انطباعات موا
 حکم و مطالع امرند و امر مقدس از حجابات کثرت و عوارض
 تعدد است ایست که میفرماید و ما امرنا الا واحد و چون
 امر واحد شد البته مظاهر امر بهم واحدند و همچنین آمده
 دین و سر اجمالی یقین نشد مودند اولنا محمد و اخرنا
 محمد و او سطرنا محمد باری معلوم و محقق انجباب بود

که جمیع انبیاء همی کل امر الله هستند که در قیامی مختلفه ظاهر
 شدند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رخون
 ساکن بینی و در یک هوا طار و بر یک سباط جالس و بر
 یک کلام ناطق و بر یک امر امر نیست اتحاد آن جوهر
 وجود و شمولش غیر محدود و معدود پس اگر یکی از این نظام
 قدسیه بفرماید من رجوع کل انبیاء بهتم صادق است و
 همچنین ثابت است در هر ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل
 و چون رجوع انبیاء موافق و مطابق آیات و اخبار ثابت
 شد رجوع اولیا هم ثابت و محقق است و این رجوع اظهر از آنست
 که دلیل و برهان محتاج شود مشلا ملاحظه فرمائید از جمله اشیا
 نوح بود که چون بعثت بنیوت شد و بقیام الهی بر امر قیام فرمود
 هر نفسی که با و مؤمن و با و را و مذعن شد او فی الحقیقه بجهشت
 جدیده مشرف شد و در حق او صادق میباشد حیات
 بدیع و روح جدید زیرا که او قبل از ایمان بجز او
 از خان بطن نفس او کجالت علایق را با موال و اسباب

متعلقه دنیا از قبیل زن و فرزند و اطعمه و اشتهای و ثلث
 و ملک داشته قسمیکه اوقات لیل و نهار را مصروف برآورد
 زخارف و اسباب تقش داشته و همت در تحصیل
 اشیای فانیه کماشته و از این مرتب گذشته قبل از ورود
 در حجه ایمان بحدودات آمار و اجداد و اتباع ادواب
 و شرایع ایشان چنان رنج و محکم بود که اگر حکم بقتل او میشد
 شاید رضامیداد و راضی بر تفسیر عرفی از امور تقلیدیه
 که در میان قوم بودند نمیشد چنانچه همه قوم نذار آما و جدنا
 آماست علی الله و آما علی آثارهم مقتدون بر او روند و
 همین گروه با همه انجیبات محدوده و حدودات مذکوره
 بجز دایک صهیبای ایمان را از کاس ایقان از یاد
 مظاهر سبحان میوشیدند بالمره تقلیب میشدند قسمیکه از زن
 و فرزند و اموال و اطفال و جان و ایمان بلکه از کل مایه
 میکشد شدند و قسمی غلبات شوق الهی و جذبات ذوق
 صمدانی ایشانرا خسته مینمود که دنیا را و آنچه در آن

است بر کای ندانسته ایا حکم خلق جدید و رجوع در اینها
 نمیشود و همچنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فوز بعضی
 بدیع جدید الهی جان خود را بعد بر سر ارجله و تدبیر از حوا
 ملاکت حفظ نمیشودند تقسیم که از خاری احترار میجستند و
 رو بای فی مثل فسرار نمیشودند و بعد از شرف نفوز اکبر
 و غایت عظمی صدر سرار جان را یگان انفاق میفرمودند
 بلکه نفوس مقدس نشان از قفس تن بیزار و خیر از این وجود
 مقابل گروهی متاثر میشد و مع ذلک چگونه میشود که اگر این
 نفوس بآن نفوس قتل باشد چگونه امورات که مخالف عادات
 بشریه و منافی هوای جسمانی است از ایشان ظاهر شود باری
 نمیطلب واضح است که بدون تغییر و تبدل الهی محال است
 تقسیم آثار و افعال که بهیچ وجه شباهت با آثار و افعال
 ندارد از ایشان ظاهر شود و در عرض کون بوجود آید چنانچه
 خطر ایشان باطنیان تبدل می شود و طبع حق تغییر میافتد و
 خوف بجزئت مبادله میگشت است شأن اکبر الهی که در

عباد و اقلیب میفرماید مثلاً در ماده نحاسی ملاحظه فرمائید که
 اگر در معدن خود از غلبه یوست محفوظ بماند و مدت نهضت
 سه مقام ذهبی میرسد اگر چه بعضی خود نحاس را ذهب میدانند
 که بواسطه غلبه یوست مرخص شده و بمقام خود نرسیده‌ای
 در هر حال اکیر کامل ماده نحاسی را درانی بمقام ذهبی میرسانند
 و منازل نهضت ساله را بانی طی نماید ایما ان ذهب را
 بعد میتوان گفت که نحاس است و یا بجا لم ذهبی نرسیده
 و حال آنکه محکم در میان است و صفات ذهبی را از نحاس
 معین و واضح مینماید بچنین این نفوس هم از اکیر الهی
 درانی عالم ترابی را طی نموده بعوالم قدسی قدم گذارند
 و بقدمی از مکان مکان بلا مکان الهی و اصل شوند جلدی
 باید تا باین اکیر فائز شوی که در یک آن مغرب جیل را
 بمشرق حلیم رساند و ظلمت لیل ظلماتی را بصبح نورانی
 فائز گرداند و بعد صحرائی ظن را بچشمه قرب و یقین
 دلالت کند و بیابان کل فائز را برضوان باقی مشرف فرماید

حال اگر در حق این ذنب حکم خاصی صادق میاید و در حق این
 عباد هم حکم عباد قبل از فوز بایان صادق و محقق است
 ای برادر از این بیانات شافیه کافیه و افیه اسرار خلق
 جدید و رجوع بعثت حجاب و نقاب ظاهر و هوید است
 انشاء الله بتأییدات غیبیه جامه کهنه را از جسم و جان
 دور کنی و بخلق جدید باقیه مفتخر گردی است که در
 ظهور بعد از فیکه سبقت یافته بایان از کل من علی
 الارض و شرب زلال معرفت را از جمال احدیت نوشید
 و با علی معارج ایمان و ایتقان و انقطاع ارتقا جسته
 حکم رجوع نفس قبل که در ظهور قبل بانیمراتب فائز شده
 بر این اصحاب ظهور بعد شود اسما و رسما و ظاهرا و قولا
 و امرا زیرا که از عباد قبل ظاهر شد از این عباد بعد بعینه
 ظاهر و هوید گشت مثلا اگر شاخسار کلی در مشرق ارضی
 باشد و در مغرب هم از شاخه دیگران کل ظاهر شود
 کل بر او میشود دیگر در انتمیقام نظر بجد و دات شاخه و

و نیست آن فیت بلکه نظر بر آنکه و عطری است که در هر دو ظاهر
 پس نظر را از حدود ذات ظاهر و منزه کن تا همه بر یک
 اسم دیگر سم و یکذات و حقیقت مشاهده نمائی و اسماً
 رجوع کلمات را هم در حروفات نازل ملاحظه فرمائی قدری
 تفکر در اصحاب عهد نقطه فرقان نما که چگونه از جمیع جهات
 بشریه و مشیتات نفسیه نفحات قدسیه انحضرت پاک و
 مقدس منقطع گشتند و قبل از نیمه اهل ارض بشرف تقا که این
 لقاء الهی بود فائز شدند و از کل اهل ارض منقطع گشتند
 چنانچه شنیده اید که در مقابل آن مظهر ذی بحال چگونه
 جان نثار میفرمودند و حال همان ثبوت و ربوح و نقطه
 بعینه ملاحظه فرماد را اصحاب نقطه بیان را جعده چنانچه
 ملاحظه فرموده اید که چگونه این اصحاب از بدایع جودت
 الارباب علم انقطاع بر رفرف مهتاج بر افراشته بای
 این انوار از یک صباح ظاهر شده اند و این آثار از یک
 روئیده اند فی حقیقه فرقی ملحوظ نه و تفسیری مشهود نه کل

ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء من خلقه انشا الله از
 ارض نفی استرا از جویم و بحر اثبات در انیم تا عوالم جمع
 و فرق و توحید و تفریق و تحدید و تحرید الهی را بصیر که
 مقدس از عناصر و اضداد است مشاهد کنیم و با علی
 اقی مرتب و همدس حضرت معانی پرواز نماییم پس از
 این بیانات معلوم شد که اگر در آخر طلعتی یا
 و قیام نماید بر امر که قیام نمود بر آن طلعت اول لا اول هر چه
 صدق طلعت اول بر طلعت آخر میشود زیرا که طلعت آخر
 لا آخر قیام نمود همان امر که طلعت اول لا اول بر آن
 قیام نمود نیست که نقطه بیان روح ماسواه فداه شمس
 احدیه را بشمس مثال زده اند که اگر از اول لا اول
 آخر لا آخر طلوع نماید همان شمس است که طالع میشود و حال
 اگر گفته شود این شمس همان شمس اولیه است صحیح است
 و اگر گفته شود که رجب ع ان شمس است ایضا صحیح است و بخوبی
 از این بیان صادق میاید ذکر ختمیت بر طلعت بدو با

زیرا که آنچه طلعت ختم بران قیام نمایند بعینه همان است
 که جمال بدر بران قیام فرموده و این مطلب با اینکه چند
 وضاحت نزد شاربان صهبای علم و اقیان مع ذلک
 چه مقدار از نفوس که بسبب عدم بلوغ با این مطلب مذکور
 خاتم النبیین محجب شده از جمیع فیوضات محبوب و ممنوع
 شده اند با اینکه خود آنحضرت فرمود اما النبیین فانما
 و همچنین فرمودند منم ادم و نوح و موسی و عیسی چنانچه ذکر
 شد مع ذلک تفکر نمایند بعد از آنکه بر انحال انبیایی
 صادق میاید یا اینکه فرمودند منم ادم اول همین قسم صادق
 میاید که بفرمایند منم ادم خسر و محنا که بدر انبیا را
 که ادم باشد بخود نسبت دادند همین قسم ختم انبیا هم بجا
 الهی نسبت داده شود و این بسی واضحست که بعد از آنکه
 بدر انبیین بر آنحضرت صادق است همان قسم ختم انبیین
 صادق آید و این مطلب جمیع اهل ارض در اینطور مختصر شده
 چنانچه اکثری همین قول تنگ جسته از صاحب قول مرص

شده اند و نمیدانم بنقوم از اولیت و آخریت حق علی ذکره
 چه ادراک نموده اند اگر مقصود از اولیت و آخریت اولیت
 و آخریت مطلق باشد هنوز که اسباب مطلق با خبر نشده پس
 چگونه آخریت بران ذات احدیت صادق میاید بلکه در
 این رتبه اولیت نفس آخریت و آخریت نفس اولیت با
 باری همان قسمیکه در اول لا اول صدق آخریت بران
 مرتبی غیب و شهود میاید همان قسم هم بر مظاهر و صاوق
 میاید و در حینیکه اسم اولیت صادق است همان حین اسم
 آخریت صادق و در حینیکه بر سر بریدیت جالسند همان
 حین بر عرش خیمت ساکن و اگر بصیر جدید یافت شود مثلاً
 میمانند که مظهر اولیت و آخریت و ظاهریست و باطنیت و
 بدایت و خیمت این دو ذات مقدسه و ارواح مجرد ۵۶۵
 الهیه بستند و اگر در موی قدس کان الله و لم یکن معه
 من شیء طایر شوی جمیع اسرار و انصاحت محض و صرف
 و مفقود بخت بینی و دیگر هیچ باین حجاب و اشارت

و کلمات محجب نشوی چه لطیف و بلند است ان مقام که
 جبریل بیدل سبیل بخوید و طیر قدسی بی اعانت غیبی طیران
 نتواند حال قول حضرت امیر را در اک نما که فرموده کشف
 سجات احوال من غیر اشاره و از جمله سجات محکمه علما
 عصر و قضاای زمان ظهورند که جمیع نظر بعد از او را که شرف
 و حب بریاست ظاهر تسلیم امر الله نمایند بلکه کوشش
 نمیدهند تا نعمه الهی را بشنوند ابل بجلون اصابعهم فی اذانهم
 و عباد اسم چون ایشان را من دون الله ولی خود خند
 نموده اند و منتظرند قبول این شبههای منده هستند زیرا
 از خود بصیر و سمع و قلبی ندارند که تمیز و تفصیل دهند
 میان حق و باطل با آنکه همه نبیا و اصفیا و اولیا من
 عند الله امر فرمودند که چشم و کوشش خود بشنوند و حاکم
 نمایند و لک مقنی نصیح بسیار خسته تابع علمای خود
 بوده و خواهند بود و اگر مسکینی و یا فقیری که عاری
 از لباس اهل علم باشد بگوید یا قوم اتبعوا المرسلین

جواب گویند که این همه علما و فضلا با این بیایست ظاهر
 و البسه مقطعه لطیفه تقصیده اند و حق را از باطل اورا
 نموده اند و تو و امثال تو اورا ک نموده اید و نهایت تعجب
 می کنید از چنین قوی باینکه اسم سلف اکثر و اعظم و کبر
 و اگر کثرت و لباس علم سبب و علت علم و صدق باشد
 الله امم سابقه اولی و استبقه و باینکه این فخره بهم معلوم
 و واضحست که در جمیع احوال ظهور ظاهر قدسیه علمای
 مردم از سبیل حق منع می نمودند چنانچه در جمیع کتب و
 صحف سماوی مذکور و مسطور است و احدی از انبیا
 مبعوث نشد مگر آنکه محل نقض و انکار و رد و سبب علما
 گشت **قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ** یا **فَعْلُوا** من قبل و من بعد کانوا
يَفْعَلُونَ حال که امم بسجرات جلالت اعظم از این بیماکل
 ضلال است و الله کشف ان اعظم امورات و خورش
 اکبر اعمال و فقهاء الله و یاکم یا مشرکین **لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ**
زُيِّنَ لِلْمُشْرِكِينَ تو فحش و من لیسار الله فی آیام لا

تجتوبون و محسنین که خاتم النبیین و امثال ان از سجا
 مجلله است که کشف ان از اعظم امور است نزد این تبحر
 راع و جمیع باین حجاب محدود و وسجات مجلله
 عظیمه محجب مانده اند ایانقره طبریه را نشینده اند که
 مسافر مایه الف فاطمه نکاح نمودم که همه منت محمد بن عبد الله
 خاتم النبیین بودند حال ملاحظه فرما که چه قدر از
 اسرار و سر اوق علم الهی مستور است و چه مقدار
 جواهر علم او در خسران غصمت کنون تأییدین با
 که صنم او را بدایت و نهایتی نبوده و نخواهد بود
 و قضای قضای او اعظم از ان است که به بیان محدود شود
 و با طرفه از اطلی نماید و تقدیرات قدریه او اکبر از انست
 که با دراک نفسی منتهی شود خلق او از اول لا اول بود
 و اخیری او را اخذ کرده و مظاهر جمالی او الی نهایت لا
 نهایت خواهند بود و ابستدائی او را ندیده حال در همین
 بیان ملاحظه فرما که چگونه حکم ان بر جمیع این مظاهر

صدق می نماید همچنین نغمه جمال از لی حسین بن علی ادرک
 نما که سلمان میفرماید که مضمون آن ایت بودم بالف
 اوم که فاصله بر اوم با اوم بعد خمین الف سینه بود
 با هر یک ولایت پدرم را عرض نمودم و تفصیلی ذکر منیر
 تا آنکه میفرماید الف مره جهاد نمودم در سبیل الهی که صخر
 و کو حکمت از همه مثل غر و خیسر بود که پدرم با کفار محاربه
 و مجادله نمود حال اسرار ختم و رج و لا اله الا انت ولا
 اخریت صنع همه را از این دور و ایت ادرک فرج
 با رمی ای حبیب من مقدس است نغمه لاهوت که با سکا
 و عقول ناموت محدود شود نغمه وجود کجا تو اندر صفت
 قدم گذارد اگر چه نفوس ضعیفه از عدم ادرک این
 سانات معضله را انکار نمایند و امثال این احادیث
 فنی کنند علی لا یعرف ذلک الا اولو الالباب قل
 هو انتم الذی لیس له ختم فی الابداع و لا بد له من
 الاخراج اذ ایاطار الارض فی ظهورات البعد بتخلیات

انجم تشهدون بسیار تعجب است که این قوم در بعضی از
مراتب که مطابق میل و هوای ایشانست متمسک باین مذهب
و فرقان و احادیث اولی الایقان میشوند و از بعضی که
مخالف هوای ایشانست باین مذهب اعراض مینمایند و
اتومنون بعضی الکتاب و تحفرون بعضی ما لکم کیف تکون
ما لا تشفرون مثل آنکه در کتاب همین رب العالمین بعد
ذکر ختمیت فی قوله تعالی و لکنه رسول الله و خاتم النبیین
جمع ناس را بقای خود و وعده فرموده چنانچه آیت
مدته بر بقای آن ملک بقا و کتاب مذکور است و
بعضی از قبل ذکر شده و خدای واحد شاهد مقال است
که هیچ امری اعطیتم از لقاً و اصرح از این در فرقان
و ذکر نیافتم ختمیتم من فایزیه فی یوم اعرض عنه اکثر الناس
کما انتم تشهدون و مع ذلک بحکم اول از امر ثانی
معرض گشته اند با اینکه حکم لقاً در یوم قیام منصوص
در کتاب و قیامت بهم بدلائل واضح ثابت و محقق

که مقصود قیام مظهر اوست بر امر او و همچنین از لقای
 لقای جمال اوست در یک کل ظهور او اذ آنه لا یتدرک الا بصاً
 و هو یدرک الابصار و با جمیع انیمطاللب ثابته و بیانا
 واضح من حیث لا یشرک بک ختم مشک جسته اند و از موجود
 ختم و بدو در یوم لقای او بالمره محجب مانده اند و لو
 یواخذ الله الناس بکسبهم اما ترک علی طهره من
 دابة و لکن یوخرهم الی اجل ستمی و از همه این مرتبت
 ختم پوشیده اگر این قوم نقطره از چشمه لطیف تفعیل یا
 یسار و یحکم بآورد میباش میزدیح انکیونه اعراضاً
 غیر رضیه بر محل امر نمینمودند امر و قتل و فعل و قضیه
 قدرت اوست کل شی فی قبضه قدرت و سیر و ان
 ذلک علیه سهل سیر و علست انچه را اراده نماید و عا
 انچه میل فرماید من قال لم و جم فکد کفر و اگر این عباد
 قدری بشور بیاوند از انچه ترکب شده اند و لاک میشوند
 و بدستهای خود خود را بنار که مقرر و مرجع ایشان است

راجع میسما نید ایا نشینده اند که میفرماید لایسل عما
 یفعل و با این بیانات چگونه میتوان جبارت نمود و
 بر خارف قول مشغول شد سبحان الله جل و نادانی
 عباد مقام وحشی رسیده که بعلم و اراده خود مقبل شد
 از علم و اراده حق جل و عو بعرض گشته اند حال انصاف
 و همدگر این عباد موقن باینکلمات دریه و اشارات هدیه
 شوند و حق را بفعل یابند و بدانند دیگر چگونه باین مرغ فرقا
 تثبت می نمایند و تمسک میجویند بلکه آنچه بفرماید بجان قرا
 نمایند و ندع عن شوند قسم بخدا که اگر تقدیرات مقدره و
 حکمت های قدریه سبقت نیافته بود ارض جمیع این
 عباد را معدوم نموده و لکن یو خرد لک الی میقات
 یوم معلوم باری هزار و دویست و شصت و سه از خط
 نقطه فرقان گذشت و جمیع این هیچ را عا و در هر صبح
 تلاوت فرقان نموده اند و بسنور بحر فی از مقصود
 فارزند و خود قرائت میکنند بعضی آیات را که صریح

بر مطالب قدسیه و مضامیر غصه‌یه است مع ذلک
 هیچ ادراک ننموده اند و اینست اینقدر ادراک نشده
 که مقصود از تفاوت کتب و قرأت صحف در هر عصری
 ادراک معانی آن و بلوغ معنایج اسرار آن بوده و الاطلا
 بی معرفت را البته فائده کلی نباشد چنانچه شخصی در یومی
 نزد این فقیر بحر معانی حاضر بود و ذکر سی از علام قیامت
 حشر و نشر و حساب بیان آمد و اصرار می نمود که حساب علام
 در ظهور بدیع چگونه شد که احدی اطلاع نیافته تجدید
 از صور علمیه و شئونات حکیمه بقدر ادراک و فهم صاحب
 القاشد و بعد ذکر شد که اینست مکر تفاوت فرقان نمود
 و آیه مبارکه که را که میفرماید فو من ذلایل عن ذنبه انس
 جان را ندیده اید و بمقصود و غفلت نشده اید که معنی سوال
 چنان نیست که ادراک ننموده اید بلکه سوال بلبان و بیان
 نیست چنانچه همین آیه مشرود دل برانست و بعد میفرماید
 یعرف المجرمون سیما هم فو خذ بالنواصی و الاقدام

ایت که از وجه حساب خلاقی کشیده می شود و کفر و ایمان
 و عصیان جمیع ظاهری میگرد و چنانچه الیوم مشهور است
 که بسیار اهل ضلالت از اصحاب هدایت معلوم و واضحند
 و اگر این عباد و خالصانه و طلبا لر ضانه و آیات کتاب
 ملاحظه نمایند جمیع آنچه را که میطلبند البته ادراک نمایند
 بقیه که جمیع امور و احوال در این ظهور را از کلی و جزئی در
 آیات او ظاهر و کشف ادراک نمایند حتی خروج
 مظاہر اسماء و صفات از او طمان و اعراض و انجمن
 ملت و دولت را و سکون و استقرار منظر کلیه در این
 معلوم مخصوص و لکن لا یعرف ذلك الا اولو الالباب
 اتم القول بانزل علی محمد من قبل لیكون خاتم المرسلین
 الذی یمدی التماس الی رضوان قدس غیر قال و
 قوله الحق و الله یدعو الی دار السلام و یمدی من یشأ
 الی صراط مستقیم لهم دار السلام غفر عنهم و هو ولیهم بما
 كانوا یعملون لیبقی هذا الفضل علی العالم و الحمد لله

رب العالمین بسیار در هر مطلب که نمودیم که شاید
 نفسی از اعلی و ادانی از این بیانات بقدر و اندازه خود
 قسمت و نصیب برود و اگر نفسی از ادراک بیانی خارج
 باشد از بیان دیگر مقصود خود را ادراک نماید لیعلم کل
 شریح قسم بخدا که این حاشیه ترانی را غیر این نفعات لغتها
 و جز این بیانات رموزها که هر نکته از این مقدس است
 آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت تائید الهی چه وقت
 قرار گیرد که عروسهای مصافی حجاب از قهر و جاننا
 قدم ظهور بر صحنه قدم گذارند و ما من امر الا بعد اذن
 و ما من قدرة الا بحوله و قوته و ما من اله الا بهوله خلق
 و الامر و کل بامرهم یطعون و من اسرار الروح و تکلمون
 از قبل دو مقام از برای شمس مشرق از مشارق تبت
 بیان نمودیم که مقام توحید و رتبه تعزید چنانچه
 از قبل ذکر شد لا نفرق بین حدینهم و مقام دیگر مقام
 تفصیل و عالم خلق و رتبه حدود است بشریه است

و این مقام هر کدام یکی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر و وجودی
 مخصوص است چنانچه هر کدام با سبی موسوم و بوصفی مخصوص
 و بامری بدیع و شریعی جدید و مورد خاسته میسر یا نیک
 الرسل فضلنا بعضهم علی بعض من قسم من کلم الله و رفع بعضهم
 درجات و اوتینا عیسی بن مریم البسیئات و ایدناه بروح
 القدس نظر با اختلاف انیم است و مقامات است
 که بیانات و کلمات مختلفه از این سیایع علوم سبحانی
 ظاهر می شود و الا فی الحقیقه نزد عارفین مقتضات مسائل
 الهیه جمیع در حکم یک کلمه مذکور است چون اکثر ناس
 اطلاع بر مقامات مذکوره نیافته اند نیست که در کلمات
 مختلفه این چهار کل متحد و مضطرب و متزلزل می شوند
 باری معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات
 کلمات از اختلافات مقامات است نیست که در
 مقام توحید و علو تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت
 و احدیت صرف و هویت بجهت برانجا هر وجود شده و می شود

زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله میکنند و بر کرسی بطور
 الله واقف یعنی ظهور الله بطورشان ظاهر و جمال
 از جمالشان باین چنانچه نعمات ربوبیه از این هیاهو
 ظاهر شد و در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تکرار
 اشارات و دلالات بلکه است وجودیت صرفه و فقر
 بحث و فحای باست از ایشان ظاهر است چنانچه بفرمایند
 انی عبد الله و ما انا الا بشیرکم و از این بیانات محقق شد
 ادراک فرامسائل خود را که سوال نموده بودی تا در
 الهی راسخ شوی و از اختلافات بیانات انبیاء و صفیا
 متر لزل نشوی و اگر شنیده شود از مطاهر جامع انی
 انا الله حق است و ربی در آن نیست چنانچه کبریات
 شد که بطور و صفات و اسمای ایشان ظهور الله و اسم
 و صفه الله در ارض ظاهر نیست که میفرماید و ما رب
 ادرمیت و لکن الله رمی و همچنین ان الذین یابغونک
 انما یابغون الله و اگر نغمه انی رسول الله براند این نیز

صحیح است شکی در آن نه چنانچه میفرماید ما کان محمد ابا
 احد من رجا لکم و لکن رسول الله و در ان مقام همه بر سلسله تزد
 ان سلطان حقیقی و کینونت ازلی و اگر جمیع ندای انا خاتم
 النبیین برارند انهم حق است و شبهه را راهی نه و سبلی
 نه زیرا که جمیع حکم کذاست و یک نفس و یک روح و یک حسب
 و یک امر دارند و همه مظهر بدایت و ختمیت و اولیت و
 آخریت و ظاهرت و باطنیت ان روح الارواح حقیقی
 و سادج السواج از لیسند و همچنین اگر بفرمایند نحن عباد الله
 این نیز ثابت و ظاهرت است چنانچه بطاهر دشتی رتبه عبودیت
 ظاهر شده اند احدی را یاری آن نه که بآن نخواهد بود
 در امکان ظاهر شود نیست که از ان جواهر وجود در مقام
 استغراق در بکار قدس صمدی و ارتقاء بمعارج معانی
 سلطان حقیقی اذکار ربوبیه و الوهیه ظاهر شد اگر درست
 ملاحظه شود در همین رتبه شهادت نیستی و فناء در خود مشاهد
 نموده اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا

خود را محسوس و صرف دانسته اند و ذکر خود را در انشا
 شرک شمرده اند زیرا که مطلق ذکر در انقیام دلیل هستی و
 وجود است و این نزد واصلان پس خطا چه جای آنکه ذکر
 غیر شود و قلب و لسان و دل و جان بغیر ذکر جانان مشغول
 کرد و و یا چشم غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش بغیر نغمه
 او شنود و یا رجل و ر غیر سبیل او مشی نماید در این زمان
 نسیه الله و زیده و روح الله احاطه نموده و قلم از حرکت
 ممنوع و لسان از زبان مقطوع گشته باری نظر بایست
 ذکر ربوبیت و مثال ذلک از ایشان ظاهر شده و در مقام
 رسالت اظهار رسالت فرمودند و همچنین در هر مقام
 با قضای آن ذکر می فرمودند و همه را نسبت بخود دادند
 از عالم امر الی عالم خلق و از عالم ربوبیه الی عالم علییه
 که آنچه بفرمایند و هر چه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و
 نبوت و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت همه
 حق است و شبهه در آن نیست پس باید تفکر در این جایگاه

که استدلال شده نمود و دیگر از اختلافات اقوال مظاه
 غیبیه و مطالع قدسیه احد را اضطراب و ترلز است
 نه باری در کلمات شمس حقیقت باید تفکر نمود و اگر آدم
 نشد باید از واقعین مخازن علم سوال شود تا بیان فرمایند
 و رفع اشکال نمایند که بعضی ناقص خود کلمات قدسیه را
 تفسیر نمایند و چون مطابق نفس و هوای خود نیابند بنای رده
 و اعتراض گذارند چنانچه الیوم علما و فقهائى عصر که برسند
 علم و فضل نشسته اند و جل را علم نام گذاشته اند و ظلم
 عدل نامیده اند اگر مجهولات خاطر خود را از شمس حقیقی
 سوال نمایند و جواب موافق آنچه فهمیده و یا از کتاب
 مثل خود ادراک نموده اند نشنوند البته نفی علم از آن محد
 وضع علم نمایند چنانچه در هر زمانی این واقعه مثل اینکه مذکور
 شد و سوال از ابله که از سید وجود نمودند و حضرت
 بامر الهی جواب فرمود که هی موقت للناس بعد از امتحان
 نفی علم از آن حضرت نمودند و همچنین در آیه روح که میفرماید

و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر رقی و چون این
 جواب مذکور شد کل فریاد و او یلایا بر آوردند که جابر علیه
 السلام فرمود روح چه چیز است خود را عالم علم لدنی میداند و ایوم
 چون علمای عصر با اسم آنحضرت مفتخرند و آبای خود را
 مذعن دیده اند لهذا تقلید حکمش را قبول دارند چنانچه آن
 انصاف باشد و ایوم در جواب امثال انیسال چنین جواب
 شنوند البته رد نمایند و اعتراض کنند و همان سخنهای
 قبل را اعاده نمایند چنانچه نمودند با اینکه آن جواب هر چه
 مقتضی است از کل این علمهای مجبوله و منتریند از جمیع این
 کلمات محدوده و متعالیند از ادراک هر مدرکی کل این
 علوم نزد آن علم کذب صرفست و جمیع این ادراکات
 افک محض بلکه هر چه از آن معادن حکمت الهی و مخازن
 علم صدفی ظاهر میشود علم بیان است و احسن نقطه کمر آینه
 دلیل بر آن و احسن نور نقظه الله فی قلب من یشاء ثبت
 این بیان باری چون معنی علم را ادراک ننموده اند و کما

مجهوله خود را که ناشی از مغایر سیر جعل شده اسم از اعلم
 گذشته بر مبدی علوم وارد آورده اند آنچه دیده اند و
 شنیده اند مثلاً در کتاب یکی از عباد که مشهور بعلم و فضیلت
 و خود را از صناید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را
 رد و ست نموده چنانچه در همه جای از کتاب او تلویح
 و تصریح باشد و است و این بنده چون ذکر او را بسا
 شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه
 نمایم سر حد این بنده اقبال ملاحظه کلمات غیر مذکور
 و ندارم و لیکن چون جمعی از احوال ایشان سوال نموده و
 مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب
 ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت
 داده شود ماری کتب عربیه او بدست نیفتاد تا آنکه شخصی
 روزی ذکر نمود که کتابی از ایشان که مستحق بارشاد و اعوام
 در این بلد یافت میشود اگر چه از این اسم را نیکو و خوا
 بهستشام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده

و جمیع مراتب او فی تحقیق از همین اسم کتاب معلوم
و مبرهن شد که در سبیل نفس و هوای ساکنند و در تیره جلی و
ساکن کو یا حدیث مشهور را فراموش نموده اند که میفرمایند
العلم تمام العلوم والقدرة والعزة تمام الخلق با وجود
این کتاب را طلب نموده چند روز معهود و نزدیکه بود
و گویند و مرتبه در او ملاحظه شد از قصاص مرتبه ثانی جانی
بدست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود ملاحظه شد
که قریب بیست علم او ازید شرط معرفت معراج نوشته شد
و همچو استفاده شد که اگر نفسی این علوم را درست ادراک
نموده باشد معرفت این امر عالی متعالی فائز نگردد و در
جمله علوم علم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را در کور نموده
و ادراک این علوم فایده نمروده را شرط ادراک
علوم باقیمه قدسیه شمرده سبحانه الله باین ادراک
اعتراضات و تمثبات که بسیار کل علم نامتناهی الهی و ارذو
فهم ما قال متختم داری کسانی را که حق گردانین حضرت

به فم طبق و یکفر از اهل بصیرت و دانش و صاحبان علوم
 و عقول لطیف این مخرافات نشده با اینکه بر هر صاحب
 بصیرتی واضح و هویدا است که چگونه علمها لم یزل مردود
 حق بوده و هست و چگونه علوم میگردند و است نزد علمای
 حقیقی ادراک آن شرط ادراک معارج معراج میشود با اینکه
 صاحب معراج سفر فی از این علوم محدود و محدود به محل
 نرسیده و قلب غیران سید لولا که از جمیع این اشارات
 متعذر و منزّه بوده چه خوب میگوید جمله ادراکات
 بر خرمای لنگ حق سوار باد پران چون خدنگ
 و اندر هر کس نخواهد شر معراج را ادراک نماید و ماضی
 از عرفان این بحر بنوشد اگر هم این علوم نزد او باشد
 یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد
 البته باید پاک و منزّه نماید تا سر این امر در مرآت قلب او
 تجلی نماید و الیوم شمعستان بحر علوم صمدانی و ساکنان ملک
 حکمت ربانی مرد را از تحصیل این علوم نهی میفرماید

و صد و نیرشان بجه الله منزله از این اشارات است و
 مقدس از این حجابات حجاب اکبر را که میفرماید اعلم بحجاب
 الاکبر بنا بر محبت یا رسول ختم و خیمه دیگر بر شمس ختم و باین
 افتخار میسما مییم که انکساره تسبیحات جلال را بنابر جمال محبت
 سوختیم و غیر مقصود در قلب و دل جا ندادیم نه بصلی جز
 علم با و تمسکیم و نه معلومی جز تجلی او را و نقشش بری
 بسیار تجتهدم در این بیانات ندیدم مگر انیکه بنحو ابر
 بر مردم برساند که جمیع این علوم نزد ایشان است
 با وجود اینکه قسم بخند انیمی از ریاض علم الهی شنیده
 و بر حرفی از اسرار حکمت ربانی اطلاع نیافته بلکه
 معنی علم گفته شود بسته مضطرب شود و جمل وجود او منهد
 گردد با وجود این احوال خفیه فی معنی چه دعویهای نمی
 از حد نموده سبحان الله چه قدر متعجبم از مردمیکه با و گردان
 و تابع چنین شخصی گشته اند برابر قناعت نموده و حق
 حسته اند و از رب الارباب معروض گشته اند و از نشانه

میل و جمال کل نجیب زراغ و جمال کل غ قناعت نموده
 و دیگر چه چیزها ملاحظه شد از کلمات مجعوله این کتاب فی الحقیقه
 حیفاست که قلم تحریر و ذکر انطال لب مشغول شود و یا اوقاف
 مصروف بان گردد و لیکن اگر محکی یافت میشد حق از باطل
 نور از ظلمت و شمس از ظل معلوم میاید از جمله علوم میکه این
 مدتی مان شده صنعت کیمیا است بسیار طالبیم که سطلاتی
 و یا نفسی که مقدر باشد ظهور این علم را از عالم لفظ بعالم
 و از قول بفعل از ایشان طلب نماید و این بی علم فانی
 بهم که دعوی این گونه علوم نموده و بلکه کون این علوم و فیه
 انرا علت علم و جعل نمیدانم با انمرد در چنین فخره قیام نمائیم
 تا صدق و کذب معلوم شود و لیکن چه فائده از ناس
 ان زمان جز زخم سنان بدیده ام و غیر سم قاتل حسیری
 پخشیده ام بسنوزا شریک بر گردن باقی است و هنوز
 علام حفا از تمام بدن ظاهر و در مراتب علم و جعل و
 عرفان و ایقان او در کتابیکه ترک نشد از ان امری که

شده است که میفرماید آن شجره الزقوم طعام الایم و بعد
 بیانات دیگر میفرماید تا اینک گفتی میشود باین ذکر ذوق تنگ
 انت العزیز الکریم ملقت شوی که چه واضح و صریح وصف
 او در کتاب حکم مذکور شده و این شخص هم خود را در کتاب
 خود از بابت خفص خاج عبد ایشم ذکر نموده ایشم فی الکتاب
 و غیرین لایسم و کریم فی الایسم تفکر در آیه مبارکه
 نموده تا مضی و لا رطب و لا یابس الای فی کتاب حسین
 درست در لوح قلب ثبت شود با وجود این جمعی معتقد او
 شده و از موسی علم و عدل احواض نموده بسیاری بخل
 حیه اند و از شمس معانی که در سماء لایزال الی الی شرق
 معرض گشته اند و کان لم یکن انگاشته اند باری ای برادر
 من لای علم ربانی جز از معدن الی بدست نیاید و راجحه یک
 مصنوعی جز از کله از حقیقی است شام نشود و کلهای علوم
 احدیه جز از مدینه قلوب صافیة نرود و البسله لطیف
 یخرج نباته باذن ربّه و الذی یخشی لا یخرج الا نکدا و چون

مفهوم گشت که تعقیبات و رقاه هیویه را احصای درک
 نماید الا ایش لهند ابر بر نفسی لازم و واجب است
 که مشکلات مسائل الهیه و مضللات اشارات مطالع حدیث
 بر صاحبان افقه منسیره و طالان اسرار احدیه
 عرضه دارد تا بتائیدات ربانی و افاضات الهی حل
 مسائل شود نه بتائیدات علوم کتابی فاسیلوا
 اهل الذکر ان کنستم لا تعلمون و لیکن ای برادر من شخص
 بخاطر که اراده نمود قدم طلب سلوک در سبیل حق
 سلطان قدم گذارد باید و بدایت امر قلب را که
 محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از
 جمع عبارات ثمره علوم کتابی و اشارات مظاہر
 شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود
 و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و لطیف
 نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقو
 شحیه و صور ظلمیه مقدس گرداند و تقسیمیه آثار حب و

و بغض در قلب نماند که مباد آن حب او را بجنتی میل
 میل دهد و یا بغض او را از جنتی منع نماید خاسته الیوم کثری
 باین دو وجه از وجه باقی و حضرت معانی باز مانده
 و فی شبان در صحرای ضلالت و سیاهان میگردید
 در کل جن توکل بجای نماند و از خلق اعراض کند و از کجا
 تراب منقطع شود و بکشد و بر لب الارباب در بند
 و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افکار و استسکبار
 از لوح قلب بشوید و بصبر و صطبار دل بند و صحت
 شعار خود نماید و از تکلم بفایده استراحت کند زبان
 ناریست افشوده و کثرت بیان سمی است بپاک کننده
 نار ظاهری اجساد را محرق نماید و نار لسان ارواح و
 بکدازد اثران نار با عتی فانی شود و اثر این نار بقرنی
 ماند و غیبت رضالت شهر و بان عرصه هرگز قدم
 نگذارد زیر غیبت سراج منیر قلب را خاموش
 و حیات دل را بمیراند بقیل فانی باشد و از طلب کثیر فارغ

مصاحبت منقطعین را غنیمت شمار و غلت از مشکین
و مشکین را غنیمت شمار و در اسباب کار مشغول شود
و تمام غنیمت را قدر در طلب آن نگار گوشت غفلت را
بنار حب و ذکر بسوزاند و از ماسوی آتش چون برق در گذر
و بر بی نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان
درین ندارد در رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد بان
و اهل بیان و از جانان جان درین ندارد و از نباتات
خلق از حق استر از بخود و آنچه برای خود نمی پسندد
برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند و از خاطمان
در کمال استیلا در گذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان
قلم غفور کشد و بجهتارش شکر و زیر احسن خاتمه جهشت
ای بسا عاصی که در حین موت بجهت ایمان موفق شود
و خمس تقاضا شد و بلا اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن
که در وقت ارتقای روح تعقیب شود و ما نفل درگاه
نیز آن مقربا به باری مقصود از خیر جمیع این بیانات متعینند

و اشارات محکمہ ان است کہ سالک و طالب باید
 خدا را فنا و اند و غیر محسوب و راسخ و هم شمرد و این سیر
 از صفات عالین و حجتہ رو حائنین است کہ در شرائط
 مجاہدین و مشی سالکین در مناجاج عظم الیقین ذکر یافت و
 بعد از تحقق این مقامات برای سالک فارغ و طالب صافی
 لفظ مجاہد و بارہ او صادق میساید و چون بحمل الذی
 جامد و آئینہ مؤتید شد البتہ بشارت لہم تہنیم ببلد
 مستبشر خواهد شد و چون سراج طلب و مجاہدہ و ذوق
 و شوق و عشق و ولہ و جذب و حب و قلب روشن شد
 و نیم محبت از سطر احدیہ و زید ظلمت ضلالت شکاہ
 ریب زایل شود و انوار علم و یقین ہمہ ارکان وجود
 احاطہ نماید در ان جان بشیر معنوی بشارت روحانی
 از مدینہ الہی چون صبح صادق طالع شود و قلب نفس
 روح را بصور معرفت از نوم غفلت بدار نماید غایب
 و تائیدات روح القدس صدفانی حیات تازہ جدید

مزدول دارد و شبیکه خود را صاحب چشم جدید و کوش
 بدیع و قلب و خوا و تازه می بیند و رجوع بایات و
 افاقه و خیالات مستوره انفسیه نمینماید و بعین الله بدیه
 در همه ذرات باطنی مفتوح مشاهده نماید برای وصول
 براتب عین الیقین و حق الیقین و نور الیقین و در جمیع
 اشیا را بر اثر تجلی وحدانیه و آثار ظهور وحدانیه ملاحظه
 کند قسم بخدا که اگر سالک سبیل هدی و طالب معراج
 تقی با تمیض و بند اعلی و اصل گردد در آنکه حق را از غیرش
 بعد استشراق نماید و صبح نورانی بدایت را از شرق
 کل شئی ادراک کند و بر ذره و هر شئی او را دلالت
 بر محبوب و مطلوب نماید و چنان متمیز شود که حق را از باطن
 چون شمس از ظل فرق گذارد و مشلا اگر نسیم حق از مشرق
 ابداع وزد و او در مغرب خضرا ع باشد البته استشراق
 کند و همچنین جمیع آثار حق را از کلمات بدیه و اعمال
 منبیه و افعال لمیه از افعال و اعمال و آثار ماسوی

بسیار و در چنانچه اهل لؤلؤ لؤلؤ را از حجر و انسان بیخ
 از خریف و حرارت را از برودت و دماغ جان چو
 از زکام کون و امکان پاک شد البته رانجه خان را از
 منازل بعیده باید و از اثران را که بمصر القیان حضرت
 نشان وارد شود و بدایع حکمت حضرت سجانی را در آن
 شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار
 ورقه شجره اعذیه استماع نماید و از ترابان مدینه
 تسبیح و تقدیس رب الارباب بکوشش ظاهر و باطن شود
 و اسرار رجوع و ایاب را بچشم سرطاحه فرماید چه کند
 نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که بامر
 سلطان اسما و صفات در آن مدینه مقدر شده بی با
 رفع عطش نماید و بی نار حرارت محبت آتیه بفرماید و هر
 گیاهی حکمت بالغه معنوی ستوار است و بر شاخسار هر
 هزار بلبل ناطقه در جذب و شور از لاله های بدیش سرنما
 موسوی ظاهر و از نفحات قدسیه اش نفخه روح القدس

عیوی با هر بی ذبب غنا بخشد و بی قنای عطا فرماید
 در هر و رفتش نعمی مکنون و در هر غنای اش صد هزار
 حکمت مخزون و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ماسوی
 خیانتان بدین راه گیرند که انی از ان منفک نشوند
 و لای قطعی را از سبیل نخل شنوند و بر این واضح را
 از جمال گل و نوای طبل احسن نمایند و این مدینه در اس
 هزار سنه او از یاد او اقل تجدید شود و ترین یابد پس ی
 حبیب من باید عهدی نمود تا بان مدینه و اصل شویم و بخت
 الهیه و تقیقات ربانیه کشف سجات جلال نمایم تا
 باستقامت تمام جان پرورده را در ره محبوب تازه
 نشانماییم و صد سزار عجز و نیاز از ایم تا بان فوز فارز
 شویم و ان مدینه کتب الهیه است و در هر عهدی مثلاً در
 عهد موسی تورات بود و در زمن عیسی انجیل و در عهد محمد
 رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد من بی خبر
 کتاب است و که رجوع کل کتب بان است و همین است بر

جمیع کتب و در این بدن اوراق مقدرات و نعم باقیه
 مقرر غذای روحانی بخشید و نعمت قدمانی چنانکه برای تجرید
 نعمت توحید عطا فرماید بی نصیب از انصیب کرم نماید و
 اوارگان صحرای جبل را کاس علم غایت کند و هدایت
 و عنایت و علم و معرفت و ایمان و ایتیان کل من فی
 السموات و الارض در این بدن کنون و مخزون گشته مثل
 فرقان از برای است رسول حکم بوده که در زمان او
 بر نفسی داخل و شد از رمی شیاطین و سرخ مخالفین
 طغونات مجتبه و اشارات شرکیه محفوظ ماند و همچنین
 مرزوق شد بقوا که طیبه احسویه و ثمار علم شجره الیه و از
 انفسار تا غیر اس معرفت نوشید و خمر اسرار
 توحید و تفرید چشید چنانچه جمیع مایحتاج آن است در حکام
 دین و شریعت سید المرسلین در آن رضوان مسبین چون
 و معین گشته و آن است محبت باقیه برای ایش بعد از
 نقطه فرقان زیرا مسلم است حکم آن و تحقق الوقوع است

امران و جمیع مأمور با تباع ان بوده اند تا ظهور بد
 در سنه ستن و انت که طالبان را برضوان وصال میر
 و مجاهدان و مهاجران را بر ادا ق قرب فائز فرماید
 پسلی است محکم و حجتی است اعظم و غیر انرا از روایات
 و کتب و احادیث این فخریه زیر احادیث و صاحبان
 حدیث وجود و قولشان بحکم کتاب ثابت و محقق شده
 و دیگر آنکه در احادیث اختلاف بسیار است و شبهه
 بسیار خا نچه نقطه فرقان در اخر امر فرمودند که انی تاک
 فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی باینکه احادیث بسیا
 از منبع رسالت و معدن هدایت نازل شده بود با وجود
 این جز ذکر کتاب چیری فرمودند و انرا سبب اعظم
 و دلیل اقوم برای طالبان مقرر فرمودند که مادی عباد
 باشد تا يوم معاد حال بحشم انصاف و قلب ظاهر
 و نفس زکیه ملاحظه فرمایند که در کتاب خدا که مسلم بن
 طرفین است از عامه و خاصه چرا حجت برای معرفت

عباد و قرار فرموده باید بنده و شما و کل من علی
 الارض بوزان تنگ بسته حق را از باطل و ضلالت
 از هدایت تمیز و بهم و فرق گذاریم زیرا که تحت منخر شد
 بدو یکی کتاب و دیگر عترت عترت که از میان رفته
 نس منخر شد بکتاب و اول کتاب میفرماید اللهم
 الکتاب لاریب فیهِ هدی للمتقین در عروق مقطوعه و
 سدریه سوره سوره و لسانی احدیه در حد فیه
 مخزون شده که این مقام مجال ذکر آن نه و لیکن بر حسب
 ظاهر مقصود خود انخرفت است که با و خطاب میفرماید
 یا محمد این کتاب منزل از سماء احدیه نیست ربی و
 شکی در آن هدایتی است برای پرستگار آن لایحه فرمای
 که بهین فرمان را مقرر و مقدر فرموده برای هدایت
 کل من فی السموات و الارض و بنفسه ان ذات احدیه
 و غیب هویت شهادت داده بر آنکه شک و شبهه در آن
 نیست که مادی عباد است الی یوم محاد آیا انصاف

است نقل اعظم را که خدا شهادت بر حقیقت آن داده
 حکم بر حقیقت آن فرموده این عباد در آن شک نمایند
 و یا شبهه کنند و یا امری را که او سبب هدایت و وصول
 معارج معرفت قرار فرموده از آن اعراض نمایند و
 دیگر طلب نمایند و یا بحرف مزخرف ناس تشکیک نمایند
 که فلان چنین گفته و فلان این ظاهر نشده و حال آنکه اگر
 امری و یا احدی غیر کتاب الهی علت و دلیل برای
 هدایت خلق بود البته درایه مذکور میشد باری باید از
 امر مبهم الهی و از تقدیر مقتدر صمدانی که درایه ذکر گفت
 تجاوز ننماییم و کتب بدیعه را مصدق شویم چه اگر تصدیق
 این کتب را ننماییم تصدیق این ایه مبارکه نشده چنانچه این
 واضحست که هر کس تصدیق فرقان ننمود فی الحقیقه
 مصدق کتب قبل از فرقان هم نبوده و این معانی از
 ظاهر ایستها میشود و اگر معانی مستوره آن ذکر
 شود و اسرار مکنونه آن بیان گردد البته زمان بجا

نرساند و کون محل نماید و کان الله علی ما قول شهیدا و
 همچنین در جای دیگر میفرماید و ان کنستم فی ریب مما نزلنا
 علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله و ادعوا شهدائکم من دون
 الله ان کنستم صادقین که ترجمه ظاهر ان نیست اگر
 بودید شما در شک و شبهه در آنچه ما نازل فرمودیم بر عبد خود
 محمد پس بیارید سوره بمثل این سوره نازل و بخوانید شهدای
 خود را یعنی علمای خود را تا احانت نمایند شما را در آن
 سوره اگر هستید راست کویان حال ملاحظه فرمائید چه
 مقدار عظیم است شأن آیات و بزرگست قدر ان که
 حجت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و شیت
 نافذ را بان ختم فرموده و هیچ شی را ان سلطان
 احدیه در اظهار حجت خود بان شریک نفرموده چه می
 جحج و دلائل آیات نمیزند شمس است و سوائی ان نمیزند
 نجوم و ان است حجت باقیه و برهان ثابت و نور مضمینی
 از جانب سلطان حقیقی در میان عباد هیچ فضلی بان

نرسد و هیچ امری بران سبقت نگیرد که نزد الهی است
 و محزون اسرار احدیه و انت خیط محکم و جبل مستحکم و
 عروة وثقی و نور لایطفی شریقه معارف الهیه از ان در
 جویانست و نار حکمت بالغه تصدیه از ان در فوران
 این نار است که در یکجین دو اثر از ان ظاهر است در
 مقبلین حرارت حب احداث نماید و در مبغضین برود
 غفلت آوردی رفیق باید از امر الهی نگذریم و بآنچه حجت
 خود قرار فرموده راضی شویم و سرسپهر خلاصه حجت
 بران این آیه منزله اعظم از ان است که این علیل توان
 اقامه دلیل نماید و الله یقول الحق و هو بیدی السبیل
 و هو القاهر فوق عباده و هو العزيز الجبیل همچنین
 میفرماید تلك ايات الله نتلوها عليك بالحق
 فجاءی حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون میفرماید انیت
 آیات منزله از شما، هو یه میخوانیم بر شما پس بگردم
 سخن بعد از ظهور حق و نزول آیات او ایمان میاورد

اگر طویح این آیه را گفت شوی منفی که هرگز منبری اکبر
 نبیا نبوده و حتی هم اکبر و اعظم از آیات منزله در
 ارض ظاهر نشده بلکه اعظم ازین حجت حجتی ممکن نه آیت
 آثار ربوبیت و در جای دیگر میفرماید و لیل لکل افک
 یسمع آیات الله تلی علیه ثم یصیر تمکیرا کان لهم سمع فشرع
 بعذاب الیم یعنی دای برافک کننده کار که میشود آیات
 منزله از شما نیست الهیه را که خوانده میشود بر او پس
 استکبار نماید که گویا نشیده اثر پس بشارت دهد او را
 بعد از آنکه در دنیاک اشارت بهین آیه کل من فی السموات
 و الارض الکفایت میکند لو کان الناس فی آیاتهم
 یعرفون چنانچه الیوم میشود که اگر از آیات الهیه قوت
 شود احدی اعتقاد دارد که گویا است ترین امر تا نزدشان
 آیات الهیه است و حال آنکه اعظم از آیات امری نبوده
 و نخواهد بود که بگویند ایشان ای بخیران میگویند آنچه را قبل
 پیران شما گفته اگر ایشان قری از شجره اعراض خود چنان

شما هم خواهید دید و عفتیب با آبای خود در نماز مقرر خواهند
 یافت فالناز شود و هم نفس شوی الظالمین و در جای دیگر میفرماید
 و اذا علم من ایتنا شینا اتحدنا هر نو اولک لحلم عذاب
 مین یعنی در وقتیکه عالم شود از آیات مایشی را از خدا میگیرد
 انرا از روی استهزا برای ایشان است عذابی خواهند خورد
 از جمله استهزا این بود که میگفتند مجهزة دیگر ظاهر نما و بر نما
 دیگر بیاوران یکی فاسطط علینا کفامن السما میگفت و دیگر
 ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء
 مذکور میشد مثل یهودان عهد موسی که تبدیل نموند
 ماده سمانیه را با شمای خبیثه سیر و پیازان قوم هم طلب
 تبدیل مینمودند آیات منزله را الطوفانات نجسه کشفه چنانچه
 ایوم مشاده میشود که ماده معنویه از سماء رحمت الهیه و
 غلام مکرمت سجانیه نازل است و بحر حیوان در رضوان
 بخان بامر خالق کن فلکان در موج و جبریان و جمیع
 کلاب بر اجساد میده مجتمع آمده اند ویر که شور که طح اجاج است

قانع گشته اند بجان آنکه کمال تحیر حاصل است از عبادیکه
 بعد از ارتقا اعلام مدلول طلب و لیل بنمایند و بعد از ظهور
 شمس معلوم با اشارات علم متک جسته اند مثل آنست که
 از آفتاب در اثبات نور او حجت طلبند و یا از باران نیان
 در اثبات فیضش بر مان جویند حجت آفتاب نور او است
 که اشراق نموده و عالم را سیر گرفته و بر مان نیان جو
 اوست که عالم را بر دای جدید تازه سیر نموده و بلی کو
 از آفتاب جز گرمی حاصلی نداند و ارض جز از رحمت نیان
 فضلی احسان نماید عجب نبود که از قرآن نصیبی نیست جز
 نقی که از غور شید جز گرمی نیابد چشم ناپنا و در جای
 دیگر میفرماید و اذ اتلی علیهم آیاتنا بینات ما کان حجتهم الا
 ان قالوا انما ابائنا ان نستلم صادقین یعنی در وقتیکه
 تفاوت کرده میشود بر ایشان آیات ما نیست حجت ایشان
 مگر آنکه بگویند بسیار درید پر دای ما را اگر بتدریج استخوان
 مشاهد و نما که چه عجیب بران رحمتها می کاظمه واسعه میگردند

بیانی که حرفی از ان اعظم است از خلق سموات و ارض
 و مردگان وادی نفس و هوای را بر فوج ایمان زنده
 میفرماید استهزا نمیدهند و میفستند پرمای ما را از قبر
 مرون آراین بود اعراض و استکبار قوم و هر کدام از
 این آیات برای کل من علی الارض حجتی است محکم و
 برانست معظم که جمیع ارض را کفایت میکند لوانتم فی
 آیات الله متفکرون و در همین آیه مذکوره لئالی اسرار
 مکنون است اگر فی الجمله در وی یافت شود و امیر
 کوشش بحرهای مغرب عبادند بید که میکونید گنا
 و آیات از برای عوام حجت نمیشود زیرا که غنی فهمند و ا
 نمیکند بآنکه این قرآن حجت است بر شرق و غرب
 عالم اگر قوه ادراک آن در مردم نبود چگونه حجت بر
 کل واقع میشد از این تسرار بر معرفت الهیه هم نفسی محکف
 نیست و لازم نه زیرا که عرفان او اعظم از عرفان کتاب
 اوست و عوام مستعد ادراک آن ندارند باری آن

سخن بغایت لغو و غیر مقبولست همه از روی کبر و غرور
 گفته میشود که مردم از ریاض رضای الهی دور کنند و زمان
 آنها را محکم حفظ نمایند تا اینکه نزد حق این عوام از علمای
 ایشان که از حق اعراض نموده اند بغایت مقبولتر و سنیتر
 ترند و فهم کلمات البیه و درک بیانات حقایق معنویه
 و خلی بعلوم ظاهری ندارند و این منوط بصغای قلب و کبریه
 نفوس و فراغت روح است چنانچه حال عبادی چه بود
 که حرفی از رسوم علم ندیده اند و بر رفرف علم جاسند و
 حجاب فیض الهی ریاض قلوبشان بجله های حکمت و لایک
 معرفت ترین یافته فطوبی للخاصین من انوار یوم عظیم
 و همچنین میفرماید و الذین کفرو ابایات الله و لقائه اولئک
 یسوا من رحمتی و اولئک لهم عذاب الیم و همچنین میفرماید
 و یقولون اننا لئنا کوا التناثا و مجنون مضمون این
 آیه و اخفست مشاهده فرماید که بعد از نزول آیات
 چه میگفتند ایما را ترک کنند ایم خدا یان خود را برای شایسته

همچون آنحضرت اشاعه میسازند و آیات الهیه تخریر میسازند
 و میقتضای این کلمات اساطیر اولین است یعنی تکلماتیست که قبل گفته
 شده و محمد انکلمات را ترکیب نمود و میگوید از خداست
 خانه الیوم بمثل چهار شنبه و باید که نسبت باین بر میدهند
 بگویند که اینکلمات را با کلمات قبل ترکیب نموده یا کلماتیست معطوف
 قد کرم و صغر شانهم و حدیم نیست که بعد از این انکار ما و حضرت
 که مذکور شد گفتند بعد از موسی و عیسی بواسطه کتب نباید نبی
 متقل که ناخ شریعت تا مبعوث شود و باید شخصی باید که مکمل نبوت
 قبل باشد این آیه مبارکه که مشعر بر جمیع مطالب الهیه و بدل بر خدا
 انقطاع فیوضات رحمانه است تا زلزلد و لقد جاکم یوسف من
 قبل بالنبیات فمارلتم فی شک ما جاکم به حتی اذا هلك قلمن
 بعث الله من بعده رسولا کذاک فضل الله من هو سرف تر
 و تحقیق آمد شمارا یوسف از پیش ما بعثه پس مبعوث بود و
 در شک از آنکه آمد شمارا یان تا چون هلاک شد گفتید
 مبعوث نمیکرد اند خدا بعد از او رسولی را بجهنمین بعد از

میکند خدا کسی را که او ست اسراف کند و شک
 آورنده برورد کار خود پس از این ایاد را که فرمائید
 و قضین کنید که در هر عصر اهم آن محسب باید از کتاب تسک
 جسته از اینگونه حرفهای مزخرف میگفته که دیگر نبی نباشد
 در ابد ارج بسیار مثل آنکه ایة انجیل را که مذکور شده است
 آن است لال بان نمودند که هرگز حکم انجیل بر تفع نمیشود و
 پیغمبری مستقل مبعوث نکرد و الا برای اثبات شریعت انجیل
 و اکثری از علل مبتلا باین مرض روحی شده اند چنانچه
 فرقا را می بینی که چگونه مثل امم قبل مذکور خاتم النبیین
 محبت گشته اند با اینکه خود اقرارند بر آنکه ما لعلم تا و لیه
 لا اله الا الله و الرائحون فی العلم بعد که راسخ در علوم و احوال
 و نفسها و ذاتها و جوهر تابان میفرماید که قدری محض
 هوای ایشان واقع میشود نیست که میشود که چه میکنند
 و چه میکنند و نیست اینها مکر از رؤسای ناس در دین
 یعنی آنکه الهی بخیر و ی خد بخورده اند و بغیر ذریب

ندی نیامده اند و بحیات علم محجب گشته اند و بضایات
 آن گمراه شده اند چنانچه بتصریح تمام رب الامام میفرماید
 افراسیت من اتخذ الله هوذا واصل الله علی علم و ختم علی سمعه
 و قسبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یسید من بعد الله
 افلا تذکرون یعنی ای دیدی آن غافل را که گرفت خدا
 خود خواستهای نفس خود را و اضلال کرد او را خدا بر علی
 و مهر نهاد بر گوشش و دلش و کرد اندر چشمش پرده پس
 که بدایت میکند او را از بعد خدا ایامندنی گیرد و در
 معنی و اصله الله علی علم اگر چه در ظاهر است که ذکر شده
 و بسکن نزد این فانی مقصود از این علمای عصرند که احوال
 از جمال حق نمودند و معلوم خود که از نفس و هوئی ناشی
 گشته متمسک شده بر نبأ الهی و امر او احتجاج نمودند
 قل هو نبأ عظیم انتم عنه معرضون و همچنین میفرماید
 و اذا نزل علی عیسیٰ اماتنا بیات قالوا اما نراه حل یرید ان
 یصده کم عما کان یعبداکم و قالوا اما نراه الا انک متخفون

و الحق بگوید و چون خوانده شود بر ایشان یعنی بر آن کفر
 فخره ایات قدسیه احدیه گویند آن شرکان از حق بجز این
 نیست این رسول پروردگار مکرر و یک میخواند منع کنند
 شمار از آنچه که هر ستمند از آنرا بد را می شناسد و دیگر گفتند
 نیست این مکر کذب و افرا کرده شد پیشوای قدس الهی
 و نوای خوش صدائی را که چگونه در توحیح انداز فرمود
 مکرزین ایات را و بیزاری بسته منکرین کلمات قدسیه
 و بعد ناس الا حظه فرماید از کوه تر قریب و اعراض و
 استنجا را و آنرا برابر انجمن قدس با آنکه آن جوهر
 لطف و کرم بیباکل عدم را بر صدمه قدم هدایت میفرمود
 و آن فقیران حقیقی را بشریعه قدسیه خدا و لالت می نمود
 مع ذلک بعضی می گفتند آنمرد نیست افرا گشته و بر
 پروردگار عالمیان و بعضی می گفتند این منع کننده است
 ناس را از شریعه دین و ایمان و برخی نسبت جنون
 میدادند و امثال ذلک چنانچه الیوم مشاهده میکنید

چه سخنهای لغو که بان جوهر بقا گفته اند و چه نسبتها و خطاهای
 که بان منسج و معدن عصمت داده اند باینکه در کتاب
 الهی و لوح قدس صمدانی در جمیع اوراق و کلمات
 انداز فرموده مکتوبین و معروضین آیات منزله را و باین
 فرموده مقلدین انرا با وجود این چه قدر اعتراضات که بر
 آیات منزله از سموات قدسیه مدعیه نموده اند و حال
 آنکه چشم امکان چنین فضلی ندیده و قوه بسجع اکوان چنین
 غنائی نشنیده که آیات بشایع غیب نیسانی از غمام
 رحمت رحمانی جاری و نازل شود چه که انبسیای
 اولوالعزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون
 شمس و ارض و لایح است متعجب شدند هر کدام کتابی که در
 دست است و مشاهده شده و آیات آن احصا شده و
 از این غمام رحمت رحمانی اینقدر نازل شده که هنوز احصای
 احصا نموده چنانچه بیت مجله الان بدست میاید و
 مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار هم که تاراج

شده و بدست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده
 ای برادر باید چشم کشود و نقش کند نمود و طبعی بظاهر الهیه
 که شاید از مواعد و احوال کتاب بند گیریم و از نصایح
 مذکوره در الواح متنبه شویم اعراض بر منزل ایات
 نجیم امرش را بجان نسیم کنیم و حش را تمام جان
 درون قبول نایم و ندع شویم که شاید در فضایی
 وارد شویم و در شاطی فضل مسکن یابیم و آنجا
 لغفور رحیم و چنین بنفیر یابد قل یا ایل الکتب بل شفق
 منا الان امنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من
 قبل ان کشفکم فاسقون چه قدر و اخلاص مقتضی
 در این آیه و چه مبرهن است حجیت ایات منزله و این
 آیه در وقتی نازل شد که کفار با سلام اوست می نمودند
 و نسبت کفر میدادند چنانچه نسبت میدادند با صحابه
 انحضرت که بخدا کافر شده اید و با صحرای کذاب مومن
 و موقن گشته اید و در صدر اسلام که هنوز امر بر حسب

ظاہر قوت نداشت در هر مقام و مکان که دوست داشت
 آنحضرت را ملاقات مینمودند نهایت اذیت و زجر
 در جمیع سبب بر آن مقلدین الی الله محمول میشدند
 و اینوقت این آیه مبارکه از سماء احدیه نازل شد بر ما
 واضح و دلبری لایح و تعلیم فرمود اصحاب آنحضرت را
 که بگویند بکافران و شرکان که ایا اذیت میکنید ما را
 و ستم مینمایید و غلی از ما صادر نشد مگر آنکه ایمان آوردیم
 بخدا و بایاتیکه نازل شد بر ما از لسان محمد و همچنین ایا یک
 نازل شد بر بسیاری از قبل که مقصود نیست تفصیری می
 مگرداند ایاات جدیدیه بدیع الہیہ را که بر محمد نازل شد
 و ایاات قدیمیه که بر بسیاری قبل نازل شد جمیع را
 من عند الله دانستیم و تصدیق و اذعان نمودیم و این
 دلیل است که سلطان احدیه تعلیم فرموده عباد خود
 مع ذلک ایا جائز است این ایاات بدیعیه که احاطه فرمود
 شرق و غرب از ان معرض شوند و خود را از اهل ایمان

و یا آنکه مؤمن شوند منزل آیات را باین استدلال که خود
فرموده مقرین را از اهل ایمان محسوب نفر باید حاشا ثم
حاشا که مقیدین و مقرین آیات احدیه را از ابواب حجت
خود براند و متمسکین بحجت مثبت را تهدید نماید و اذ آنکه
مثبت الحق بایات و محقق الامر بکلماته و آنکه لیسوا مقتدر
المبین القسیر و همچنین میفرماید و لو ترانا علیک کتابا
فی قرطاس منسوخه باید هم لقال الذین کفرو ان هذا الا
سحر مبین و اکثری آیات فرقانیه مدلل و مشعر بر خطیب است
و این بنده اختصار نمودم باین آیات مذکوره و حال خطیب
فرماید که در جمیع کتاب جز آیات را که حجت قرآن خود
برای معرفت مظاہر جمال خود دیگر امری ذکر شده تا باین
تمت تک شوند و اعتراض نمایند بلکه در همه موارد برنگردن
آیات و استناده از کسند ان وعدہ نارفرمود اند چنانچه
معلوم شد حال اگر کسی بگوید که در آیات خطیب
و صحائف و مباحثات بی آنکه مع تسلیم اخذ نموده باشد

ایامی که دلیل میتوان اعتراض نمود و از این فیض کبر محروم
 شد و جواب چه خواهند گفت بعد از خروج روح از بدن
 ظلمانی ایام تنگ میشوند که بطلان حدیث تنگ هستیم و
 چون معنی از این اظهار نیست فایده اند از اظهار این
 نمودیم و از شرایع حق دور گشتیم ایام تنگید که از جمله
 علت اینکه بعضی از انبیاء اولو العزم بودند و تولد کائنات
 بود بر آنها و این مسلم است با وجود این چگونه جایز است
 که بر صاحب کتب که چندین مجلدات از او ظاهر شده
 بحر فحشای فلان مرد که از روی جهل بعضی کلمات برای
 القای شبهه در قلوب جمع نموده و شیطان عصر
 شده برای اغفال عباد و اضلال من فی السبیل
 پیروی نمایند و از خورشید فیض الهی بی بهره گردند
 و از همه این مراتب گذشته ایام از این نفس قدسی نفس
 رحمانی حشر از جویند و ادبار نمایند انهم بک تنگ
 جویند و بکدام وجه اقبال کنند علی و لکل وجهه هو تها

فقه بر نیاک استیلا فی دین المنهج ثم مش علی ما تختار
 لتفکک و هذا قول الحق و ما بعد الحق الا الضلال و از جمله
 اوله بر اثبات این امر که در عصر د و عصر که غیب بود
 در سبیل شریع ظاهر شد بعضی از مردمیکه معروف نبود
 و علاقه بدنیاه و حتی ندانسته اند بضایاتش نبوت نبوت
 و بانوار قدرت حسی میشدند و بقرائن و فائز میگشتند
 لهذا این بود که علما عصر غیبیای عهد استنرا می نمودند
 چنانچه از لسان آن مکرران میفرماید فقال الملأ الذین کفروا
 من قوم ما نرکب الا بشر امثلنا و ما نرکب الشیء الا
 الذین هم ارادنا بادی الرأی و ما نری کم علیا من فضل
 نظیر کاذبین اعتراض می نمودند و بان مظاہر قدسیه
 مکتبه که متابعت شما کرده مکرار ازل تا که اعتنائی
 نشان انها نیست و مقصودشان این بوده که علما و غنی
 و معارف قوم شما ایمان نیاورند و باین دلیل و
 امثال ان استدلال بر مطلقان من که الحق می نمودند

و اما در این طهور و طهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای ایشان
و فضلاء کمالین و فقهای بالین از کاس قرب و صفا
مرزوق شدند و بنیاد عظمی فائز گشتند و از کون و مکان
در سیل خانان گذشتند بعضی از اسامی آنها ذکر میشود که
شاید بسبب استقامت نفس مضطر به و نفوس عظمیه
شود از آنجمله جناب ملا حسین است که محل اشراق شمس ظهور
شدند لولاه ما استوی الله علی عرش رحمانیه و ما استعز
علی کرسی صیدانیه و جناب آقا سید محبی که وحید عصر
و فرید زمان خود بودند و ملا محمد علی زنجانی و ملا علی شیبانی
و ملا سعید بار فروشی و ملا نعمه الله مازندرانی و ملا یوسف
اردبیلی و ملا احمدی خونی و آقا سید حسین ترشیزی
و ملا احمدی کندی و برادر او ملا باقر و ملا عبدالحق بروجردی
و ملا علی برقانی و اشغال آنها که قریب چهار صد نفر بودند که
اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده جمیع آنها
حندی و مقروند عن گشتند برای انشمار شمس ظهور نقیته که

کبر

اکثری از مال و عیال گذشته و برضای ذی الجلال
 هستند و از سر جان بر روی جانان برخاسته و انفاق
 نمودند بحجج آنچه مرزوق گشته بود و بقتضای سینه‌ها
 محل تربای مخالفین گشت و سرانسان زینت سان
 مشرکین چنانچه از صحنه نماز مکرانکه از دم این ارواح مجرب
 اسامید و سیفی نماید مکرانکه بگرد نهادن مسموح گشت
 و دلیل بر صدق قولشان فعلشان بس ای شهادت این
 نفوس قدسیه که باین طریق جان در راه دوست دادند
 که همه عالم از ایشان دل و جان نشان میگیر گشتند کفایت
 نمیکند برای این عبادی که هستند و انکار بعضی عباد که در این
 بدر بعضی دادند و بکار بعضی تبدیل نمودند و کوشش
 قرب را بچشمه نای شور معاوضه کردند و بجز اخذ امور
 ناس مرادی بخویند چنانچه مشاهده میشود که کل بزخارف
 دنیا مشغول شده اند و از رتبت اعلی دور مانده حال
 انصاف و هدیه که شهادت اینها مقبول و مسموع است

که قولشان و فعلشان موافق و ظاهرشان و باطنشان
 مطابق بخو که ثابت العقول فی افعالهم و تحریر نفوس
 فی اصطبارهم و با حلت اجسادهم و یا شهادت این صحن
 که بخبر و ای نفس نفسی بریایند و از حق طغیانات ظلم
 بخاتی نیسافه اند و در یوم سدر ز فراش برندارند مگر
 چون خفاش ظلمانی در طب و نیای فانیه کوشند
 و در لیل راحت نشوند مگر در تدبیرات امورات و نه
 کوشند تدبیر نفسانی مشغول گشته و از تقدیر الهی
 غافل شده اند روز بجان در تلاش معاشند و شب
 در تیرین اسباب فواش ایا در هیچ شرح و طمی
 جایز است که با عواض این نفوس محمد و ده تنگ
 شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان مال و هم
 در رسم و ننگ و نام در رضای حق گذر گشته اند
 اغفال نمایند ایا بود که از قبل امر سید الشهدا را غفل
 امور و الکر دلیل بر حقیقت انحضرت میگردند و میخیزند در

عالم چنین امری اتفاق نیفتاد و حتی باین استقامت
 و ظهور ظاهر نشد با اینکه امر آنحضرت از صبح تا ظهر مشتمل بر
 نیافت و لیکن این انوار مقدسه بجهه سینه میگذرد
 که بآیا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید و بچه
 عشق و حب و محبت و ذوق که جان را یگان و بریل
 بجان اتفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است
 با وجود این چگونه این امر را سهل شمرند یا در هیچ
 عصر چنین امر خفیهی ظاهر شده و آیا اگر این اصحاب
 مجاهد فی الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود و اما آن
 طالب عزت و کنت و ثروت بودند و آیا مقصود
 عز رضای حق داشتند و اگر این همه اصحاب با این
 آثار عجیب و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوارست
 که دعوی حق نماید قسم بخورد که همین فعلشان برای جمیع
 من علی الارض حجت کافی و دلیل واقعی است لولا
 الناس فی اسرار الامر فیکرون و سیعلم الذین ظلموا

ای ثقلب بقلبون و از همه گذشته علامت صدق و
 کذب در کتاب معلوم و مقرر شده باید ادعا و عادی
 کل عباد باین محکم الی زده شود تا صادق را از کاذب
 تمیز دهد اینست که میفرماید فتمتوا الموت ان کنتم صادقین
 حال ملاحظه فرمائید باین شهادی صادق که نص کتاب
 شاهد بر صدق قول ایشانست چنانچه دیده اید که همه جان
 و مال و زن و فرزند و کل مملکت را اتفاق نموده اند و
 با علی عرف رضوان عروج فرمودند شهادت این
 طلحات عالیله و نفس منقطعه بر قصدیق این امر عالی متعالی
 مقبول نیست و شهادت این کرده که برای ذنب
 از ذنب گذشته اند و برای جلوس بر صدر از اول
 ماصدر آخر از بسته اند بر اطلال این نور لایح جائز
 و مقبول است با اینکه جمیع مردم ایشانرا شناخته اند
 و اینقدر دراک نموده اند که از ذره از اعتبار ظاهری
 علی در سبیل دین الهی نیکو زنده تا چه رسد بجان و مال

و غیره حال ملاحظه فرمائید که چگونه محکم الهی حضرت
 کتاب تفصیل نمود و خالص را از غش تمسین داده و مع و
 هنوز شاعر نشده اند و در نوم غفلت بکسب دنیا می فانی
 و ریاست ظاهر مشغول شده اند یا این انسان معنی
 علیک ایام و اشتغلت دنیا با تویی به فضا که من
 والا و نام الی متی کتون را قد اعلی بیا طک فارغ یک
 عن النوم فان الشمس قد ارتفعت فی وسط الزوال
 لعل تشرق علیک بانوار ابحال و السلام و لکن معلوم
 باشد که این علما و فقیه که مذکور شد هیچک ریاست ظاهر
 نداشته اند چه که محال است علما مقتدر معروف عصر
 که بر صدر حکم جالسند و بر سر پیر ساکن تابع حق شوند الا
 من شاء ربک چنین امری در عالم ظهور نمود و طریقی و
 قلیل من عبادی است که در خانقاه در این عهد احدی از
 علما مشهور که ز نام ناس و در قبضه حکم ایشان بود و اجاب
 نخستند بلکه تمام بغض و انکار در دفع کوشیدند بستی که

بیج کوشی نشینده و بیج چشمی ندیده در سبب اعلی روح
 ماسواه فدا و مخصوص جمیع علمای هر بدی توقیفی صادر
 فرموده اند و مراتب اعراض و انخاض هر کدام را در
 توقیع او بتفصیل ذکر فرموده اند فاعلمت و ایا ولی الالبصا
 و مقصود از این ذکر آن بود که مبارک اهل بیان در ظهور
 مستغاث فی القیمۃ الاخری اعراض نمایند که در ظهور
 بیان جمعی از علما موقن گشته اند و چرا در این ظهور نشد
 و نفوذ یافته متمسک باینگونه مزخرفات شوند و از جمال
 الهی محروم گردند علی این علما که مذکور شد اکثری معروف
 نبودند و بفضل الله از ریاست ظاهره و زخارف فانیه
 جمیع شمس و منوره بودند ذلک من فضل الله توقیف
 من شیاء و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بن دلیل
 مشرق است استقامت انجبال ازلی است بر امر الهی که
 باینکه در سن شباب بودند و امر که مخالف کل اهل حق
 از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان

و رعیت بود با وجود این قیام بران امر فرمود و چنانچه کل
استماع نمودند و از تحکیم و بیخ لطف خوف نمودند
و اعتنا فرمودند اما بشود این بغیر امر الهی و شیت مشیت
ربانی قسم بخدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید
فی الفور هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهد
باز جبارت بر چنین امر ممت نماید مگر باذن الهی باشد و قلبش
متصل بنبیضات رحمانی و نفسش مضمّن بعبایات ربانی
ایا این را بچه چهل میکنند یا بخون نسبت میدهند چنانچه
با نیای قبل دادند و یا سبکونید برای ریاست ظاهر
و جمع زحارف و نیای فانیه این امور را متعرض شده اند
سبحان الله در اول اکتب خود که انرا قیوم است
تا میده و اول و اعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار
از شهادت خود میدهند و در محتاجی این ایه را ذکر فرموده اند
یا قیه الله قدوسیت بکلی تک و رعیت است فی
سبیک و ثابت الاصل فی محبتک و کنی با

اهل محضاً قدیم و همچنین در تفسیر ما، تمایز شهادت
 خود را نموده اند کافی سمعت منادیایا وی فی سرتی
 اذ احب الاشیاء الیک فی سبیل الله كما فدی این
 علیه السلام فی سبیلی ولو لا کنت ناظر اذ لک الله
 الواقع فوالذی نفستی بیده لو اجمعوا طوک الارض
 لن یقیدوا ان یاخذوا منی حسره فکلیف عبید الذی
 لیس لهم شأن بذلک و انهم مطرودون الی ان قال
 یعلم کل مقام صبری و رضائی و فذائی فی سبیل الله
 یا صاحب این باینر میستوان نسبت داد که در غیر
 صراط الهی میباید و یا بغیر رضای او امری طلب
 نموده در همین ایستیم انقطاعی مکنون شده که اگر
 بوز و جمیع بیا کل وجود جان را اتفاق نمایند و
 روان در گذرند حال ملاحظه نمایند که چه قدر ناس
 نمانند و بغایت حق ناسپاس که چشم از جمیع آنها
 پوشیده اند و بعقب درازی چند که از بطنشان افشان

مال مسلمانان میاید میدو ند و با وجود این نسبتهای غیر
 لائقه که بطلان قدسیه میدهند کذاک مذکر لاک کتب
 ایدی الذین هم کفروا و اعرضوا عن لقار الله فی یوم
 القیمه و غنیمت الله بشارتکم و اعد لهم فی الاخره عذابا
 متحرقا اجسادهم و ارواحهم ذلک بانهم قالوا ان الله
 لم یکن قادرا علی شیء و کانت یدیه عن افضل مخلوقه و
 استقامت بر امر حق است بزرگ و بر مانی است عظیم
 چنانچه خاتم انبیاء فرمودند شیبستی الایتین یعنی بر نمود
 بر او ای که هر دو شعر بر استقامت بر امر الهی است
 چنانچه میفرماید فاستقم کما امرت حال ملاحظه فرمائید
 که این سدره رضوان سبحانی در اول جوانی چگونه تبلیغ
 امر الله فرمود و چه قدر استقامت از ان حال احدیت
 ظاهر شد که جمیع من علی الارض بر منعتش اقدام نمود
 حاصلی بخشید آنچه اندازان سدره طوبی وار و مبارک و
 شوق شیر و نار حبش مشعل ترشید چنانچه این فقرات

و نخست واحدی انکار ندارد تا آنکه بالاخره جازا
 در باخت و بر فوق علی شتافت و از جمله دلائل ظهور
 غلبه و قدرت و احاطه که بنفسه از ان مظهر وجود و مظهر
 معبود در اکناف و اقطار عالم ظاهر شد خاسته ان جمال
 ازلی در شیراز و سینه سین ظاهر شدند و کشف غطاء نمودند
 مع ذلک باندک زمانی آثار غلبه و قدرت و عظمت و قیام
 از ان جوهر الجواهر و بحر الجور در جمیع بلاد ظاهر شد یعنی که
 از هر بلدی آثار و اشارات و دلالات و علامات آن
 لایهوتی بودیداشت و چه مقدار قلوب صافیة رقیقه که از
 ان شخص از لیه حکایت نمودند و چه قدر رشحات علمی از
 ان بحر علم لدنی که احاطه نمود جمیع ممکنات را با آنکه در
 هر بلد و مدینه جمیع علماء و احوته بر منع و رد ایشان بر
 خاستند و مکر غش و حسد و ظلم بر دشمنان بستند و چه
 نفوس قدسیه را که جوهر عدل بودند نسبت ظلم گشتند
 و چه هیاهو که روح را که صرف علم و عمل از ایشان ظاهر بود

بدترین عذاب هلاک نمودند مع کل ذلک هر یک از
 ان وجودات تا دم مرگ بذكر ذکر الله مشغول بودند و در
 هوای تسلیم و رضا طائر و بستی این وجودات را
 تقلیب نمودند و تصرف نمودند که بجز اراده اش
 مرادی نبخشند و بجز امرش امری نخرند و رضا برضایش
 دادند و دل بخیالش بستند حال قدری تفکر نمایند آیا
 چنین تصرف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شده
 و جمیع این قلوب منزله و نفوس مقدره بکمال رضا در
 موارد قصاصت افتد و در مواقع شکایت جز بستر از ایشان
 ظاهرند و در موطن بلا حشر رضا از ایشان مشهودند و این
 رتبه هم معلوم است که کل اهل ارض چه مقدر ارض و بعض
 و عداوت باین اصحاب داشتند چنانچه اذیت داند ای
 انطلاعات قدسی مغوی را علت فوز و استکباری و سب
 فلاح و نجاح ابدی میدانستند آیا هرگز در هیچ تاریخی
 از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقعه و آیا

چنین فوضائی در میان عباد ظاهر گشت و با انهم اند
 و اذیت محل لعن جمیع ناس شد و محل طاعت جمیع
 عباد و گویا صبر در عالم کون از صطبارشان ظاهر شد
 و وفادارگان عالم از فعلشان موجود گشت باری در
 جمیع این وقایع حادثه و حکایات وارده تفکر فرمایید
 تا بر عظمت امر و بزرگی آن مطلع گردید تا بغایت حمن
 روح الطیبان در وجود دمیده شود و بر سریر ایقان
 مسترجع و جالس شوید خدای واحد شایسته که هر
 فی آنکه تفکر نماید علاوه بر همه انمیطالب مقرر و دلائل
 مذکوره همین رد و ست و لعن اهل ارض بر این خوا
 میدان تسلیم و انقطاع اعظم دلیل و اکبر حجت بر حقیت
 ایشان است و در هر آن که تفکر در اعتراضات جمیع
 مردم از علما و فضلا و جهتال فرمائی در این امر محکمه
 در انج رو ثابت تر میثوی زیرا که جمیع آنچه واقعه شده از
 قبل معاودن علم لدنی و مواقع احکام از لی خبر داده اند

اگر چه این بنده اراده ذکر احادیث قبل از این داشتم
 و لکن نظر محبت آنجناب چنانچه در این کتاب که مناسب این مقام
 ذکر می نمایم با اینکه فی الحقیقه احتیاج نیست زیرا که آنچه ذکر
 شده جمیع ارض و من علیها را کافی است و فی الحقیقه جمیع
 کتب و اسرار آن در این مختصر ذکر شده هستی که اگر کسی
 قدری تأمل نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهر و باطن
 سلطان حقیقی را از آنچه ذکر شده ادراک نماید و لیکن چون
 همه الناس بر یکسان و یک مقام نیستند پس آنچه در پیش ذکر
 می نمایم تا سبب تهافت افغان متزلزل نشود و اطمینان
 عقول مضطرب گردد و همچنین حجت الهی بر اعلی و ادنی
 عباد تمام و بالغ گردد از جمله احادیث اینست که می فرماید
 اذا ظهرت ایت الحق لهنما اهل الشرق والغرب حال بود
 قدری از صهبای انقطاع نوشید و بر رفرف اقتضای مقرر
 گردید و تفکر ساقی خرمین عباد و بیچین سسته را مضطرب و
 که آخر سبب این مرثعین چه میشود که جمیع مردم با اطمینان

حجت و طلب حق بعد از ظهور ابل حق ر العن نمایند خانچه
 مستفاد از حدیث میشود و این وضاحت که سبب نسخ و
 و رسوم و عادات و ادب است که همه ناس بان محدود
 گشته اند و الا اگر جمال رحمان بر همان رسوم و ادب
 نماید و تصدیق کند مردم را در آنچه بان مشغولند و بگویند
 اختلاف و فساد در ملک ظاهر شود و مصدق و مثبت این
 حدیث شریف قوله تعالی یوم یبع الذراع الی شیء مکرر
 چون منادی حسدیه از و رای حجابات قدسیه مردم
 با لفظ عام تمام بخواند از آنچه که در دست دارند و این
 الی این مخالف بودی است لهذا این همه افتنان
 و امتحان روید و حال مردم را ملاحظه نما که هیچ ذکر
 این احادیث محکم را که جمیع ظاهر شده نمینمایند و لیکن
 ان احادیثی که صحت و تقم ان معلوم نیست متکلمان
 حسته اند که چه اظهار نشود و حال آنچه را هم که تعقل
 ننموده اند ظاهر شد و با هر گشت و آثار و علامات حق

مثل شمس و وسط سماء لا یخرج مع ذلک عباد و در تیه جبل و در
 سرگردان مانده اند تا این که چه قدر از آیات فرمائیم
 و روایات محققه که جمیع دال است بر شرع و حکم جدید
 و امر بدیع باز فطرند که طلعت موعود بر شریعت فرقان
 حکم فرماید چنانچه بود و نصاری چون حسر فرمایند و از
 جمله کلمات مدله بر شرع جدید و امر بدیع فقرات دعای
 مذبه است که میفرماید این المذبح لجدید الفرائض و این
 و این المذبح لا عادة المدة و الشریعة و در زیارت میفرماید
 السلام علی حق الجدید سئل ابو عبد الله عن سیرت المهدی
 کیف سیرته قال یمضی ما صنع رسول الله و یمد هم ما کان
 قبله کما دهم رسول الله امر الجائیه حال ملاحظه فرمائید که با
 وجود امثال این روایات چه استند ثابته بر عدم تغییر
 احکام مینمایند یا اینکه مقصود از هر ظهور ظهور یقینی و تبدیل است
 ارکان عالم ستر آد جبراً و ظاهراً و باطناً چه اگر هیچ
 امورات ارض تغییر نیابد ظهور مظاہر کلمه لغو خواهد

بود و با آنکه در عالم که از کتب مشهوره معتبره است سفیر
یظهر من نبی ماثم صبی ذو کتاب و احکام جدید الی ان قال
و اکثر اعدائهم العلماء و در معامی دیگر از صادق بن محمد ذکر
مینماید که فرمودند و لقد یظهر صبی من نبی ماثم و یامر الناس
ببغیة و هو ذو کتاب جدید یبایع الناس کتَاب جدید
علی الحرب شدید فان معتم منه شیئاً فاسرعوا الیه خوب
وصیت انده دین و شرح یقین را عمل نمودند با اینکه سفیر
اگر شنیدید که جوانی از نبی ماثم ظاهر شد و میخواند مرد مرا بکتاب
جدید الهی و احکام بدیع ربانی بشناسید بوی او مع ذلک
جمع حکم کفر و حسد و ج از ایمان بان سید امکان دادند
و ز فرستند بوی آن نور ماثمی و ظهور سبحانی مکر ماثم
کشیده و قبههای پر کسینه و دیگر ملاحظه عدوت علما نمائید
که بچه صریحی در کتب مذکور است با وجود همه این احادیث
ظاهر مدته و اشارات و انچه محقق جمیع ناس از جور
صافی معرفت و بیان معرض شده اند و بظاهر صفا

طیفا

و طغیان اقبال نموده اند و باین روایات وارد شده
 کلمات نازل میگویند آنچه نشان این ائمه است و اگر چه
 حق بیانی بفرماید که مخالف نفس و هوا ای این گروه ^{نقشه} و
 فی القور تخیر نمایند و میگویند این مخالف قول ائمه دین
 و انوار مبین است و در شرح متین چنین امری و حکمی صادر
 نشده چنانچه الیوم امثال این جنتهای بیفایده از این
 بیماکل فانیه ظاهر شده و میشود حال این روایت را
 ملاحظه نمایند که چگونه از قبل جمیع امورات را اجبار
 فرموده اند در این ذکر فرموده بظهر من بنی مآثم
 صبی و احوال کام جدید فیه عوالت الناس فلم یحب احد
 اکثر اعدائهم العلماء فاذا حکم بشی لم یطیعوه فقیولون هذا
 خلاف ما عهدنا من ائمة الدین الی آخر الحدیث
 چنانچه الیوم جمیع همین کلمات را اعاده نمایند و شعر
 بر این نشده که آنحضرت بر عرش نعلین ایستاد جالسند و
 کرسی حکیم بایرید ساکن و سپهر او را کی بسفت نیابد

بر کیفیت ظهور و وسیع عرفانی احاطه نماید بکسبت
 امر او و جمیع قوا بتصدیق او منوط است و تمام
 امور بامر او محتاج و ماسوای او بامر او مخلوقند و حکم
 او موجود و او است مظهر اسرار الهی و مبین حکمتهای
 غیب صمدانی چنانچه در بحار الانوار و عوالم و در
 مینوع از صادق بن محمد وارد شده که فرمود ^{لعلم}
 سبعة وعشرون حیرة فاجمع ما جاست به الرسل ^ن عرفان
 ظم یعرف الناس حتی الیوم غیر الحرفین فاذا قام قائمنا
 خرج النجمة و الحشرین عرفا حال ملاحظه فرمائید که
 علم را بیت و هفت حرف معین فرموده و جمیع آنها
 از آدم الی قائم دو حرف از ابیان فرموده اند و بر
 این دو حرف مبعوث شده اند و میفرماید قائم ظاهر
 میفرماید جمیع این بیت پنج حرف از این بیان
 قدر و رتبه آنحضرت را ملاحظه فرما که قدرش عظم از
 کل انبیاء و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک

کل اویست و امریرا که انبیاء و اولیا و اصفیایان
 اطلاع نیافته و یا با مرسم الهی اظهارنداشته این
 هیچ رعاع بقول و علوم و ادراک ناقص خود میزان
 میکنند اگر مطابق نیاید روینمایند ام تحب ان اکثرهم
 یسمعون او یفعلون ان هم الا کالانعام بل هم اضل
 سبیلا یا این حدیث مذکور را بر چه حمل نمایند که هر کج
 بر ظهور مطالب غیبیه و امورات بدیهه جدیده است
 در ایام انحضرت و این امورات بدیهه سبب اختلاف
 ناس میشود و تقسیمیکه جمیع علما و فقها حکم بر قتل انحضرت و
 اصحاب او کنند و همه اهل ارض بجایست قیام نمایند
 خانه در کافی در حدیث جابر و در لوح فاطمه در وصف
 قائم مینماید علیه کمال موسی و بهار عیسی و صبر ایوب
 قیدل اولیانه فی زمانه و تهاد دی رؤسهم کاتهدای
 رؤس التزک و الیه یلم فقیهون و یحرفون و یکنون
 حافین مرعوبین جلین تصبغ الارض بدماهم و یفشیوا

والرثة في نسائهم اولئك اوليا في حق حال ملاحظه
فرمایند که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد
چنانچه در اکثر اماکن و مثنویان ریخته شد و در هر بلدی ایشانرا
اسیر نموده و بولایات و شهرها گردانیدند و بعضی را
سوختند و مع ذلک هیچ فتنی فکر نمود که اگر قائم موعود
بشریعت و احکام قبل معیوث و ظاهر شود و بگوید که این احکام
برای چه شده و چرا اینهمه اختلاف ظاهر شود تا آنکه قتل
این اصحاب را واجب دانند و اذیت این ارواح
مقدس را سبب وصول بجای قرب بشمرند و دیگر
ملاحظه کنید چگونه جمیع این امور وارده و افعال نازل
در احادیث قبل فرکر شده چنانچه در روضه کافی و ربیع
زورار میفرماید و فی روضه الکافی عن معویه بن وهب
عن ابي عبد الله قال اعرف الزوراء قلت جعلت فدا
يقولون انما بعدد قال لا ثم قال دخلت الری قلت
نعم قال ائتیت سوق الدواب قلت نعم قال رایت

جبل الاسود عن من الطريق تلك الزوراء قتل فيها ثمان
 رجلا من ولد فلان ثم تم يصلح ان خلا وقت من قتلهم قال
 قتلهم اولاد الجحيم است حکم و امر اصحاب ان حضرت که از
 قبل بیان فرموده اند و حال ملاحظه فرمایند که زوراء موافق
 این روایت ارض ری است و این اصحاب را در این مکان
 بدترین عذاب قتل رسانند و جمیع این وجوآت
 قدسی را بحکم شهید نموده چنانچه در حدیث مذکور است
 و شنیده اند و بر همه عالم واضح و مبرهن است حال چرا
 این خراطین ارض در این احادیث که جمیع ان بئش
 در وسط سماء ظاهر شد تکرار نمایند و اقبال حق نمی جویند
 و بعضی احادیث که معنی انرا ادراک نموده اند از ظهور حق
 و جمال الله اعراض حبه اند و بقرقریزه اند نیست ان
 امور مکرر از اعراض فتنای عصر و عظامی عهد نیست که صا
 بن محمد میفرماید فتناء ذلک الزمان شر فتناء تحت ظل
 السماء منهم خرجت الفتنه و ایهم تعدوا از فتناء و علما

بیان استعدا میایم که چنین بشی نمایند و بر جوهر الهی
 و نور ربانی و صرف ازلی و مبدی و منتهای مظاہر غیبی
 در زمین مستغاث وارد دنیا و زندانچه در این کور وارد
 شد و بقول و ادراک و علم متمسک نشوند و بان مظهر علم
 ناشناختنی ربانی فخاصه نمایند اگر چه جمیع این وصایا
 دید و میشود که شخصی عاقل که از رؤسای قوم است در دنیا
 معارضه بر خیزد و همچنین در هر بلدی بر نفی ابطال قبی
 رخیزند و اصحاب ان سلطان وجود و جوهر مقصود در
 کوهها و صحراها فرار نمایند و از دست ظالمین شوی
 شوند و برخی توکل نمایند و با کمال انقطاع جان در بار
 و کویا مشا بده میشود تفکیک کمال زهد و تقوی موصوف
 و معروف است بقسمی که جمیع ناس اطاعت او را
 فرض شمرند و تسلیم امرش را لازم دانند بجا ربه بان
 اصل شجره الهیه قیام نماید و بنسبت های جود و جهاد و مجاهد
 بر خیزد نیست شان ناس باری امیدواریم که اهل

بیان تربیت شوند و در هوای روح طیاران نمایند و در
 قضای روح ساکن شوند حق را از غیبه نیز و مستند و پس
 باطل را بدیده بصیرت شناسند اگر چه در این ایام را
 حسدی و زبیده که قسم برتی وجود از غیب و شود که از
 اول بنای وجود عالم با آنچه از اولی نه تا حال چنین
 غل و حسد و بغضانی ظاهر نشده و نخواهد شد چنانچه جمعی
 که را آنچه انصاف را نشنیده اند را بابت نقایق بر
 سر آخته اند و بر مخالفت این عبد اتفاق نموده اند
 و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمت تیری طیار با آنچه
 با احدی در امری فحشاء نمودم و بنفسم برتری بخشتم
 مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی
 بنفایت برو بار و رایگان با فقر مثل فقر بودم و با غنا
 و غطا و رکال تسلیم و رضا مع ذلک فوالله الذی لا
 اله الا هو ما انهم استلما و باسار و ضار که از احدی
 و اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از اجزاء وارد شد

معدوم صفت و مفقود بخت باری چه اظهار نمایم
 که امکان را اگر انصاف باشد طاقت این بیان نه و این
 بعد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امور است
 محدث بعد اطلاع یافتیم از قبل مهاجرت اختیار نمودم
 و سرور بیابانهای فسق نهادم و دو سال و صده
 و صحرائی بجز بر بردم و از عیونم عیون جاری بود
 و از قلمم بگردم ظاهر چه لیلی که قوت دست ندان
 و چه ایام که جبراحت نیافت و باین بلایای نازله
 و زایای متواتره فوالله فی نفسی بیده کمال سرور موجود
 بود و نهایت فرح مشهود زیرا که از ضرر و فتنه و سختی
 و ستم نفسی اطلاع نبود و مشغول بودم و از ماسوی غایب
 و غافل از آنیکه کند قضای الهی اوسع از خیال است
 و تیر تقدیر او مقدس از تدبیر سر را از کند شریک
 نه و راده اش را جز ضایعه نه قسم بخدا که این جرم
 خیال مرا بخت نبود و مسافر مرا امید موصلت نه

و مقصود جز این نبود که محل اختلاف اجاب نشوم و مقصود
 انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضراحتی نشوم
 و علت حزن قلبی نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود
 و امری منظوره اگر چه هر نفسی محلی است و بهوای خود
 خیالی نمود باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر
 شد و لابد تسلیم نمودم و راجع شدم دیگر قلم عاجز است
 از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال دوستم که
 که اعدا در اهلک این عبد فانی نهایت سعی و اهتمام
 دارند چنانچه جمیع مطلق شده اند مع ذلک نفسی از
 اجاب نصرت نموده و بهیچ وجه اعانتی منظوره نداشت
 بلکه از عوض نصرتها که متوالی و متواتر قولاً و فعلاً
 خبیث باطل وارد میشود و این عبد در کمال رضا جان
 بر کف حاضر که شاید از غایت الهی و فضل سبحانی
 انحراف مذکور مشهور و سبیل نقطه و کلمه علیاً خدا شود
 و جان در باز د و اگر این خیالی نبود فوالله فی نطق الروح

بامره آدرین بده توقف نینموم و کفنی بانه شهید اتم
 بقول بلا حول ولا قوة الا بالله وانا اليه راجعون
 صاحبان هوش که از صهبای حبت نوشیده اند و کامی کام
 نفس بر نه داشته اند و لائل و برمان و حجت را که جمیع شعر
 بر این امر بدیع و ظهور منیع الهی است اظهار شمس و فلک
 چارم مشاهده نمایند حال اعراض خلق را از جمال الهی
 و اقبالشانرا بوی نفسانی ملاحظه فرمائید باین است
 متصه و اشارات محکم که در عقل اکبر که و دینه ربانیه است
 در بین عباد و این احادیث واضح که اصح از بیان
 تبیان است از همه غافل و معرض شده اند و چند حدیث
 که با دراک خود مطابق نیافته اند و معنی انرا دراک
 نموده اند متمسک بظاهر آنها شده و از سلسال خمر ذی
 ابجلال و زلال پیروال جمال لایزال محروم و ناکوس
 مانده اند ملاحظه فرمائید که در اخبار سنه ظهور ان هوی
 نور را هم ذکر فرموده اند مع ذلک شاعرانده اند

ففسی از هوای نفس منقطع نگشته اند فی حدیث المفصل
 سل عن الصادق فکیف یا مولای فی ظهوره فقال علیه
 السلام فی سته استین بظهور امره و یعلو ذکره باری تجریت
 از این عباد که چگونه باین اشارات و اضحی لائحہ از حق
 حذر نمودند اند مثلا ذکر حسن و سجن و ابتلا که بر آن
 خلاصہ فطرت الہی وارد شد در اخبار قبل ذکر شدہ فی
 البحار ان فی قائمنا اربع علامات من اربعہ نبی موسی
 و عیسی و یوسف و محمد اما العلامۃ من موسی الخوف و
 الانتظار و اما العلامۃ من عیسی ما قالوا فی حقہ و اعلی
 من یوسف سبحن و بقیۃ و العلامۃ من محمد بظہر آثار
 مثل قرآن باین حدیث باین محکم که جمیع امورات را
 مطابق آنچه واقف شدہ ذکر فرمودہ اند مع ذلک احی
 متنبہ نشدہ و کمان نذارم کہ بعد رسم قنبدہ شوند الا
 من شاکر بک ان الله مسمع من یأمر و یا انما بجمع من
 فی القبور و بر انجناب معلوم بودہ کہ اطیار سوتیہ و حاکم

از تبه را در بیان است بیانی بر حسب ظاهر بی رفو و تها
و حجاب فرموده و میفرماید تا سراجی باشد در بیت
کننده و نوری راه نمایند تا ساکین را بمعارج
قدس رسانند و طالبین را بساط انس کشاند چنانچه
مذکور شد از روایات کثوفه و آیات واضح و سمانی
با حجاب و شرف فرموده و میفرماید تا مخلصین آنچه در قلب
شماران نموده اند ظاهر شود و حقائقشان با هر کرد و نیست
که صادق بن محمد میفرماید و الله لیحسن و الله لیغیر لمن یشاء
میران الهی و محکم حمدانی که عباد خود را بان امتحان
میفرماید و احدی بی معانی این بیانات نبرد و مگر قلوب
مطمئنه و نفوس مرضیه و افئده محرره و مقصود در اشک
اینگونه بیانات معانی ظاهریه که مردم اوراق مشاهده
نموده و نیست نیست که میفرماید لكل علم سبعون و حجاب
و یس من الناس الا واحد و اذا قام القائم عیث
باقی الوجوه بین الناس و ایضا قال نحن نعلم بحکمه

و نزدیک منصف احدی ستمین و جفا و لنا لکل منها المخرج
 باری ذکر این است برای آنست که از بعضی روایات
 و بیانات که در عالم ملک آثار آن ظاهر شده مضطرب
 نشوند و محل بر عدم ادراک خود نمایند بر عدم ظهور معانی
 حدیث زیرا که نزد آن عباد معلوم نیست که مقصود از این
 دین چه بود و چنانچه از حدیث متفاد میشود پس باید
 عباد باینگونه عبارات خود را از فیوضات ممنوع نشانه
 و از اهلش سوال نمایند تا اسرار مستوره بلا حجاب
 ظاهر و واضح شود و لیکن احدی از اهل ارض مشاهده
 نمیشود که طالب حق باشد تا آنکه در مسائل غامضه روح
 بمطهر احدیه نماید کل در ارض سیما نساکن و باطنی
 و طغیان قبح و لکن الله فیض بهم کما بهم یعلمون و فیما بهم کما
 نسوا لقائه فی آیامه و کذلک قضی علی الله بن کفره و افضی
 علی الذنهم کما نوا بآیات محمد و ن و اتم القول بحوله تعالی
 و من عیش عن ذکر الرحمن یقین له شیطاناً فهو له قرن

ومن اعرض عن ذكرى فان لم معيشة ضنكا وكذا لك
من قبل لو انتم تهلون

المنزول من الباء والهاء واستلام على من سمع نعمة
الورق في سدره المنتهى فبجان ربنا الا على ١٥٢

قد تم الكتاب على يد قل

الكتاب ٢٥١ في

شهر ربيع

١٣١٠

من

БИБЛИОТЕКА
НО 22-71 КОСОВЕНСКО
11 6 2